

1
خلاصة المعارف

واسرار العقائد

مصنف آدم بن سيد سماه

عن علي بن السلام اذا كان يوم القيمة يخرج

اسمه حيث و راسه في السماء الرابعة وذنبه في الارض

السابعة السفلى فيقول اين اهلي قال جبرئيل عليه السلام

تطلب حيث فقال اريد خمسة اقوام اليها من تد الصلوة

من الزكاة وثالث شارب الخمر والرابع اكل الربا

فحق لوالدين والاسنان الذين تقل من كثرة الاخبار قال النبي صلى الله

٢

عليه وسلم اخذوا ابائهم من انفسكم اخذوا اولادهم

اخذوا من اذن احدكم من اوقافه الزاد او على غيره

قال النبي صلى الله عليه وسلم اخذوا لي ستا من انفسكم

ضمن لكم الجنة اخذوا قواكم

واذوا ذلبيتمتموا

وكنوا اليكم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في القرآن
آيات كثيرة من انذارنا
بما كنا نعمل من قبله
فما كنا نعلم اننا
نكون من الخاسرين
والله اعلم بالصواب

عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
يخرج من بين يدي رجل من بني اسرائيل في يوم القيمة
يخرج من بين يدي رجل من بني اسرائيل في يوم القيمة
يخرج من بين يدي رجل من بني اسرائيل في يوم القيمة
يخرج من بين يدي رجل من بني اسرائيل في يوم القيمة

در کرامت کسب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین حمد کبیر الیه و کمالات سهایه فالایه که حقیت الهیه از استیلا کبریم الانسانی
و انوار سلطه از نمود و تقداد و راتو فیج خلافت ممتاز فرموده تعالی شایه و وفای حقیت استیلا و کرامت
در حضرت چون راجب بهات الله لیات و حیات دانه و صفایه که عالم غیب ذات و شایه
و کمالات او یکای هم خود او است جل سلطان و واسطان کل مجموع عارفان اکمل مدقی و اورا
از ان مرتب اقدس اعظم او هم با و است نم صانه و تحف کتبات طبایات متوالیات و
صلوات ذکیات متعالیات به ان جناب اکرم اعظم ممکن است مبدی اهر مد و نور و کمالات
المستوی بلو لک لانا لاله الربوبیه که حصول وجود و معشود و جمله اولین و آخرین و طفیل و وجود و وجود
و علی الاله العظام و حبه الکرام الی یوم القیام که مستحقان خاص و برهمنه ان خصل از ان الاله العظام
طی هر بی و باطنی او نب و هر یک مهدی و لدوی اند الله صل علی محمد و علی اله و صوبه نب و کما ان هر یک
و رضا یک بر صله کمال انفسک و انعامک بر مظلوم کس و سلم و بارک کذلک و علی جمیع الانبیاء
و المرسلین و ملائکه المقربین و عباد الله الصالحین برکت با و هم الراحمین اما بعد مسکویه فتمیز هر غریب
ضعیف و خفیه درویش و لریس و خاکسار بمقدار جاد و دانه و چاره عاجز مسکین و مظلوم طاعت
المسحوق التوبه و الراجی المغفره و الراضی من التواب القصور الرحیم و الراضی التوبه و الراضی

بسم الله

حضرت ایشان خواهم آمد اشارت حضرت شیخ بر کوه از آخرین خود خواهد بود و اما اول از ایشان
خود درین طریق علیه السلام اظهار میدورین اظهار نیست است که باین سبب ساهی آن کوه
تبرکات و توفیق و آن واسطه قبولیت حق بایشان علیهم السلام قال علیه السلام و السلام
و کرم الصالحین منزل الرحمه فیقول العبد الذی الاذکم اخذ هذه الطریقه من سبب الاجل مرشد کامل
کامل من سوار شاد و ویدای جامع لغوت خواص این لایه و طب الاقطاب شیخ و مولانا یعنی
شیخ احمد الغارونی القشیری الرندی الشیرکالی الکرمین و در حدیث ایشان ما طعمه خیر ان ما
عقل الال قد من الدقای روحه و نور مزیه طیب شده اما اول این سبب در طبعه ایشان
حضرت شیخ المشایخ سبب لاجل مرشد کاملی ای حضرت معلول بوری قدس سره عالی مرتبه که یکی از خواص حضرت
ایشان بودند مشرف شده بودند و و ماه بعد ایشان که سبب در حین تا قای که در سطر
ایشان نصیب شدت رسید و نمودند که حال را نسبت حضرت ایشان می باید یافت چنانکه خود بخود
شده فرستادند و در مشرفی مشرف احوال و غایتش از فقیر نوشتن پس این سبب در طبعه سندر سید
و نمیشد حضرت ایشان مشرف گشت در آن بر فیضی که بفرستادند و بعد از مهلت قدری پس
این سبب در اول طبعه استغفار احوال معصومین این فقره حالت خود را که بعد بگویند
بجلیات صوری و معنوی رویداده بود عرض کرد و نمودند که آری اکثر مشایخ طرق حضور شاه
همین را میگویند فاما کار پیر است و در جواب این درویش خوین عرض کرد که درین وقت ذکر
قلی خجاست سیدان ذکر منع نمودند و نمودند که خود را این حالت باید سیر و تا خود به سیر حلقه
پس باطل نیست بن کشتن توفیق ایشان شمر از سلوک حدیث را با بود و ترقیات ایشان که

و این بنده را دست ظاهری و باطنی بکف حضرت آورد و از سر نو وقت عددی هم از حضرت
 ایشان مشغول شد و حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره الا قدس درین طریق نیست الهی
بیج المشایخ خواجہ محمد باقی بیلوی بود و ایشان را بیج المشایخ حضرت خواجہ اهل الکلی و ایشان را
بیج المشایخ مولانا نور محمد و ایشان را بیج المشایخ مولانا محمد زاهد و ایشان را بیج المشایخ
خواجہ عید الله و ایشان را بیج المشایخ مولانا یعقوب چرخ و ایشان را بیج المشایخ خواجہ
 بناد الدین نقشبند و ایشان را بیج المشایخ مولانا بیج المشایخ خواجہ محمد با ساسی و ایشان را
بیج المشایخ حضرت عزیزان یعنی خواجہ علی رزقانی و ایشان را بیج المشایخ خواجہ محمود و ایشان را
 و ایشان را بیج المشایخ خواجہ عارف و ایشان را بیج المشایخ خواجہ عبد الجبار و ایشان را
بیج المشایخ خواجہ دوست و ایشان را بیج المشایخ ابو علی فاریدی طوسی و ایشان را بیج المشایخ
شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را بیج المشایخ شیخ بابا بن عبد السلامی قدس الله تعالی ارواحهم و ایشان را حضرت
 امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و ایشان را بیج المشایخ قاسم ابن محمد بن ابی بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنه که از فقہا و سید است که در سابق ما بعضی مشهور اند و ایشان را بیج المشایخ
 فارس رضی الله تعالی عنه و ایشان را بیج المشایخ ابو جعفر و ایشان را بیج المشایخ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و قرنف السلمان مثلاً اهل البیت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و ایشان را حضرت
 پیغمبر اکرم البین علیه الصلوٰۃ و السلام و در وقت خواجہ محمد با ساسی و بعضی سال بیج المشایخ
 این خانواده قدس هم چنین آمده است که حضرت امام جعفر صادق را دیگر نسبت و علم باطنی بود و خود
 امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه را نیز ابجد و حضرت امام زین العابدین علی بود رضی الله تعالی عنه و ایشان را

به پدر خود حضرت سید الشهدا امام حسین بود و منی تعالی عنده ایشان را بعد از خود حضرت امیر المومنین
 علی بود و کرم الله تعالی وجهه و ابی از حضرت سید الشهدا صلی الله تعالی علیه و علی الیه صلی الله علیه و سلم
باب بیست و نهم اهل بیت بر سر کما المومنین علی بنی الله تعالی علیه بعد از حضرت سید
 صلی الله تعالی علیه السلام از آن خلفا رسول که بر بنی امیر المومنین مقدم بوده اند صلی الله علیه و سلم هم به
 باطنی تربیت یافته است **فصل بیست و نهم** شیخ ابی تراب یکی قدس الله تعالی روحه در کتاب
 فیه الغلو آورده است که قطب الزمان در عصری الی یوم القیمه در هر روز تمام ابوالمکارم
 و آن در یک روز او تا و در روز قطب اندر هر زمان نایب است آن غنی و مکرر اندام المومنین
 عمر و عثمان و علی و برشل یقین صفت و حالت ایشان و آن سلسله مکرر از صدیقان که صفت ایشان
 اینست که هم تقوم الارض بهم یقع السلام از اهل الارض و هم زیر قون و هم بطرون در هر زمانی نایب
 مناسب ایشان و مکرر از غرضه بمنزله رسولان الله تعالی علیه السلام **فصل بیست و نهم** و در سوره حضرت قطب الزمان
 مولانا یعقوب چرخ هم آورده است که حضرت خواجگان مبارک قدس الله تعالی ارواحهم در تقو
 نسبت بر چهار وجه است یکی بهتر خواجده حضرت صلوات الله تعالی علیه و الله تعالی اعلم علما و
 که اول حضرت قطب الاقطاب خواجده الخاقانی غفر له و الله تعالی روحه و از آن منتهی است
 و علی السلام و هم در اوایل فتح باب حضرت خواجده زکریا که شنبه را قدس الله تعالی روحه و الله تعالی ارواحهم
 خواجده عبد الخاقانی که کورست خواجه در قدسیه و نفحات و غیر آن سایل و بکار از تصانیف اکابر این سلسله
 آن در دو اقصیه مصلو و دوم حضرت شیخ جنید و انجانت که دیگر نسبت شیخ ابوعلی فارسی
 شیخ ابوالکاسم که کما نیست که نسبت او علیه السلام به واسطه غیر او به شیخ ابوعثمان مغربی و شیخ ابوعلی

شیخ ابوعلی رودباری خواجه حسینی مؤید محمد بن علی الهادی علیه السلام در روز جمعه بیستم ماه رجب سال ۸۰۰ هجری قمری
 تاج حضرت ابیالموئین علی کرم الله تعالی و جده مبارک حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تاج حضرت سیدین اکبر
 تعالی عز و جل بر اسمعی است که فیما بین شما که گویند **ایضا** که تولد شیخ ابوالمحسن خرقانی علیه السلام
 بعد از وفات سلطان العارفین است اما از روح آنحضرت متفحص شد و اندر همین تولد حضرت
 سلطان العارفین بعد از وفات امام جعفر صادق است ایشان هم از روح آنحضرت اقتباس
 و طایفه نموده اند و در کتب حضرتان قدس سره آمده است که سلطان العارفین خواجه بایزید
 قدس سره از نسبت دیگر آنحضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنیهان سید و پدر
 آن شمس بوده اند و آن گویا امانی بود برای حضرت خواجهان ما و از آن نسبت دیگر که حضرت
 امام جعفر صادق از حضرت علی کرم الله تعالی و جده بواسطه پیغمبر و ائمه بود و از حضرت امام
 خاص که سلطان العارفین از همان نسبت میسر شده و اصل فیض او آمده نیز نوری درین نسبت که
 نسبت خاص خواجهان ما را شده است مندرج گشته است بواسطه حضرت ابویزید سبطی
 قدس الله تعالی سر استیصال الله تعالی ان یجعل ما ائمتنا خالصا لوجهه و یکنه ذنوبی و ان یغفر لی و لی
 و لمن تولد و الاستاذی المخلصی و المخلصی و طایفه المومنین و ان یرزقنا حبیبکم حبیبکم که در همان
 و ان یغفرنا و یجمعنا جمیع دین یحیی ما قد میسر شد و احسنه فی زمرتم فی يوم الدین رحمت عالم

تجدید این کتاب بر دو قسم است اما این قسم اول بر دو باب است باب اول در بیان

فصل اول در بیان بعضی نواقح و ترک رسوم اهل کفر و بدعت باب دوم مشتمل بر فضیلت
فصل اول در بیان سلوک ظاهری و باطنی که آنرا بدو قسم مطلق سلوک و تربیت و طریقت گویند که

لورد

عین

خدا که گفته اند علیه السلام **شریعت** را مقدم دارا کنون **طریقت** از شریعت نیست برود
 فصل دوم در بیان معارف مصطفی و خاتم النبیین و معارف از اهل کمال مراد
 خدا صراط و هدایت است ان شاء الله تعالی در بیان حقایق معروفة مشهوره اما در معانی خاص از کمال
 و کمال برادر هم فصل سوم و بعضی معارف اقصی که خاصه فی حضرت ایشان شده است که در
 دو کتاب و رسائل مشایخ دیگر ذکر نیست با بعضی معارف زواید که بعد از آن حضرت طلب
 فیق این باب مانده شده بود و میگویند چند کمال در این معارف علیه السلام بعد از این کتاب
 داخل کرده شوند **کتاب اول** در بیان احوال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و بعضی
 البقیس **کتاب دوم** در بیان احوال و تالیفات مشهور و **کتاب سوم** در بیان سر و سلسله سالک
 احوال خود او مشاهده آن دو را برای ترشدان **کتاب چهارم** در بیان عروج و مراتب
 و مراتب عبادت **کتاب پنجم** در بیان عروج و نزول **کتاب ششم** در بیان احوال
 عارف بجائی رسید که صورت هیچ معلومی در وی حد آن که زمان هر دره از در است او را
 مشاهده نیست بطور حقیقی **کتاب هفتم** در بیان معارف متحرک است تعالی و بعضی او
 و بعضی در نظم و انبیا او و احوال اصحاب آن سرور را با او نیز همین نسبت است علیه السلام
 و السلام **کتاب هشتم** در بیان انقیاد قلب **کتاب نهم** در بیان تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی
 و ذات **کتاب دهم** در بیان اقربیت خواجه **کتاب یازدهم** در بیان سر کثرت ظهور و خوار
 و کثرت آن **کتاب بیستم** در بیان خیر و رضا بقضای تعالی **کتاب دوازدهم** در بیان خواجه جلال
 و دوازدهم احسان الدین احمد **کتاب سی و نهم** در بیان کمالات و صفات و کیفیات و غیره

کتاب فی الجواهر فی شرح بحار و کتاب فی الجواهر

که بعض فضل من سجاده تعالی موجب است بی نهایت اوقم حسنه بیشتر اندواین مومنت کمال حق است
بر آن بطور کفریه اصالی از علم مطلق که مستحق الطور موجب مطلق است بمقابل این عرفان اگر چه
از حقیقت امر تیره از علم مطلق است که از مرتبه ظلالی است یعنی که مستحق الطور موجب مطلق است
و فیهی که از آن بطور مطلق است بوصول کجالات مرتبه حاصل خواص و لایحه که معروف و لایحه
لایحه است علم الصلوة و التعلیمات تعلیمی که خلاصه علم است بمعارف حقایق و قایده مرتبه تعلیمیه
مستحق است که از طول المسایل محقق علم الحق سواهی لایحه حقایق اما تفصیل حقایق مستحقه
قسم ثانی در فصول همان قسم مفصل خواهد بود و در عنوان آن قسم نیز مقرر است بطریق اجمال
اشاره مندرج خواهد گشت انشاء الله تعالی

الفصل الاول فی الجواهر فی شرح بحار و کتاب فی الجواهر

کتاب در بیان کلیات و جزئیات و بایده که اگر تب فقهیه مقول است چاکه کمال

و اسلام و توحید و اعتقاد و شریعت و فقه و اتفاق و اجتماع و ملت و دین و عبد الله

عباس رضی الله تعالی عنهما که یک علامت است جماعت و غیر است هر که این ده خبر را

و بیاورد او راستی خوانند اول فاضل در بیان دو خبر نبوی و خبر علیه الصلوة و السلام خیر المومنین

الی بکر بن ابی عوفه و امیر المومنین عثمان بن عفان خطاب رضی الله تعالی عنهما دوم بزرگ دوست

دشمن دودا مادر ابی امیر المومنین عثمان بن عفان و امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما

سوم محبت دشمن و قبیله یعنی است بعد از آن که قبلیه جمیع انبیا بود و که قبلیه محمد رسول الله است

علیه الصلوة و السلام چهارم روایت از سید و دوازده بعد و ضو و کامل چشم باز و در

مستحق است

[illegible]

و نخست در عمل صلح چون شلح و برادر پس تصدیق و عقدا و ارجی عمل حال و وقت نباشد و عمل را این
 اعتقاد و اصل صحت و اعتبار نباشد و اما هرگاه که این کلمات ایمان و اسلام متناهی اند و اینها را در دو زبان که در اسلام
 هیچ وجهی ندارد زیرا که هر یک از این دو را تا جاییست از دو وجه معتقد و درست و عمل پسندیده و کتب نبوی
 سلف مذهب که آنرا که ایمان از اوست بلسان و تصدیق و عمل است بکلام و برادر این سخن
 و بعد از آنست بکلیت و تصریح شدن مروج و تعالی را در این نظر نیست بلکه مراد از این ایمان تصدیق
 خود و الیه که گفته است که لازم آید و هر چه از ایمان که از شفا و واسطه است میان ایمان و کفر و کفر
 لازم تا نباشد تا میان اینها نیست و جامع است اگر چه پیش از آنکه متکلم است فساد ایمان
 و کفر و پس جماعتی از زیدیه و خوارج فاسق و کافر است و نیز مخالفت تمام لازم آید با آنچه که کریم
 اولیک گفته فلو هم الايمان و لما يدخل الايمان في قلبكم بان و اهل است تحقیق سوم ایمان بر دو
 گونه است مجمل و فصل مجمل است که تصدیق کنی با آنچه هر چه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا
 آورده است بمجموع صحت و درین ایمان مجمل هیچ زیاده و نقصان تصور نتوان کرد و لیکن تفصیل
 آن تفاوت ممکن است و آنچه میگوید قبول کردم دین مسلمانی در آنچه در دست و بیزارم از کفر و کفر
 و آنچه در دست اشارت ایمان مجمل است و ایمان مجمل با تفاوت علما مقبول است تحقیق تا به این حد
 ایمان که مانع است از عذاب نیزان و سبب وصول است به باب است این و سبب غرض
 رحمن جل و علانی است بر چهار چیز که هر یک از اینها را سوال کمال اینها را سوال است
 بدل دوم اقرار است بزبان سوم اختیار است و راه امر و اینها سبب از نواحی چهارم تمسک است
 نبوی صلی الله علیه و سلم هر که از مجموع این چهار اصل مردم نیست وی کافر مطلق است و هر که از اینها

محاسب نیز میسر بود و چون بداند که اینها را فرستاده و صانع است که همه را بدین
 وجه آفریده و بداند که این صانع همه چیز را ندانست زیرا که درین مخلوقات فایده
 آن چه ممکن نباشد و دیگر بداند که این صانع هر چه می خواهد قادر و توانا است زیرا که
 در هر چه که میسر است قدرت میسر شود و دیگر بداند که او مرید خواننده است و هیچ چیز
 نمی تواند که او را از این قدرت بوجد و عدم ممکن برابر است زیرا که
 در هر چه که میسر است و او را در او است و دیگر بداند که این صانع فرموده است زیرا که
 قدرت و ارادت بی حد است ممکن نباشد و دیگر بداند که این صانع جمیع چیزها را
 یعنی شکر او بینا است بی آفت جسمانی و هیچ چیز را نمی تواند که بر وی پوشیده
 قال تعالی و هو السميع البصير و بصیر یک صفتی است حقیقی درای علم سمع و بصیرت
 بخلاف آنکه بعضی اهل بحسن بصیری زیرا که اطلاق سمع و بصیر در علم سمع و بصیرت
 نیست صرف فقط از حقیقت مجاز بدلیل جابری و دیگر بداند که این صانع متکلم است یعنی سخن
 گویند که از لای حضرت او است بدین و نیز بیان و عبارات کلام بعد از اتفاق بر اطلاق لفظ متکلم
 بدین معنی خدای خدای کرده اند و معنی آن اهل حق را بداند که کلام او حرف و صوت
 است و در این محال است که ذات قدیم محل حوادث باشد بلکه کلام او
 قیاس است بر این که اینها بکتاب مبین خوانده اند که انشا الله العزیز متکلم باشد
 که مراد از این کلام اینست که در این کلام حرف و صوت معنی است درندگان و آن
 خداوند است که در این کلام و دیگر در این کلام و در این کلام و در این کلام و در این کلام

[illegible]

متوقف بر صفاتی که خارجش کرد و یعنی موجود شود و بعد از عدم نیز که هر چه هست با برتقالی سبب بر تالی
 کرد و با حقیقت کمال باشد پس اگر این صفت می شود باشد بعد از عدم و با حقیقت از صفات کمال
 در وقتی از اوقات و خلوص صفت کمال نقصان است و نقصان در شخصیت محال و دیگر متصور است
 بالوان و طووم و در واقع و باقی کیفیت محمود و کیفیت نقصانیه چون فرج و خزن و غرضه و کماله و کماله
 حسیه که این محصور اند با جسام و با جمل عناصر اند و با جمیع از صفاتی مختلف کرده اند و با جمل
 آن نیز کرده اند و بعد از آن که این بدست اوراک معلوم است و هر که ادراک محال کند در ذات نیست
 یا بدندان و این محصور است بشیء و بعد از آن که این محصور است که کمال الهی اهل کمالات نیست و با جمل
 او اقوی ادراکات بر وجهی که بدست او و با جمل ذات باشد و از یک کماله اند اهل متشیخ
 اول بر آید و وجوب است که بدست نفس اوراک نیست بلکه حقیقی است که سبب اوراک حاصل شود
 و وجوب سبب کافی نیست در وجوب سبب زیرا که قیاس است که از هر چه هست و با جمل از جمل
 و الله تعالی اعلم و غیر منزه است از اوقات و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ و در اوقات
 شخص متشیخ و حقیقت چرا که اگر مایه است مستحق شود و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ و با جمل
 ایشان متولد و با جمل از جمل غیر مایه الالمی نیست این سبب لازم آید در ذات و با جمل
 متشیخ و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ و با جمل
 ممکن نیست اگر چه اطلاق جوهر یعنی موجودی که بنفس خود قائم باشد شایسته است و با جمل
 نور کلام بعضی وقت که الله تعالی احدی الالهات احدی ای جوهر بود و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ
 برین اطلاق از نیست عدم اذن شایسته و غیر متولد و با جمل از جمل صفاتی که سبب متشیخ

زیرا که این دو عبارت است از آنست که چیزی بین دیگر شود پس اگر چیزی بعینه چیزی دیگر شود و بعد از آنکه هر دو
 با هم وجودی اندکی موجود است و دیگری معدوم هیچ تقدیر ازین تقدیراتی نیست اما بر تقدیر اول
 و بعد از آنکه هر دو بر تقدیر بریم تا معدوم با موجود معتدل نیست حلالی است از آنکه موجودی قائم
 به سبیل تبعیت چون حلول سواد و محل یا بر سبیل ممکن چون حلول جسم در مکان بود
 صدای نمی توان مستلزم غرضیت حلیت یعنی دوم مستلزم ممکن در مکان و هر دو بر حضرت محال
 که نیست و در اولی قیاس منقول است از بعضی نصاری که میگویند مستحق شدن ایتالی با عیسی و آنچه منقول است
 از بعضی مضمون که میگویند که سالک چون بنیاد سلوک رسیده است از حقایق کرد و در باقی بقای
 حق میشود و از آن فانی التوحید میشوند آن تا ازین بابست چرا که در حلول اتحاد غیر خیر و
 ولی وحدت هر از غیر خیر و حلول اتحاد اینجا محال است که در وحدت هی غرض است
 و قیاس اولی بر منقول است از بعضی نصاری که میگویند حلول کرد و بنیاد ایتالی و عیسی و بعضی از غلات
 شیعه میگویند حکمت امام در شرحین شیطین کرب سورت آدمی هر شوند از جهت تعلیم شریانی این
 سخن گویند و اما در غیر حریفی که میگویند مشهور است که بر سبیل عیسی و بصورت و حقیقه کلی ظاهر میشود پس محال است
 که بنیاد ایتالی و بصورت بعضی کمالان ظاهر شود و اولی فانی باشد که از عرفان هر نبوت آمده صلی الله علیه و آله
 و صفی الله علیه و آله نمی گزیده اند از اطلاق آیه بر این است که در حقیقت اگر هم گویند
 و پس اینکلی و اصلیت بعضی شوقی اوصاف کلام گویند و تشریحی احسن ممالک نیکو در آیه کریمه
 تبارک اسم ربك ذو الجلال اکرمه انشأته بربنا و نوع است و الله علیه و آله و شیخ شهاب الدین
 صهروردی رحمه الله علیه در مقدمه آورده است که در تفسیر اسم ربك جماعتی هستند که افزون بر کلام

اما شوقی را محال است

عینی

حی است بحیات و عالم است بعلم و قاور است بقدرت و جمیع است بجمع و بصیر است ببصر و
 مستحکم است بکلام و محکم در دیگر صفات و سجاو صفات الهی سبحانه و تعالی عون ذات قدیم او را
 از بی وایدی اندو اگر بتعرف او بودی هیچ افزید نامی از نامهای او یا منفی از صفات او را
 بگفتن و دشمنی زیرا که در وسع امکان محدث نیست که قدیم را از خود و صفت کتد و یا کس را به ن
 موصوفت و اگر بنایی که خود را نام خواند یا نخواند وی بان موصوفت و از قیاس است
 و جاست آنست که در سهای صفات آنچه در قرآن و خبر درست و ارد شده است از آن در نه
 و بلفظی دیگر اگر بحثی این به آن نزدیک بود و نه غایتی مانند مثلا معرفت بجای علم بر خدا متعالی اطلاق گشته
 و شوق بجای محبت اجزا نمایند و سجا بجای خود بران حضرت سبحانه و تعالی مگویند زیرا که این چهار ان
 حضرت در قرآن مجید حدیث درست اطلاق نیافته و اگر برین ویرگی کن حدیث و ضلالا متفق گرد
 و می باید که اعتقاد جهان کنه که صفات خداست الهی عین اوست و نه برده اما مگر که از این معنی است
 زیرا که صفت عین موصوفت مانند مثلا اگر گویند معبود من است یا حیات یا ارا اوست باطل گشته
 باشد بلکه گویند معبود من عالم است و علم صفت او بی هست و حدیث صفت او و یا مرید است
 و ارا اوست صفت او و اگر گفته اند نیز اوست زیرا که غیر جزیرا گویم که نسبت بغیر و می فدی بی فدی
 ان تواند بود و یا عدم یکی با وجود و دیگری ممکن تواند گشت و همچنین خداست الهی صفات الهی و
 یا از اعتقاد جهان کنه که صفات از صفات خداست عین ان صفت دیگر نیست و نیز از این
 آنکه گفته اند عین انصاف نیست زیرا که قدرت است و صفات و صفات الهی معلوم و محسوس علم
 صفات معلوم کننده صفاتی که در و نیز صفات جزو صفاتی بی بالایی و دیگری ممکن نیست پس معلوم شد

موسوم

این کتاب
ملا حبیب

انی

[illegible]

و اینده است که خطوی از شدگان بد نیست قل من یلوکم باللیل والنهار قدوسی است که گشت روی
 و نیست بجان آید عیانتر کوفت جانبیت که رحمت وی بنیاد نیست کیت یکم علی نفس الرحمن
 که نیده وی از طمأنیناست و هوکم انما کنتم محجوب است که بجان را غیر از مشاهده جانش عشق
 قل نقبل الصدور فیکلک فلیفرعوا ما کور نیست که بخیر از وی لطیفان و الهامینت در بر نیست
 بنظر نیست که دیده دلهای صاحبان خردیدار چون در چگونگی او بد نیست از حق در نیست
 که واروی آرام و ایامی میتان را بخرد هم او نیست و در او نیست و او از نیست فقریست
 که مراد هیچ مظهری در درگاه وی ندارد نیست من تحت المظفر از دعا الهی است که است
 او را ابتدا نیست کان ایندو کم کن منتهی آخر نیست که آخرت او را انتهای نیست و کل شیء لک
 الا وجه طهریت که هیچ طهری چون وی بد نیست بیزیم آیات و الافاق و فی انفسهم باطنی است
 که هیچ باطنی از وی خجاست و ماقدر الصدق قدر و تجلی است که در یول عارفان خود مود نیست و فی
 انفسکم اقلید تمیزون غالی است که کس از وی بجز است نیست و بلیغ هر فرق عباد و کسیر است
 که در مانند کار از بخرد کاه وی بجا و دوی نیست فخر و الی الله و بایرنده است که حجتش را از دیگران
 عاصی هرگز بر نیست قایل عبادی الذین ایدوا فی الله یجذبون است که هیچ طالب را گفت نبی در رسول
 و دوی نیست و قال یکم دعونی است یکم و فی است که در کل مقامات کس از وی بد نیست
 و او اساکت عبادی منی فانی بر سر شمع راوی گوید

آن کسیت که کوسیده از درد غم غمگین کند در حین سپید از روی کنی تیغ تر شیبین کند
 و دوی بود و بدش کند ماتم بود و بدش کند و آن که یاد دزدان را و اما و عالم بین کند

تباریکت روشن کند خدای را اکلشین کند . خدای را گفت بدون کند و نکل ترا این کند
 بر خیل خشتین آتش و بر خیزد فتن . و آن آتش مرود را کلا بسته نرسد کند
 بکشته و بمرمان چون برگ دی زبان کند . در گوش منگین عاصیان عذر کند تقییس کند
 کویا کویا با دامن اعقر کند بی تدبیر . چون بنده اید در دعا و در نهان زمین کند
 و در این بیست و یکم آن است که چهار خبر در باره ایشان اعتقاد کنی اول ایمان بوجود ایشان است
 و در این بیست و یکم آن است که درین دو فصل ایمان نیست شهادت ایشان بر یونانی مخصوص اند
 یا جسمانی یا خود مرکب از هر دو و بعد از حسی است از اجسام لطیفه یا کسوف و با وجود لطافت از ارقام نازلند
 یا هوایند و با وجود لطافت از ایند یا هوایند و قوت بر برده اعلی بچشمی اند کار علم را رسد و درین
 حکما و محققان و شاعران زمین خواهند شد ایشان را و البرز و روم ایمان است بهجت و هلاکت ایشان
 یعنی همین باور ایمان اصل ایشان صادر میشود و هر چه بدان مامورند بجای آرند قال الله تعالی لا یغفلون
 و بعد از هر چه افعال و مایمون سوم آنکه ایمانی که ایشان بواسطه اند میاف حق تعالی و بشهر و هر چه اقسام
 ایشان میکل اند برتری از ارقام عالم و در فرمود سبحان الله تعالی و انکشافات صفات از اجزای
 و درین دو اصل است عرفان صفات صفات و مانند آن چهارم آنکه اعتقاد کنی که حق تعالی بواسطه ایشان
 که با زبان بنیاد علم فرستاده است چنانکه فرموده از استوار رسول که تو می آفرینی
 مطهر از این فتنه که استبالات را بجهت مایه منافی حصول ایمان باطله یا که افعال الامام را از این فی
 البقیح و در هر چه تو می بینی آورده است که با یکدیگر و هر چه از خلق خدا میفانی زنده دانی کونین اهل
 تکلیف و امر و منتهی از نواهی همین که است و هر چه ایشان جایز نیست چون بیست

قوة عتد

ایشان بگذرد و پیش از استوفی کردن آن بعلو از آن بجات باز آورد و زوشتان کنان هستند
 که حق تعالی ایشان را بر سالت بیغایری و ستاوه در و اما باشد که بعضی را از این ن سالت بعضی ایشان
 بغیرتند و پیش از دعوت جنان بنوعید نیز باین آدم سالت و لشکان جنب را استوار و
 کرده باشند و اعتقاد باید کرد که فرشتگان از نافرمانی خداستغالی مضموم اند و اگر کسی را
 نافرمانی از ایشان ممکن بودی زیرا که مکلف اند بامر و نهی و کسی بکاری و لا بکاردن و از این
 که آن ممکن در اختیار نباشد نمی گردن که امکان ندارد که آن که از حکمت دور باشد و امر و نهی بی
 امکان ثابت و ثبات باشد و اشارت قرانی که فرمود و هم من شیخیه بهم مشفقون و
 برین دلیرتفا و باید کرد که فرشتگان بعد از اسلام برگزیدگان حضرت حق تعالی و اولاد
 حرمت ایشان بر قدر فضل ایشان جویست و سخن در فضل ایشان بر بیشتر و باکس سستی
 مطول در محل خود انشاء تعالی پسین کرد و تبرعاً یک که در این بیان سلام بر از سالت
 قارئین شوند و ایمند که حق تعالی ان شاء الله تعالی این اثر از ایشان بجاری دلا کند تا بامروز
 در آن تصرف میکند در آن بکار از بیج شغول نشدند و از این بیان مفوض باشد بیک
 مثل طواف بگرد عرش صوفی بر کشیدن بر بالای آن و خزانده کرسی و شربت و شیراز
 و دیگران کونین بغیر از این که از این اندیشی شایسته است و خاک و آتش ببار و نهی و تحذیر
 گفته اند و نهی را و محبت انانیه بام در روح و خوشی عبادت اند و از سبب مکرر است و سبب
 آدمیان در خاک محبوس اند و ایشان در قوم اند و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی
 عذاب مشق از روح و کرب علیهم السلام در عین مقدس است و در میان آوردن بر شکان

[illegible]

دیگر جهت نذر و نیت نبی و ثوابی و کمالی و مایه علم خود و یکب الا هو و کین امام خزانة الارض
 از ازی و دس نزد تفسیر کبریا کثرت ملائکه روایتی ایراد نموده است و عنوان هزان نیت
 که تمامی نبی آدم یکم اند و حیوانات نیت ایشان و ششم تا آدمیان و حیوان و نبات
 نسبت بطور که در سوانی مسکنی دارند یکم ^{اندازدهم} و هفتم تا آدمیان و حیوانات و نبات
 و آدمیان نسبت حیوانات یکم است و اندازدهم تا جمیع انجمنیان تا ششم و هفتم
 باز این مجموع غفر ملائکه آسمان دنیا اند و مجموع آنچه گذشت غفر ملائکه آسمان دومی اند باز هفتم
 همان سیوم اند و این ترتیب تا به آسمان هفتم تا مجموع ملائکه هفت طبق آسمانها و ملائکه زمین
 با حیوانات بحر و طیور و حیوانات بحر و بر و حیوان و آدمیان و در حجب ملائکه کرسی قیام اند
 ماکثر و مجموع فرشتگان کرسی با همه ملائکه که گذشت و در حجب فرشتگان مرادق از شدت مرادق
 عرش یکم باشد از ده ششم بعد از این فرشتگان به درجات با فرشتگان کرسی
 و سموات و طیور و حیوانات آسمان و با طایفه نیت به فرشتگان که در عرش طواف میکنند
 چون قطره باشد در رای مجموع اینها با طاعت و فرمان برداری و خدمت حضرت سرور
 جلال و شرف اند و از ملائکه و کالات و مقود و عبادت مصون و محفوظ است
 شهاب آسمانی و آینه آسمانی و آینه آسمانی و آینه آسمانی و آینه آسمانی

در بیان نسبت نبی تا آدمیان
 با انجمنیان و ششم تا آدمیان

و اینست که در عرش بنفاد و تفرصند از ملائکه که در عرش
 و طواف کنند و اینست که در عرش بنفاد و تفرصند از ملائکه که در عرش

او از تبدیل و بکار آن در شکان بشنوند و هرگاه از نزد او بگذرد بدین شیوه حضرت پروردگار را جلالت
 بخواند سبحانک و بحمدک انت فضل الذی لا اله الا انت بعد الا که بگفتی کلمه یک و از برای
 این بهشت و هزار صفت دوم صفت هفت و هزار صفت دیگر است هر دو هزار است بر ملا
 چپ کینه بنام ده از رتبه قدم ایشان همه موی و پر است و در هر هفتاد و یک نیکو می
 یک پر و یک ریش و یک بند و پوند و یکدزد از استخوان درک و بی و پوست و گوشت
 که آنکه نوعی است و محمد صفت حق تعالی میگویند که هیچ تنج است و دیگر نماند و در هر صفت
 ایشان روایات دارد است در صفت الفیاض میگوید که از هر پای تا پای دیگر صد ساله
 راه است و از زمره کوش تا بگردن ایشان چهار صد ساله راه است و از کتف تا کتف
 دیگر صد ساله راه است و از این دست تا بدان دست هجده و از قدم تا کتف صد ساله
 و از کتف تا برافرو دست صد ساله راه و از نو تا برافرو صد ساله راه و از ران تا برافرو
 صد ساله و از زمره دست بر کتف تا برافرو صد ساله و از مرق تا برافرو صد ساله که اگر
 زمان الهی بماند در هر صد مجموع که بهای عالم را بیک قبضه و آن قبضه هفت طاعت است و بقیه که
 و هر در شرف الفیاض روایت و سبب بنام او که طول و عرض و مساحت هزار و صد
 ساله است زیرا هر قدم ایشان هشت هزار ساله راه و عدو ایشان معلوم است
 و هر که از ایشان بخواهد که بر او اند همه بر او در آیند و از غایت غرور نماند
 حق تعالی فیض احوال و الا که در این عالم به ایشان کرم نماید و فرست تحمل تا بر او
 عرش حضرت پروردگار جل جلاله میفرستد و او تا به پای بر خیزد و عرش خداوندی را بر او

گیرند پس ایشان پانصد سال راه در زمین انعم بر او نهاد است مجموع از پند و تعهد و تعلیم
 حق کی است برینا سینه و برین کلمه مشغول اند لا اله الا الله و العرش یحید این الرفع اما ایمان
 حق تعالی است که بدانی که کتب آسمانی را از حق نقلی بر پیا میران او آمده و حق حضرت حق است
 و از باب کمانت و حروف القریبین نیست فاصل ترین کتب قرآن است و تقریر حق و
 و غیره و غیره منقوط است بر یکم و ثانی و حکم قرآن باشد متشابه است و این دی به خود
 که مجموع کتبها حق تعالی است و بی روی او اعم از نواهی که در آن مشیت است بر این طایفه که ایشان
 آمده است و در حقیقت و حقیقت و حقیقت و خلاف آن سبب عقاب و کت و هر چه در آن
 کتاب است حقیقت و منفرد از کتب زیرا که کتب نقص است و نقص مندرستی ای محال و قول آن
 کتابها و پوری آنها بر این طایفه که مخالفه این بوده فرض بوده است و ما را در قرآن نیز خبر از این
 که باین اعتقاد جمیع کتبیم که متول آن کنیم که کتاب است آن بود و فرض در اینم و یکا که قرآن را جمیع در اینم
 تا قیامت و ازین و تبدیل متغیر و یکا که متغیر اینم که کلام است بجا و حق تعالی و منع جبر علی السلام
 و در بعضی از کتب و سلم و اگر کسی اعتراض کند که در قرآن حقیقتی چنانچه در این صفت پیران کرده که
 انده قول سوا که معنی وی نیست که از قول عاقلین سوا که میم او سمع از رسول که بعد از آن که رسول
 یعنی نیست که از رسول که فرار گرفته است و یا از وی شنیده و یا از رسول که بر وی آورده و درین
 وی و معبود ساقط بدان معنی بودی گفت و دلیل بر این است که قرآن معجز است و غیر این
 آن بود که در نزد امتیانی بر وی قادر نبود و اگر قول فرشته یا غیره بودی معجز بودی و غیره و مجاز
 قرآن نیز از اخبار و احبات است یکا که گفته شد و آنکه که از روز وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

بشیخ جبرئیل و به و تعلیم مقتضای قرآن اما المی شرن الکر و اما الی فظنون این کتاب التقریر
 و بتدبیر صیانت فرموده و بهر که خلاف این افتاد کند در قرآن وی تکیه حق تعالی و رسول
 وی علی علیه السلام نموده باشد در توالیع ایمان بقرآن ایمان بخدا و تسبیح ان بابت که حق تعالی
 حکمی فرماید بعد از ان حکم دیگر کند که ان حکم او معمول بنماید چنانکه فرمود و اعرض عن المکرین پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم اعراض فرمود از مکرکان و باز فرمود عرض المؤمنین علی التالی ما یشرکان قال کن
 امثال این در قرآن بسیار است ولیکن نسخ خاص در امر و نهی است نه در اخبار چنانکه قرآن
 بلکه جن بود یا جنس خواهد بود یا جنس است که نسخ اخبار متضمن کذب بوده آن جائز نیست
 و در نسخ احکام حکمتهاست یکی آنکه مصلحت نبکان در آنوقت در ان حکم اولین بود و باز
 مصلحت در حکم آخرین است و این تفاوت در معلوم نوزده در علم خباثت طبیعی امر و در مشایخ
 را بشرت معالجه کند و نوزده بشرتی دیگر علاج فرماید و خلق اولی طب نگردیده است اما حکم تفریر
 یا بدو اکتاف نسخ خود ان کردند تا تکیه صاحب است که کند بعد از موسی علیه السلام بوده است
 با آنکه استند که در وقت موسی علیه السلام نسخ تفریع تقدیر بسیار است و وقت است مشایخ جمع
 دو خواهر و یک کفاح و در شریعت یعقوب علیه السلام جایز بود و در شریعت موسی علیه السلام
 ابرار ارام کرد و دیگر قبله بنی اسرائیل سران بیت المقدس مصر و ثور و الیواح نیز فرمود که روی
 به بیت المقدس آید و پس از موسی علیه السلام قبله را بهیم علیه السلام گمراه بود این جمله شرایع
 متاخره منسوخ گشت و جایگزین گشتی است نسبت که هر که است با اقدام در دست حدود
 و رسایان مانده است تا بقی آن را لازم نیست بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تصدیق

این کتاب کند و کذب گفتند این را ^{در عهد} ابراهیم بدانند خدا تعالی فرمود است و دیگر احادیث
 بخاسته دروغ ایشان گواهی داده است و فرمود که ایشان را نزد خود در کتاب یا خبر
 در آورند و گفتند این از رز خداست ^{عجله} سجده و تعالی پس صدیق ایشان را در روز عتقا و باید که در کتاب
 قدیم اند چرا که جمیع عرب است از یک صفت کلام که قایم است بپایسته الهی و قدیم است از آنکه
 محال است که ذات او محل حوادث باشد و تعدد در آسمانی چون قرآن و قرآن
 و انجیل اعتبار تغییر است از آن صفت عبارات مختلف چون عبارت عربی معنی شد این را
 قرآن و فرقان خوانند و چون بعضی در بانی توحید و انجیل علی بن القیاس و اهل سنت
 را باشد که کلام او معنی است قایم بذات او که مغیر است از دو عبارت مختلفه خوب از من
 و امکان نه جود و الفاظ الهی بر این وجه بود که امر بر اینست که کلام او صوت و حرفیت قایم
 بذات او قدیم است و متغیر بر اینست که کلام او صوت و حرفیت و ان قایم بیک
 زیرا که صوت و حرف حادث است و محال است که ذات او محل حوادث باشد
 و بر طریقه که یاد است بر آن وارد شود که کلامیت ما بین الوقین کا فواش را بگوید
 که کلامیت او معلوم است از این انبساط و بگوید که در ایمان کتب معین معذی کنند
 زیرا که دلیل قطع یقین می دانی نه آمده است آنچه در روایت آمده است که مذکور
 فرستاده است بخانه پیشیت علیه السلام و سی باورین و بیست با ابراهیم علیه السلام و چهار
 کتاب دیگر نوریت موسی علیه السلام و زبور داود علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام
 و فرقان محمد صلی الله علیه و آله و سلمی جمیع اینها پنج مجموع صد و چهار کتاب باشد دلیل

این کاست بزرگ کرده است آن بزرگ بیل است نه باده است یا جوق قیوم الشان مراد است
 بهشت بود بزرگ تن جان کویا او شکسته بود پس بنا و بزرگ بود از قیوم سبب
 و قهر و او عا به السلام چنانکه در کتب مذکور است به نبوت نه بزرگ است بهشت کنه
 انفعولک الله القوم من ذنوبک بحضرت رسالت نباه صلی الله علیه و سلم و در شان این بزرگ است
 بهیم السلام محمول است بزرگ اولی چنانکه گفته اند جنات الاربار سیئات المیزین انما یس
 از وحی و نبوت صد و صغیر پس بزرگت جایز داشته اند جوق قهر برادرانی بزرگ است
 و در عهد آورده است که ایمان به پیغمبران با معرفت اسمی و انساب ذکر عدد ایشان حاجت
 و آنچه در بعضی کتب صد و بیست و چهار هزار تعیین کرده اند نبوت به پوشیده است و اما آنچه مهم است
 آنست که حق سبحان و تعالی پیغمبران را علیهم السلام بدو چه مخصوص کرده است یکی انعم و دیگری تائید
 نعمت آنست که آنچه از علوم الهی است ایشان را بیاموزانند و تائید آنست که ایشان را قوی گردانند
 باطنی و جبهاتی و باری قوتها و اعانت و امداد ایشان فرمایند و هر چه از باب تعلیم است آن نبوت
 و هر چه از باب تائید است آن حجت نبوت است و آنچه از قبیل تعلیم است حصول آن چند
 وجه تواند بود اما بشنیدن سخن خدا تعالی بواسطه چنانچه موسی شنید علیه الصلوة و السلام و اما
 بآوردن خدا تعالی و العالم عبارت از القای علم است در دلهای ایشان بی استدلال و اما در
 حسی و اما بآوردن فرشته که ابوبکر گوید در او فرشته را به پسند و بخشش بشود چنانکه یکی از او
 را بفرمایا تا علم به هر چه از او است بجا آورد این چه بود و این مخصوص بدو بود و کوشش هیچ
 از آن بهره نیاورد سوال فرشته تا علم خبر را در دل غیر بنیای هم می اندازد و پس فرشتان نبی غیر نبی

جهت جواب است که علم احکام در اول دنیا در بعضی از امور غیره این نوع مخصوص است
 یا نبیا علیهم السلام دیگر این نوع علم مشوق کرد آن متعارف علوم نبیا خواهد بود و یا فرستی که
 از نوایان منشعب گردید که فرمود علیهم السلام انما امر الله من فانه یطیر نور الله و این است
 نیز از غیر است پیغمبر تواند بود که یکست متابعت او میکرد و اما آنچه از باب تأیید است یا نیست
 که نبیا علیهم السلام در نفس خود بدان موعید اند و یا از عالم غیب یکست و عباد است و این
 منیر شود آنچه متعین خود بدان موعید باشند یکی است که هوای ایشان تابع فرمان حق تعالی است
 و نفس ایشان طاعت حق را بر فرمان ایشان برین سبب از فرمانی خدا تعالی بقصد معصوم
 مانند مخالفت امر خدا تعالی ایشان جایز نیست چنانچه که شد و دیگر از جمله تأییدات
 نقیض ایشان است که عقل ایشان از جمله قول نامر بوده است و از احتیال زوال محفوظ
 و دیگر آنکه فهم رای ایشان از همه قوی تر بوده است لاجرم در بیان وضاحت از همه مقدم آمدند
 دیگر حواس ایشان از حواس دیگران تیز تر بوده است و بکثرت ایشان و ظاهر و باطن از قوت
 دیگران تا مژده و دیگر خلوص ایشان بعبادت کمال بود و خلقی ایشان در عاقبت تمامی و حد عقل
 و صورت های ایشان خوب و آواز رای ایشان خوش و چنانچه معنی حقیقت متفوق بوده اند
 و صورت نیز خیران بوده است و ایشان در حیات و مرتب بر قدر رفیع ایشان از عظام
 حق بی نیاز نبوت بوده اند و بعضی بر بعضی مفضل علیهم السلام و الهی و خیر اجماع است و این را مسلم است
 و اعطای و دیگر در ایمان یا نبیا علیهم السلام آنچه از جمله ضروریات بود پس شد و لکن نوعی امور

و اینها از انبیا است که در این نوع علم متعارف نبیا خواهد بود و یا فرستی که از نوایان منشعب گردید که فرمود علیهم السلام انما امر الله من فانه یطیر نور الله و این است نیز از غیر است پیغمبر تواند بود که یکست متابعت او میکرد و اما آنچه از باب تأیید است یا نیست که نبیا علیهم السلام در نفس خود بدان موعید اند و یا از عالم غیب یکست و عباد است و این منیر شود آنچه متعین خود بدان موعید باشند یکی است که هوای ایشان تابع فرمان حق تعالی است و نفس ایشان طاعت حق را بر فرمان ایشان برین سبب از فرمانی خدا تعالی بقصد معصوم مانند مخالفت امر خدا تعالی ایشان جایز نیست چنانچه که شد و دیگر از جمله تأییدات نقیض ایشان است که عقل ایشان از جمله قول نامر بوده است و از احتیال زوال محفوظ و دیگر آنکه فهم رای ایشان از همه قوی تر بوده است لاجرم در بیان وضاحت از همه مقدم آمدند دیگر حواس ایشان از حواس دیگران تیز تر بوده است و بکثرت ایشان و ظاهر و باطن از قوت دیگران تا مژده و دیگر خلوص ایشان بعبادت کمال بود و خلقی ایشان در عاقبت تمامی و حد عقل و صورت های ایشان خوب و آواز رای ایشان خوش و چنانچه معنی حقیقت متفوق بوده اند و صورت نیز خیران بوده است و ایشان در حیات و مرتب بر قدر رفیع ایشان از عظام حق بی نیاز نبوت بوده اند و بعضی بر بعضی مفضل علیهم السلام و الهی و خیر اجماع است و این را مسلم است و اعطای و دیگر در ایمان یا نبیا علیهم السلام آنچه از جمله ضروریات بود پس شد و لکن نوعی امور

و در ایام حیات او برای بزرگداشتن و بزرگ کردن آدم علیه السلام سوار می گشتند و بیار تخوان میگو
 مبارک ایشان می نهادند و بلام می شد و بزرگ کردن مبارک آن می گشتند و بعضی که رعایت
 کرده اند از این منع می کردند و حضرت آدم علیه السلام از جای عثمان میفرمودند و ایشانرا منع میکرد و امر
 میکردند بر ایشانرا منع نمیگفت یکبار از پیش نفس خود گرفته دیدم آنچه دیدم می ترسم که این
 سخن گویم یا کاری کنم که باز توبه است آن درانم و گنیت آدم علیه السلام در سهامنا ابو محمد
 نیز ابو محمد خواهد بود و روز اول که در شب آوردند باین گنیت گنیت گشت و در زمین ابوالمبرک
 او مردار و گوشت خوک و خون مسفوح حرام بود و نه صدوی سال عمر تریف او بود و در عین
 امام شعبی خبر داد علیه در قصه شوق آورده است که عمر این هر سال بود و چهل سال از آن بداد و بی
 علیه السلام بخشید بود و در آن قصه است که طول و در بوستان نیز نقل از و سب منبذ هزار سال
 آورده است و آنرا علم و بعد از وی پنجم سال شیت بود علیه السلام و وصی و ولی عهد آدم
 بود و پنجاه صحنه از برای وی فرود آمد و نه صد سال عمر وی بود و پدر همه آدمیان است
 بعد از آن ادریس علیه السلام و نام اخنوخ و ادریس بحبت تدیس گنیت الهی و تن سلام
 نام شد و اول کسی که بقلم خط نوشت و جامه پنبه بداد که در بدو خست و دیگر از انهار علیه بنویم
 ترتیب افلاک و دیگر کواکب نمود و سلا حمان خست و دیگر از انهار علیه بنویم
 مبدکان مجازی پیدا کرد او بود و از جمله مهت و وی نیز آدمی بود که بیان آورده اند
 به آسمان بودند و آدمی نه صد و شصت و پنج ساله بود و از آن نوح علیه السلام بودند و
 بنیشت و اول او از انهار علیه بنویم بود و نام او است که بود و در ستم با و نوحه بسیار نوح ملقب است

بناح خواهند در وقت او حرام شد و قومی نگذیب او کردند و بطوفان بلاك گشتند
كذلك گشتی بودند و ایشان هشتاد تن بودند جبل مردود جبل زن چون بیرون آمدند فرج
و فرزندان او ماند و دیگران نزد فرزندانشان رسید و بودند بنام و عام و دینش عرب
و فارس و روم و از اولاد سام اند و جیش و هند و سنده از فرزندان عام اند یا جوج و یا جوج
و یا جوج و ترک از فرزندان یا جوج بعد از آن بنود بنو علی السلام بر سینه سارست فرست
اورا حق تعالی بقوم عاد فرستاد و عاقبت نام بادشاه ایشان بود بان موسوم گشتند و گنایند
بنو نوح عقیق بلاك گشتند بعد از آن صالح بنو علی السلام و او را بنود فرستادند نام چاهی است که
در مین حمزه است آن قبیله نام او بنام مشهور شد و ناقة از صالح علیه السلام طلبیدند و صالح
علیه السلام بر دین آورد و عقده کرد و قابل مافردگی بود سرخی از زرقی نام او قدر ازین سالفت
ترین قوم حق تعالی ایشان را بجا عقده و زلزله بلاك کرد بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام بر دین
آمد و بر بخت رسالت شت تاج خلعت بفرق مبارک وی نهادند و من پسندیده در میان
آدمیان پدید آورد و صواک و شجاریاب و قصر شارب و اختان و ایما و در او یک کشتن
سجاسن و جیدین ناخن و مضغه استشق تنق اطباء و عانه و سکنجی است بکشتن و سق
صیانت برای همان ازین آخل کسی که محاسن او بخیدی پیدا کردی بود و دوم اولو النعم
او بود و حضرت ابراهیم علیه السلام هم چهار بر برده اسمعیل و اسحاق و مدین و مدین و مدین
روایات ششش مدیعی و از زرد نیز آمد و اسمعیل نیز از بعد از آن مرسل بود و هم عرب از نسل
و اسحاق علیه السلام مرسل بود و مراد را به بر نوزد یعقوب و یعقوب و عقیق که یک نام بود

و بنود

و یوسف نوکر یافعی و بنی خدیجه و بنی امیه و بنی هاشم و بنی علی بن ابی طالب و بنی
 و بنی فاطمه و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب
 تا بطریقان و هزار و دویست و چهل و دو سال بود از طوفان تا فوت وی و بیجا سال بود
 از قیام تا زمان ابراهیم علیه السلام و هزار و دویست و چهل و دو سال بود از ابراهیم تا موسی علیه السلام
 و هزار و نه سی تا داود علیه السلام و بیست و دو سال بود از داود تا یحیی بن زکریا و بیست و دو سال بود
 از زکریا تا عیسی بن مریم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بیست و دو سال بود از حضرت
 سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود
 که با اینها علیهم السلام نازل شده است بر دایره و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود
 اندو سی صحیفه ادریس بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود
 و یک بر تریب موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن مجید صلی الله علیه و سلم و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود
 و در انجیل موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن مجید صلی الله علیه و سلم و بیست و یک سال بود و بیست و یک سال بود
 و در قرآن با دشاهی کرد و هر قرنی تا د سال است و بعضی گویند که در خواب دید که هر دو قرن
 کتاب بگردانند بجهت این معنی بان شد و بعضی گویند موسی ای رسول خدا محمد کرده بود و درش
 رسول خدا محمد صلی الله علیه و سلم را بر این پنج بعربی بود و تا سمیع و مود و صالح و شیب و محی و سلوا
 علیه السلام پس نامی زری زین را که در شکست بودند و مسلمان و دو کافر مسلمان و مسلمان
 بود و ذوقی از قرآن علیها بنیدم و در آن زمان در هر دو و بیست نفر و این بحث نفرست اندر سن
 خواب کرده بود و در مسلمانان هزار کس اقبل و در و بیست و هزار کس اگر گروه و هزار

مقالی ششصد
 بروایت ۲

و بروایت ۱۰ یا ابراهیم

و بروایت ۱۰ یا ابراهیم

بنیت بر این است و در میان ایشان از آن سوره که در اول سوره نوح است چهار نفر بودند
 که در آن سوره عذری که در آن سوره است و بعد از آن سوره که در آن سوره است و بعد از آن سوره که در آن سوره است
 و بعد از آن سوره که در آن سوره است و بعد از آن سوره که در آن سوره است و بعد از آن سوره که در آن سوره است
 مستغنی اندر آنکه حق تعالی مردگان را زنده گرداند بعد از تفریق اجزای ایشان زیرا که جمیع اجزای مردگان
 و اعاده روح در آن مرتب ممکن و حق تعالی عاقل است بر این اجزای مردگان و جمیع اشیاء و اجزای ایشان
 و در آن و بتو اترنایت شده است که حضرت سالت با صلی الله علیه و سلم اثبات معاد و بدلی و
 خسران کرده است و آنکه کریم بسم الله الرحمن الرحیم قل بحمد الله ی نشر اول مره و بعد از آن
 عظیم مرجع است و بنی و بهر چه بخیر صادق از آن خبر بد ممکن باشد البته حقیقت و در این ایمان
 بر روز قیامت که سبط سخن کنیم و قدر که باید نوشت و لیکن آنچه ضرورت است ایمان بدان باید آورد و
 فی الجمله اشعاری بنایم و بامع التوفیق بدانکه اعطاء اهل سنت و جماعت است نصرهم الله سبحانه و تعالی
 آنکه حق تعالی بدان زبیده استخوان مار بپایه مردگان را از زمین و زیر وی و از قدر و یا از نرسکم
 حیوانات جمع کند و از آن کالبد باید بکنند هم هیات اولی از اجزای جهان کالبد اولی که بگویند
 جزوی از آن کالبد دیگر متبدل نشود و چون رتب قوالب بطریق سابقه کما القدرت خود بخاطر
 اعاده روح وی جهان کالبد که روینا داشت مستحق گردانند تا یکی که در این سوره است و بعد از آن
 بوده و روح بدن وی متعلق گشته و پس از وضع حمل سابقه شده و بپایه مار و بپایه مار و بپایه مار
 مریت شده از آنرا زنده گردانند هر که انکار نماید جمله کافران بود و نفوذ با صمد منزه و بیست و یک
 نسبت عدم معرفت بعد از آنکه حق تعالی بر هر چه عاقلان بمانند این نزد اجزای عالم است

که نبی از مکه آمد تا آنکه خاک گشت با شفا بایز که روح در کالبد ایشان در مدینه جان بسیار
 ناکرد و آنه و این نوع تمیز است در قرآن بسیار است کما قال الله تعالی فانظروا الى آيات
 کيف يحيى الموتى ان ذلک للمحى الموتى وهو على کل شیء قدير یعنی چنانکه در فصل بسیار که در
 قطرات امطر بر زمین کما را برادر این ابناء پرده خاک اندل کل تناسک سر بر در انداختن است
 و میدان چنانست شود و بسیار است نیز تو یک زنده آبی بر مثال سنی از آسمان باریدن که در
 چنانکه خنجر بر تیر مردی زمین بر آید نبات آید آن مردگان که حریف بستان بوسیده و فرسوده
 و رفعت تلب سر در باده حمل و کشیده بودند یکبار بفرمان حضرت رب العزة بر و درگاه
 جل و علا از خاک کورستان سر بر آید و آواز در آواز در آید امر و مرده بپایان زندگانی
 آزاد و سر و پیکر بپایان زندگانی بوشیده آید و خوان و گنهار زمین کما عقل و علم و روح هر گاه که میشود
 اخلق و زنده آن که در پیکر است چون غریب است که بگویند مسود میخندای زمین که راوی خلیفه
 ۴۴ کز وی کلوح و شک تو حیث میشود و بیکر قهله ابراهیم علیه السلام که گفت رب اری کیف تحیی الموتی
 و آن چهار مرغ گشت و در هم کوفت و بجای قیامت کرد و سر را دانه نوزاد خود کما هر است احیاء
 مملو و ایشان از یکدیگر متفرق گشت و هر جزو کالبد هر مرغ با جزای دیگر خود و معجزاتی گشتند
 و نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و سر را خود برداشتند و دلیل بر این است که رب اری کیف تحیی الموتی
 آن در روز میعاد و همچنین قهله صاحب گفت و غیر آنی میسر است مثال آن در قرآن بسیار است
 تا چنانکه شبیه نماید که خضر احیاء و بار و اح در روز قیامت ممکن است بکار و بسبب زیاد که در
 زندگان خود را عبادت خود و ولایت فرما و بجا حسن اطلاق و بسبب اعمال هر که در نفسی در است

کشف

گویند و بعضی عیسایان نمودند و بعضی صابا گشتند و بعضی سوز شدند و بعضی کافر گشتند اگر چه
 همه ی ویکی نبودند که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی بدیهی است از حکمت نور بودی
 و بنا بر مومنان یک نرخی بود که در حدیث یسوع و شفقت و انواع طایعات و محنت که در اینند
 و در کافران بر خلاف این اگر حیات این همه نیست و بنویس بودی و برین ختم شدی و در او
 نشان ایمان از طایمان است چه تنوری در حق این طایفه ظلم بودی و نقد لایزال علیهم السلام و باید
 که ایمان آری که روح با کالبد محشور خواهد شد زیرا که در طاعت و معصیت و مشا و ترکها
 چون هر دو ترکیب بود ماند ضرورتی ندارد و ثواب و عذاب نیز هر دو باید که ترکیب باشند و چون
 امر و نهی و وعده و وعید بر هر دو وارد شده است روانی باشد که یکی بدان عتاب مقاب
 باشد بی آن دیگری و روانی باشد که کالبد غیر آن کالبد باشد که در روانی بود زیرا که ثواب
 و عقاب بر آن و همان روح متعلق است اما ایمان ایمان بدان و حسب از احوال اینها
 بدانکه انتهای حیات اینها فی الحال باشد که ارفع السلام صورت مدو آن و میدان را از نظر آن
 گویند که هر که در آسمان و زمین باشد از ریت آن ببرد و هر کسی را که خدا تعالی خواسته باشد بقوله
 قُلْ مَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا اِنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَارُ و در بیان این است که اهل
 قیامت یکی نفسی با استسبابی است که از بعضی گویند شهدا آنکه حق تعالی در باره ایشان فرمود
 وَلَا تَحْزَنْ اِنَّهُمْ قَدْ اُنْزِلُوا اِلَى الْاَرْضِ اَعْمَاءُ اُولَئِكَ هُمُ الرِّجَالُ الذِّكْرُ و این سخن را بعضی از بزرگان قبول کرده اند
 زیرا که مراد از این حیات متعین است که در قیامت بماند و از آن باقی مردگان و لیکن مرده اند
 و چون مرده باشند لا باقی است و بعضی گفته اند که مراد از آنست که ارواح ایشان در حیات

بنشیند و نشانی از روح انبیا و اولیای کرامت در دنیا باقی نماند و در باره ایشان
 وارد شده و آنکه گفته اند موسی علیه السلام این سخن نیکو در دنیا او را صفت نموده است ظاهر است
 ظاهر الوهین است که هر که موت وی پیش از نفوذ نبوده باشد درین استثناء داخل نباشد و آنچه
 رسول علیه السلام فرمود که مردم پیش از او که کسی پیش از او نباشد و این ششم چون پیش از موسی علیه السلام
 علیه السلام جانب عرش گرفته و حمل بر لب از عرش است و آن بیعت نفوس است و آنکه
 از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نقل نموده که او را نیز صفت نموده است یا پیش از او نباشد
 باز آید و بعضی گفته اند او را استثناء و آن و علمان و خورد و خزانة نیست اند که انسانی سرور است
 و در وی اندوه و مرص و رنج و موت نباشد و این احتمال دارد ولیکن شبهه در آنست که مرفی السوا
 و الارض فرموده است و در آیه دیگر نیست را از آسمان و زمین خارج داشته که اعوذ بالله من
 البرجم و خبثه عرضها السموات و الارض و آنچه عرضی از همه آسمان و زمین باشد در آسمان و زمین
 چگونه بگذرد و بعضی گفته اند در جمله عرش اند و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام و این نیز محل اشکال است
 که جمله جبرئیل و میکائیل که در عرش صف زده اند در آسمانها ساکن اند و نه در زمین و نقل درست
 ثابت نشده است که عرش بر زمین است و همه محیط است اینجا و فرج تاویل توان کرد
 یکی آنکه آسمان و زمین را که به از جمیع مخلوقات داریم تا عرش و کثرت اثری در آن نباشد و شکی
 که به از مفت خبر داریم چنانکه در روایت آورده است که آن در شمس است و کرسی و لوح داریم
 و ثبت و دوزخ و ارواح و لیکن این سخن جبرئیل و میکائیل ثابت نشده است پس آن وجه دوم است
 و آن فقیر السعید شهاب الدین التوکی است و عقاید وی و فرموده و بیان از فرشتگان است

از رسول صلی الله علیه و سلم سئوال شد که ایام نذر تاویل نیز ضرورت نیست پس آنچه قطع بدانند بگردان
آنست که خلق از ساکنان آسمان و زمین اگر خداستعالی خواسته باشد از نعمات متوقف نمیشوند
و ازین لازم نیاید که بعد ازین نیز متوقفی کردند چرا که حق را شاید که بعد از نفعی دیگر و برایش
کرد و اندک حاصل کند پس چه نوع بزم نتوان کرد و حمل آن بر علم نمودن اولی است جل جلاله و چون نفع
امانت گذشت تا بنفعی یا پس از آن بزم کویند و بزم نه از دنیا است و نه از آخرت بلکه
فاصل است میان برود و اول خبر که در بزم خواهد بود سوال میگردانید که درین چند خبر است
و اعتقاد کردی اول آنکه روح الهی را باز باید گفت فرشته تا جواب سوال میگردانید که سویدا
دو فرشته اند مهیب که از بنده هر چه سوال کنند گویند خداست کعبت و دینیت چیست و در غیرو
یعنی بنبر صلی الله علیه و سلم چه گوئی و بعد ازین غایب گور بود و اهل شقاوت را و حدیث
البقره و منه من ریاض الجنه او حقیقت المیزان اشارت بدین معنی پس هر که بعد از زهرشت تا وقت
عبث قول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و من در ایام بزم الی یوم میبغنون اما از زمان را که
مطلق بزم کویند ازین بنی النفع نیست و مدت آن در حدیث چهل است و پس گفته که
چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال اما بنبر خدا چهل سال فرود آورده اند و چون زمان بزم گذشت
از اهل بیت السلام بگریزید و در هر چه بدیدار حق سبحانه و تعالی و این را نفعی است که گویند و از بزم
در صورتی باشد که در کرده و درین باب تحقیقات بسیار است ایراد است که بعضی در غیر بزم
در آیه کریمه ما کذب بوم الدین نموده ایم این با جویند بفرمان خداستعالی از قریبی خود خبر
نم نفع فیة اخری فاذا هم قیام نظرون و باید دانست که هرگز در دمی از آدمی و چون دانست

در حدیث

حاصل بدان نفع را در وقت بزم نفعی
و در بزم بزم نفعی

و ملائکه و حیوانات بری و بکری مجمع را خنک کنند و از الوحوش خنثی و حیوانات تکلف
 نه از زیر چهار پست و نه ثواب و نه عذاب بلکه از برای قصاص است تا هر حیوانی که بر دیگران گزند
 مثلاً که سگند شاخدار بر بی شاخ را کهندی رسانیده بی شاخ را شاخ دهند تا قصاص خود را
 بسنند و دیگر تا عوض در وی که کشتن ایشان رسیده باشد و خودی که بویست کردن زنده
 کردن دیده باشند بلیت حیات و تمام کردن خلقت ایشان تدارک نموده شود و ایشان
 را بی الم کشتن و شستن جایگزین بقا باز بریند و خاک شوند بعد از آن همه خلایق را بخرم خنک کنند
 که موقف عرض حساب است و انوقت اسباب هر کوفتند فاذا هم باب هر و سا هر و لغت
 روی زمین است یعنی بعد از آنکه در شکم زمین جمع شوند و در بعضی روایت است که ساهره مضر است
 در بیت المقدس که محترمانا خواهد بود یعنی زمین ارکث ده کردند و تبدیل این زمین شود که بروی کاه
 بگرفته باشند زمین و کوهها را دزد کرده است دعا عود با بقعه من الشیطان الرحیم و حملت الارض
 و الجبال فذکت و کوهها را جوین شیم روزه در هوا پراکن کرد و در بسیاری بریزد یکدیگر
 متر اکم میزدند چنانکه متبیده گمان برده وی ساکن است و تری اجمال تجمها جاعده و هی تکرار است
 و نشیب و فراز زمین را هموار کرد است دعا عود با بقعه من الشیطان الرحیم فذلت الارض
 و حجابهای ارضی و دریا نای که دوزخ از برای آن بوده بود بسته شود چنانکه زمین شکار را
 کرد و دعا عود با بقعه من الشیطان الرحیم و برزب اجمال تری میسازد تا یکدیگر شکار نشاند و افلاک
 شوق کردند و انشقت السما و هی یومیند و انیسما نادر هم نوزید که در دوزخ شوقان است
 فرود آیند و در خلاص صفت بکنند و یوم شوق السما بانجام قرار آید تا از نیل و در مستعد توپنی اوزه

عنوان این باب

تجسها

که آنکه فرزند عبد الله بن قيس باشد و پدر آنکه كزيمه بسم الله الرحمن الرحيم بوم پنج في الصبح في السما
الالهيه من بين تقدير يك نفر از ايمانته بود و ديگر كزيمه احياء ديگر را ي فرزند كزيمه است
اين حديث مثل بقيه غير ان افواهات مقدم آورده است و الله تعالى اعلم بمراتب و مراتب
مراتب و محققان اينجا تا بجای كه بعضی از غایت صحر و اندوه آبش را ضعیف شوند بر سر آدم
عنه السلام و از دشمنان خواهند تا حكم كرده شود میان خلق او و از انبوت عبدالله السلام كند و فرج
به ابراهيم و ابراهيم موسی و عيسى و عيسى پيامبر محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم من رسول الله
كنه خبر كه حديث در صحيح و از اوست بعد از ان نامها و اعمال و كردار خلق از دست راست
و جب روان شوند و اهل سعادت را نماند دست راست دهند فاما من اولي كنه بيمينه
فيقول لادم اقرؤا كنه به و اهل شقاوت را دست چپ و اما من اولي كنه بر شمالكه فيقول يا
يبتى لم اوت كنه به و اگر فرمود و اما من اولي كنه بر در از طرفه نيز ناظر احوال اهل شقاوت است
و تفريق بين الاتين چنانست كه در روضه العلماء دار ابو الحسن مرقا نقل فرموده كه مومنان را دست
راست دهند خواه مصلح خواه عاصي و كافران را دست چپ وليكن كافران بر دو قسم اند
منكرات خبر كنه بيمينه بر خلف بود و كافر مقرب به عيش ولى منكر رسالت حضرت محمد رسول
صلى الله عليه وسلم چون چو در آن بفت كافران اول مقرب بيمينه وى زنند خبر كنه بيمينه
وى بگناه بدين ازان دست راست ويراور كردن وى غل كند و دست چپ وى بيمينه
برون كشد و در پشت وى بر دست راست است حلقه كند و نام را بر دست چپ است
و كافر منكر رسالت را دست چپ وى دهند بى كنه صدر و حكمت نام و دادن و از منكران

و قرار کتاب است که مردم از طول عهد و نوا ترا حوالا اعمال خود را از اموسن کنند چنانچه آئین
 پس نیز کرد و از کفایت خود شادمان کرد و در این نوع از ثوابت و بکردار عیلمن که در پیش
 عذاب و سیاست قیامت بروی سستی کرد و در این نوع از عفاست و این نامه نامیده شد
 محسوس کرد و در راه همه در آن مشیت پذیر و حی که نظر کند به بر خرویی و کلی واقف گردد و پس
 مانند کتاب لایغا در صغیر و لا کبیر الا احیاء و این نامه را امیتول گفتن در محسوس جمعیت
 بخار و برون شتابت از نه سب باطل و مکرین خست احیاء و بعد از وقوف بر خیر و نالی
 حساست بهینه باشد دلیل بسم الله الرحمن الرحیم فاما مرادتی کن به سینه فوفت بحساب
 حساب با سیرا و این دو روش گمان که کتابان حال بوده اند حاضر کردند و حی با سینه و الفتن
 و المشرق و فرشتگان اعمال کواری دهند و اعضا بر گرد او مردم ادای شهادت نمایند و یوم تشهد
 علیه السلام و ایدیم و ارجلهم با کانونا العلون و ان در حق کسی تواند بود که با وجود نامه و نه سب
 ملائکه اعطاف بکن و خود گفت و همچنین که رفو اش مصری بوده را بخار نیز مصر باشد و حساب
 نوعی کند که ندگان را بر خیز و شریان و فست کرد اند که مقدار هر ذوال اند و فو نکند از ندگان
 مشقال همین خردل است با و کفی بنا حاسبین خود بخودی خود حق خانه و تقالی حاسبین
 خود بخودی بکنند و سوا سب که میوشان را خود سب که نو
 کا از ان را نبشت گمان حواله کند چرا که در قران فرموده که یا انما استوبسب سوزا وینه
 سخن گوید دلیل است که یا انما که از نشین نشو و ست سخن خواهد گفت فاما احتیاط است
 که در ویدی سب قطع نماید و حواله است بعد از آن نیز جل جلاله و آنچه فرمود و در سب سب

معنی این است که حساب اولین حسرتین در علم او چون حساب یک کس است با همه
 بگذرد و حساب همه در یک وقت بگذرد و یکی بعد از دیگری حساب خلق و معنی هر روز
 او چون خلق است یک کس است ما خلقکم و لا یفککم الا انفس و احدة و طایفه باشند که حساب
 در پیش رو و طایفه را حساب همان کنند و فرموده حساب باز دارند و بروی تشدید
 بر این فرموده بعضی خلاق مومنان باشند و بعضی کفار و لیکن تشدید کفار زیاده باشد و بعضی
 مومنان که رحمت نزدیک ترند به حساب در پیش رو و اما باشد که بعضی از کافران
 که منوط نزدیک تر باشد به حساب بدون رو و چنانکه فرمود و لا یال عن ذنوبهم المجرمون و بعد از
 محاسبه وزن اعمال باشند تا اندازه عمل بد است و تفاوت خیر و شر در نظر میزدند و بدیدار
 و خلقان بر وزن اعمال بر سه فرقه خواهند بود و طایفه که نیکوئی ایشان بسیار بود و نیکوئی
 شان کرا با باشد فلح ایشان موقوف بود من ثقلت موازینهم فاولئک هم المفلحون
 و طایفه که کفر و فسق ایشان بکلی از خیر خالی باشد و بدیدارند ایشان در روز خفتن
 ایشان خفت موازین فاولئک الدین خسرو انفسهم فی جهنم خالدین و طایفه سوم مختصان
 که اصل ایمان دارند و عملهای بد کرده اند که مستوجب عذاب کشته اند و برابر اعمال
 ایشان فرمود من یعلم مثقال ذره خیر ابره و من یعلم مثقال ذره شر ابره اگر کسی سوال کند
 که کافران از رحمت بی نصیب است یا او را وزن کردن چه فایده بود جواب آنست
 که اعمال کافران را وزن کردن بجهنم کافران خواهد بود که بعضی را از ایشان عذاب بود که
 از اعمال نجات خواهند یافت مثل مله جم و اعانت صوفی و مانند این چنانکه بسیاری از مومنان

این اعمال غایت یافتن این اعمال را در گفته نت و کفر او را در گفته دیگر همه این اعمال نام بود
 اگر چه بسم الله الرحمن الرحیم و قد سألنی ما علموا من عمل فیه بهب مشهور او اینچنین است
 پس بقیه و آن است که خباثت همه اعمال خیر یا کفر هیچ بر نیاید اگر همه اعمال شر یا ایمان در نیاید
 آن رحمتی سبقت علی غنی و عجب و شایسته که نفس کفر کا وزن را وزن کند که کفار و کفر
 بر تفاوت باشند مثلا اگر صانع است و کفر برابر شود با آنکه اثبات صانع کند اگر چه
 اثبات او بر وجه کفر باشد و آنکه است بر شد برابر شود با آنکه معتقد توحید بود و یکی مسکری است
 رسول بود صلی الله علیه و سلم پس کفر ایشان بر وجهی وزن کنند که مقدار عذاب ایشان مال
 و مسقر هر یک مقرر کرد و خیال کرد باینسان فاق و نمودن این منافقین فی الدنیا و الاخری
 من الذر و احادیث ثابت شده که در هر در که از در کلمات و وزج و بی نفع خواهند بود
 اگر چه در قرآن مجید میهم وارد شده است که لها بعد اواب کل باب بنهم حرم مقسوم و همچنین
 مومنان و یقین بر تفاوت اند وزن اعمال ایشان از برای پدید کردن ثواب بود و در
 مقدار یقین و کیفیت وزن اعمال حبان بود که محقق تر از و با بود و هر تر از وی را دو کفیه یکی
 نورانی و یکی ظلمانی نورانی از برای حسانت و ظلمانی از برای سیات و نام حسانت از برای حسانت
 حسانت کردند و نام سیات را نیز همین طریقه ناموافق آید ایشان و جنایان حدیث و عمل
 بطلان خباثت متوفی هر یک از این مقدرات را و برای این است که در اینچنین
 ایمان و حبست پس از آن ایراد نماید و اینچنین طریقه دیگر است و آنست که اعتبار در حسانت
 مقدر رضا حق تعالی و اعتبار در سیات عام مبالغت از خود خدا نیامی بود مثلا مومنی که

مقصود از این باشد و عین بران درستی
حرف اول از هر طرف در آن حالت ۴

بجا آورده و از آن جهت از ثوابت است بجا آورده و با این همه ترسد که محل قبول نکرد
و دیگر کسی که در این تقدیم رسانده و از رعایت ادب و سنن و حرف از قبول دروغ و غفلت
اگر چه این هر دو سخن در صورت عمل یکسان باشند اما عمل این نظر صافه اشیای کیان باشد
و همیشه در ثواب البته تفاوت باشند و همچنین کسی که نمی کند و جان به آن که الفت کرده
و در این دیگر نشانه که از نسی غافل ماند و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از عاقبت نه اندر
نمکده این تشاو باشد برابر می باشد یکی که همان کند و از ترس عقوبت از آن و در حق فعل بماند
و میل به توبه پس توارک آن عقوبت این یک گناه نیست اولین نیاورده باشد از عقوبت
آخرین دیگر ضرورتی قیاس برین مثال است پس دانسته باشد که اعتبار در وزن اعمال صافه
تقدیر حق دارد و اخلاص در آن و در اعمال سید ویری و عدم مبالاة بفعل آن و علم
و بعد از این احوال گذشتن بر صراط است و صراط را اعتقاد و جان کن که راهی است از نگاه
سوی سه بهشت و دوزخ زیرا این راه است و از چاه است که رسول علیه السلام از اجبر جهنم
خواند و محقق این است که از قرآن و خبر چنان معلوم شد که بهشت نزدیک است به آسمانی است
که عن الجنة الماوی و مشدده بالای هفتم آسمان است و زیر عرش و بنبر قرآن و حدیث روشن
شد که دوزخ تحت این است و دوزخ راه اسفل سافین و در زیر قیامت چون آسمان را بگوید
شود بهشت آشکار آورد و در ذات بهشت بر قدر معرفت و عین بعضی فوق بعضی است و محلا
در قیامت بهشت را با بهشت نزدیک کرد و از آن جهت الجنة المصطفی غیر بعید و در
زمین مبدل کرده و حجاب از شب و روز بر داشته شود و از پس دوزخ که از هر طرف آید

و از حرارت ستارگان که از افلاک فروریزند و در میانند و هم آتش محض شود و چنانچه فرموده اند
 بجزست و فرخ رفیق استار اگر دو وزرت با هم لغوین ایشان بر زمین حساب که بشتند
 و فوق ایشان بشت و تحت فرخ و آن را ای که از اینجا بشت باید رفت از هر طرف
 می مانند که از فرخ و فرخ حون پل از موقوف قیامت بهر کشیده و در فرخ و در زیر پشته
 و هر که البته بدان باید که شستن و آن مشکم الا و در و ما کان علی بک تمام قیافه بس آنکه مطلق
 اهل سعادت اند و پاک بقیامت آمده اند چنان بگذارند که هیچ سبب از فرخ
 بدیشان نرسد و آنکه مستوجب عقوبت اند از هر طرف فرخ افشاید هر که ایمان همراه برده است
 از آن عاقبت نجات یابد بعد مدتی که حدیثی خواسته باشد و آنکه با کفر و فتنه ای عباد
 یا بعد جاودان در فرخ نماند و گذشتن بطریق بر قدر مقام ایشان باشد و در سبکی استیلا
 و آنچه در حدیث آمده است که بعضی حون رقی بگذرند و بعضی حون با و بعضی حون در و
 و بعضی حون تر و زنده بعضی می افتد و بعضی متخیرند و بعضی بروی بشتن می افتد اشارت بخوبی
 در دشمنی هر کس بعد از نصیب وی باشد از ساختن و قیام و اعمال صالح و عقاید چنان باید
 که این راه محسوس باشد و خلاصه انرا به متنبه و آن طریق صورت بدان گذرند و آن حدیث
 که در وصف صراط آمده است که اذق المرء و احدی السیف بعد از شخت او و آن است
 که کار صراط گذشتن را بر یکتر از قوی است یعنی شمشیر و آن که شستن صراط بر قدر صراط
 و طاعت و کفو مصیبت خواهد بود و تاویل آنکه از شمشیر این رشتن است که در دنیا با اهل
 سعادت و شقاوت تیر تیر از شمشیر است اینجا این نه کور هم بر می افتد از خفا و افشا و در کشتن

و بکنند بجزالیه و غیران بسیار است و لکن هر که از اهل ایمان نیست شبست معصیت و رفیع
است از آنجا قیامت براید و هر که بکفر مرده بود هرگز نه بر آید نفوذ باند من

چون هر چه در عالم است از حایم و اعراض و خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و معصیت مجموع ^{فرد}

ندارد است بجان و قدرت و ارادت اوست قوله تعالی و ما خلقکم و ما تعلمون و قوله

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اطعوا الله و اطعوا رسوله انکم کونتم علی حق فیه

درندگان و اهل و ابواب حق است که افعال دندگان و ^{بایک وقت} معصیت مجموع قدرت عاونه نده

و بیشتر معصیه است که موثر در افعال دندگان قدرت ایشان است و ایشان خالق افعال خود

و این سخن باطل است عقلا و نقلا و اشاعه رحم الله چون تفرقه بنیایه ظاهرند میان حرکات

جمادات و حرکات بی حیاتی چون رسته مثلا و میان افعال آدمیان و رسته ^{و بعضی} بایلی

که افعال نده مطلقا با حیات و قدرت او است و نیستند جمع کرده میان هر کفین افعال دندگان

واقع است بقدرت خدا تعالی و کب بنده چنانکه از اکابر دین منقول است و لا یجروا ^{تفویض}

ولکن امرین امرین و بعضی در منی کتب چنین گفته اند که بنده چون عزیمت می کنم که از این دنیا ^{دوری}

خلق فعل می شود و درین دین و دار می شود که بهیم غم نیر فعلی است اگر کسب باشد کسی دیگر لازم آید علی هذا

فقدل باشد و اگر بعیر کسب باشد غم غلیت بنده در بعضی افعال ثابت شود و چون کفیل ^{بعضی}

در امتثال امر و نه صغرتی و در ترک امر و نه بلیف اینها حشره و مناظره در ان امایت و انکار

که ال است بر تناسب افعال و عباد و روح و دم و رتب ثواب و عقاب بران افعال بلکه

مورثه حق است حق تعالی است و سعادت و شقاوت از بی است ایضا راست که ایشان

مظاهر

مطهران افعال اند که بابتناز ادران مدخلی هست و ان فعال معارف و علامات اند
 و آنچه ایلی نقلی کرده است قوله تعالی اصابکم من خسته فمن اصابکم من سخیة فلیک
 تاویل این آیه آنست که آنچه میرسد ای بنده بتو از چهره های که بران شاو میشود از جان خدا تعالی
 و ان و بران شکر گذاری بنمای و آنچه تو میرسد از سختها و درمجاها از ان نفس خود و ان یعنی
 کجائی که کس کرده میشود مستوجب ان شده چنانچه فرمود و ما اصابکم من سخیة فلیک
 ایدکم و یغفوا عن کثیر و درین الیه طیفه الیه است که بعد از جان از ان است و ان آنست
 که شاه مردان اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله تعالی و همه فرموده منی است که بعضی
 را از کن بکاران در نیای بمصائب مکافات فرمودیم و در آخرت دوباره عقوبت نمایم
 و بسیار است که از شمار کرد رانیدیم یعنی مکافات آن در دنیا شمار اوسانیدیم و ما از ان کریم
 تریم که خبر بر اکه از بنده خود و در کز انیم باز او را بدان مواخذه نمایم که روی انفس رضی الله عنه
 من النبی صلی الله علیه و سلم انه قال یقول الله تعالی الی اعظم غفوا من ان اتر علی عبدی ثم
 افهوه و لا زال عفر عبدی استغفر لی بس تاویل این آیه موافق افاء و تغیراته کل فرغند الله و درین
 ابن دواته رعایت مذنب اهل سنت و جماعت که بر عهد و سطا افتاده است میان
 جبر و قدر که حیران همه از نزد حق تعالی میدارند و بنده را محجور قهر حق تعالی که فرموده الله تعالی
 از رزق بنده میدارند و ما اصابکم من سخیة فلیک تاویل این آیه موافق افاء و تغیراته کل فرغند الله و درین
 انبیا با تو موافق این هر دو آیه بیشتر در قسم ثانی مذکور است و آیه شریفه ایست که گویند
 که چون حق را دانست که بنده را بر کرد و آنچه خواهد کرد و ارادت او خواهد کرد

1891

[illegible]

رست و نیکو است که شودی خبا که اهل آسمان از زمین طوفان تحقق و لاله نمودی
 و در کتب است و معرفت خود محفوظ داشتی خطاب آمد ای عزیز دلک سری و لاله
 فی سراسر بومیه این و غرضه از خاطر سبکش بر چون نیرفت حق تعالی صدایش بیزاری و بوج
 بر تکرار اند و خطاب کرد که نسبت جگرگاه است که ازین مباحظه کمال خست امانی بردن
 بر وی و با حقیقت اولی با کشتی گفت بویا او بعضی بوم و راقب و بیدار مقام که است ای نیست
 بود با بوقت کلم خبری تفاوت داشت گفت شاید تمام روز نگذشت باشد بعضی گذشت بود
 حق تعالی فرمود که ای عزیز که صد سال از کتب رفتن است و ما تمام را بوم الا یام بیدار و او را
 بر اسرار ایا به اطلاع بود و اطعام و شراب خود نظری کن که با وجود لطافت بود و در ایا بوم و در دور
 و لغت با و در آفتاب بکیزه در وی تغییر یافته و آن حرای ترو شیر بود و در ایتی عصار
 خور این بین که با وجود کسافت مرده و در تخوانهای وی میگذشته است قدرت کراست که
 طعام لطیف و در آب لطیف و صد سال سبک است بکار در حاکمیت را غالی کرد و ان الله اعلم
 ان الامر لی افصل باشد و احکم ما ارید اما این قیصر میگوید که مسئله قضا و قدر بجا و مقصد اهل
 سنت و جماعت است نه بحث که نعمانی پس اوق است قیام و مجتهد است و در این
 من توفیق ان فرموده اند اما کنش هم بدین حقیقت ظاهر می باشد که با وجود این که
 بطریق است و است سینه علی صاحبها الصلوة البرکات و در این کتاب است که در این
 نفسانی افضل سبحانی با بقا و نعمانی رحمانی آن توفیق است که در این کتاب است که در این
 پس از حق است این است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این

ان کرده اند این فقره در حقیقت آن برای محققان صاف نشانی است مآل و مآله یا نشانه همان جمیع احوال
تفصیل چیست امری که بجز در فصل ششم بانی قسم ثانی در بیان و صوغ معارف خفاقی
و رفع موهبه این اندک توفیق علی الخفیف علی صراط الاستدراک و تحقیق

باید دانست قال سنی و مولانا

قدس سره در ضیاع ضروریه نادر ضمن تاویل گیرید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها النبی اذ
بارک المصنات یا بیغک علی ان الاثر کن باقدیاء و لا یشرق و لا یرین و لا یصلن اولاد
و لا یتین بهما یقرینین آیدین و ارجلین و لا یغینک معروف فبا عین دستغفر لهن الله
غفور رحیم این آیه کریمه در روز فتح مکه نازل شده است آنروز علیه علی الا الصلوة و السلام چون از بیت
رجال فارغ گشت شروع در بیعت نمود و دست بعت حضرت علیه علی الا الصلوة و السلام
بیت نایبایات رسیده است بلکه در کاه آب میگردند و آن حضرت علیه علی الا
الصلوة و السلام دست مبارک در آن میبوسید و بعد از آن نسا در آن کاه دست بعت
میکردند و چون در تمام احلاق رویه در نایبیت رجال بسیار بوده است بنابر آن در وقت بعت
تک نزار آید بر بیعت رجال در میان آورده و از خیمه انتقال امر قد اودعی جل سلطانه
نسا در وقت بعت از نایبیت موعود است شرط اول آنکه هیچ چیز از شرک یا اوفانی نباید
جدید و جویب و جود و جود و جود است که محبت کسی که اعمال آواز شایه ربنا و سمعنا یک
نباشد و از منظر طایب اجر از غیر او تقاضی و لیا قبول و ذکر الجلیل مبارک بود و آنکس از دایره کبریا
نباید و موعود و محاسن نبی قال علیه السلام انما انکر الا صغر قال علیه السلام

ف
رکوع اجابتی از اول رکعت
والله اعلم

الربا و قیلم استم شکر که رسم از همه را قدم را پنج است و در ترک صدق چنین از اهل شرک است
و شبت بمجمیع رکعات سلام و کفر شرک تبری از کفر شرک اسلام است و بنبراری از بنی اسرائیل
و توبه و استعدا از اقسام و طاعت و دفع اضرار و مقام که در جبر اهل اسلام شایع است
عین شرک و ضلال است و طلب حیا از سنگهای تراشیده نافرمانی لغزش کفر و انکار از
واجب الوجود تعالی و تقدس قال عز وجل کفایت عن حال بعض اهل الضلال بریدون انما الکفر
الی الطاعت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلکم عنکم لا یعلی الا کفرهم ان کفرهم
کمال جلی که دارند باین استعداد ممنوع مبتلا اند و طلب دفع مصلحت ازین استعالی مسمی می نمایند و با داد
مراسم شرک و اصل شرک که فرائد علی الخصوص الممنوع از یک و سیاحت در وقت عروض من
جای که در زبان بنده ریشه معروفست مشهور و محسوس است کم رنگی نباشد که از دقائق این شرک
خانی بود و برهی از رسوم ان اقدام نماید الا من عصمها الله تعالی تعظیم نمون ابام معطل نمود و را
و بجا آوردن در ان ایام رسوم متعارفه جهود را نیز مستلزم شرک و منوجب کفر است چنانکه
در ایام دیوایی کفار جمله اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجا می آرند و خود
میسازند و هدایای شبیه به هدایای اهل کفر بختای دختران و خواهران خود را بکتاب اهل
شرک میفرستند و طرفه و حوز را در زنگ کفار در ان رسوم زنگ میبندند و رنج و رنج
بغنی سفینه نموده ان طرفه را بر کرده میفرستند و ان رسوم را اعتقاد و عتبار میدهند بکثرت
و کفر و حیوانات را که نزد شیخ میکنند و بر برقرای ایشان رفته ان حیوانات را ذبح نمایند
در روایات فقهیه ان عمل را داخل شرک دانسته اند و در این باب مبالغه نموده و ان را قبیح

و بنا بر این حکم آنکه منع شرع است و داخل در ترک ازین عمل اجتناب نمایند
 که شاید ترک دارد و جوهر بسیار است و در کار حیوانی کند و در کجاست و هیچ آن نمید
 و بنا بر این حکم سازند و تشبیه بعد ازین بداند و ازین عالم است صیام نساکه نیست
 بران و میباید نگه دارند و اکثر نامهای ایشان را از نزد خود تراشیده روزهای
 خود را بنام آنهاست کند و در وقت افطار از برای هر روزه طعام خاص بوضع مخصوص
 تعیین نمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای مطالب و مقاصد خود را به این روزها مربوط میکنند
 و بتوسل این روزها ازین احوال خود میخواهند و روانی حاجات خود را آنها میدهند و ازین
 ترک عبادت و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را از آن غیر خواستار نیست
 این فعل انیک باید دریافت حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که اولی فی الصوم الصوم
 لی و اما اجزای یعنی صوم مخصوص از برای منست و غیره و در عبادت صوم شرک نیست چنانچه
 در هیچ عبادت شرک با و بتعالی عبادت نیست اما تخصیص صوم از برای اهتمام این عبادت
 و تکیه بر یکی در آن عبادت کردنست و حیلانست آنچه بعضی از زبان دور
 آنها شنیده است این فعل گویند که ما این روزها را از برای خدا نگاه میداریم و ثواب
 اینها را بر بن میبخشیم که درین امر صادق باشند یعنی ایام از برای صیام در کار
 و تخصیص طعام و تعیین ازین شایسته و در افطار برای صیام است که در وقت
 افطار را کتاب محرمات نمایند و آنرا به امر حرام کنند و بی حاجات سوال کنند
 کنند و بران اوقات را بن و قضا و حرام خود را مخصوص باین کتاب این محرمات

درین خود پیش فضا نیست و شویان شین این است و افسیه نقالی بجایزه هم شرط دویم که در وقت
بیعت بیانی از سر گرفته بوده است که از کبایر سیاحت است و چون این نموده اند
از اوزان مساحت و کم زنی باشد که از فاقیت این و نیزین باشد نه این و میسر
بیعت شان آما زمان کرد اموال شوهران بی اذن شان تصرف شوند و بی تحاشی
و خرج ان نماید داخل سارقان گردند و بکس سر گرفته متعلق باشد اتمینی در عموم سارقان است
باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که مستحق شود و الا نه بعد از الله تعالی و سزاوار
کماش یعنی سیه شمرند و بدقتور نمایند چنانکه احتمال نسبت به این سیه در حق شان غالب و
خوف کفر از ادا این احتمال در باب ایشان بجز حضرت حکیم مطلق جلی سلطان بعد از نهی
شکر مطلق نمازانی از سر گرفته و نمود که این و نیز در حق شان در سطر شمع احتمال ان از ایشان
قد می رانج و در کفر و در و از سایر کبایر سیاحت در حق ایشان منکر تر است و چون زمان را
در سطر کار اخذ اموال شوهران بکس خیانت به امی شود و وقوع تصرف در اموال غیر از نظر شان
زایل میگردند و در سطر که در اماک غیر شوهران نیز تقدیری تصرف نمایند و بی تحاشی در اموال
و دیگران خیانت و سر گرفته نزدیک است که اینی را بکمال داخل و واضح و لایح کرد پس مستحق کفر و سر گرفته
زمان از اهرم سهام اسلام آمد و بعد از شرک نسبت با ایشان قبح این است که بکس خیانت
بجز اصلی الله تعالی عذر از اسلام از اصحاب خود چسبند و این که سر گرفته را بکس خیانت
بدترین دزدان کدام است عرض کرده اند که این را بدترین دزدان می دانند و می دانیم که صلوات
و التبیانات که اشرق الساقین که است که باز خود بدزد و در میان نماز را تمام کند و این

مرد
بود

[illegible]

که پوشش نه تنها از خود از آنجا مرقوم و نه در اندر چهار حوز و محرمات و یکوزان سویت
 را که بپوشد از محرمات و محافظت کند از چهار حوز از محرمات باید در این
 که از آن تابع چشم است تا زمانی که جسم از محرمات پوشیده نشود و محافظت دل شکست و
 گرفتار شود و محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری است تا محافظت فرج میسر آید
 و بخت دینی و دنیوی نرساند و در قرآن مجید نمی فرموده است از آن که زمان بامردان
 بپوشد کلام نرم و بلام گویند در زنک زمان بکار بر نمی آید مردان بکار را در و هم سود اندازند طمع
 بد و رول آنها افتد و بپوشد زنان بامردان قول معروف حسن را که خالی ازین هم و طمع بود و نیز
 نمی آید است از آنکه زمان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خوش
 اندازند و ایضا نمی آید است از آنکه با بپای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود و زینت پوشیدن
 ایشان خجسته فلان مثال آن در حرکت آید و آواز نماید که مستغرق میل حال است ببناء با جمله چه
 میفرمود است منتهی مستمع است احتیاط باید نمود که اگر کتاب مقدمات و مباری محرمات
 موزده نشود تا سلامتی از نفس محرمات برآمد و اقامه خانه العام و ما توفیقی الا بالله علی توکلت بالله
 پوشیده نماید که زن اجنبیه در زنک مردا خبی است در حق نظر و مس شهوت بر و نه است که زن
 حوز اربابی غیر شوهر بخیر آید و حوز از زینت و مهر و تربیت سازد و بگوید شوهر مرد باشد زن
 حیا که مردان را نظر شهوت بامردان حرام است و مس مردان نیز ایشان را میباید
 محرم زمان را نیز نظر شهوت بر زمان محرم است و مس ایشان را حرام یکبار این تیه
 را رعایت باید کرد که فساد را بخت و دنیا و آخرت و صوامع ازین بپوشد تا باین معنی

در نهایت غیر است از تمام اشکرات اجتناب باید نمود و از او هر یک که
است محرم و متکبر باید داشت و از سایر اجتناب ضروریست که در مثل نمود
که حرام است آمده است که الفارقیه الزمانی یعنی غنا فزون ریاست و غنیت گفتند
جینی کردن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرع است و نیز خمر و اندام منمن نبات
که باشد منمنی غنه است که اجتناب از آن هم ضروریست که شکون بدراعت نکند و از آثار
ندانند و نیز منمن یکی را بدیگری مستعدی ندانست که تجاوز نکند و از منمنی صحیحی رسد که محرک صاوق
والسلام ازین برد و منع فرموده است لایطه و لاعدوی یعنی شکون بدراعت نبات نیست
و منمن یکی بدیگری رسیدن مطلق مستحق سخن گاه منمن را اعتبار نکند و امور غیبیه را استغناء نماید
و این را عالم امور غیبیه اند که در تربیت مبالغه منع آن آمده است و سخن نکند و ساحر را کار
نفرانیکه حرام قطعی است و قدم راجع در کفر دارد و هیچ کس از سحر و ساحری نزد یک کفر و کافری
اسیاط باید کرد که دقیقه و قیاس آن بفعل نیاید که آمده است مسلم نازمانی که اسلام دارد و سحر را
در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا کرد و اعاد و الله سبحانه از زبان سحر از وی مستحق شود پس کس با
سحر در میان نقیض یکدیگر است اگر سحر است ایمان نیست نیک عایت این دقیقه باید که تا
ایمان میقد و بشومی این عمل اسلام از دست نرود و بالجملة آنچه مستحق نموده است و
شرعیه از زبان فرموده اند بجان و دل در مثال این باشد شهادت است و سحر را باید
که بوقت ابدی رسد و بعد از آن کون میباید که از دست نیاید و این سحر است و این سحر
را قبول نموده اند و بعد از این که اسلام بر او قول با این بیعت فرموده اند و

بنیاد طلب مغفرت بود و متغفاری که از آن سرور علیه الصلوٰه و السلام بامر حق جل و علا در حق
 جلاله توقع اید امیدواری تمام است که به اجابت برسد و انجاء مغفور بند و جبرائی است
 نیز داخل این معیت بوده است بلکه پ کرده آنها او بود و از زبان آنها او سخن میکرد و در این
 معیت و ازین استغفار در حق او امیدواری عظیم است پس از زمان بر که این شرایط استراحت
 نماید و بمقتضای آنها عمل کند حکما درین معیت داخل شود و اسید و از برکات آن استغفار کرد و
 قال الله تبارک و تعالی یا فعلی بعد بعد ایکم ان شکرم و انتم یعنی چه کار دار و خدا بعد از
 شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر بجا آورده عبارت از قبول کردن احکام و شرایط
 و بمقتضای آن عمل نمودنست طریق نجات و راه رسکازی همین است صاحب شریعت
 علیه السلام در اعتقاد و عمل استوار و پیرای آن عرض میکند که دلالت شریعت نماید و به
 برکت ایشان میرسد و سهولت در اعتقاد و عمل شریعت پیدا شود نه اگر مردمان هر چه را
 کنند و هر چه خواهند خورند و بپران سرپاها گردند و از عذاب نگاهدارند که این معنی متمایز است
 که انجایی اذن کسی شفاعت تواند کرد تا مرتضی بنو و شفاعت او نکند مرتضی وقتی شود که مقتضای
 شریعت ظاهر باشد و موجب بشریت زلتی اگر از وی واقع شود و شفاعت تدارک آن ممکن
 نیست تا آنکه امام مرتضی بتوان گفت چون حضرت حق سبحانه و تعالی مغفرت او
 بخواهد و بخواهد از برای او در میان نمی آرد آن شخص حقیقه مرتضی است اگر چه بیگانه است
 و الله بعد از موفق بنیاد آن ملک رحیمه ای که من امر را شد او بگردید پس بدین بیان
 انچه بیان در وقت کفاح اگر گرفته نیست بجای نماند و کتاب عالم الهی آورده است که

که از نعلی چند چیز فرست و چند چیز بپوشد و بعضی بدست و بعضی بر سر و سر و سر و سر و سر
 و جیب از میان بطرف شود و آن پنج از اهل اسلام نباشد و هر فرزند که تولد شود
 و فرزند ثابت نشود که اگر شود بر افراد کی شود و کی آنکه در قومی رسم است که قدری سوغت
 و سبزه و دانه و یاغره و زرد جو به و انگشتر و تاج و در بر و بسته از در و بسته فاطمیه
 مرد و یارن می بندند و از اهل هند که گنند و این کفر صریح است سازند و در این
 این عمل کانفر میگویند و دیگر که بوز با کل می بندند و سید را سیده بر این میان این رسم کبر است
 و دیگر که جلوه میدهند که شمل بر انواع فضیلت و سوانها است و دیگر که بر بر خطب مادر و خواهر
 یا زنان و دیگر و منی می اندازند و بر سر خطوبه دستار می نهند و یا که هر دو ملعون میشوند زیرا که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است لعنت خدا بر مردی که خود را از زنان مانند کند
 و لعنت خدا بر زنی که خود را مانند مردان کند و دیگر انگشت شتر مخطوبه بر سر و آب میشوند
 و خطب اعمی نوشتن این نیز از رسوم کبر است و بیکر که نیست و بیکر که یاره نبات بر اندام
 زن می نهند و مرد آنرا بدست خود میگرد و درین افعال فاسق میشوند و این نیز از رسوم کبر است
 و شباهت به راپان دارد و دیگر که در وقت جلوه رسیان سرخ می آرند و شاطر گشت
 هر یک از اعضا و خطب را بیکر اندام نهانی او را می بماند و زنان نظاره میکنند و میخندند
 در این افعال حمله ملعون میگردند و دیگر که در شامه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و شمله میرسانند و امانت این خیرا که نیست و دیگر که خطب بر گرد و مخطوبه مفت باز میگرد
 و این از رسوم کفر است و بیکر که نیست و بیکر که فرج زن را بر سرت میشوند زن در آن

شریعت بول نیز نکیند و مرد و امی نوشانند و بن نیز کفر است و دیگر آنکه بر سر سیه و مرد
 زینت میدهند این اتفاق مکروه است و دیگر سرو و یادوت در باب و فرما در تکیه
 بر حق و سماع میکنند آنچه اتفاق حرام است و اگر گویند این را ای و مذمبی است که شونده
 و دیگر آنکه خاطب را موی بند می بندند این نیز اتفاق حرام است و دیگر آنکه از کاغذ درختها
 و کلبه و چرم و دیگر بسیارند به آنکه کاغذ قرطاس است و قرطاس نام حد ابعالی است پس
 سازندگان و راضی شوندگان آن گرفتار عذاب قیامت میشوند و دیگر آنکه کل بر سر خاطبتن
 و دستا بر سر دوشش عیبت و بیهوشی اند این رسوم کبر است و دیگر آنکه خاطب را طوق نقره
 و بعضی از پیرایه رمان می پوشانند این نیز عیبت سیه است بجهنم بود موت نوحه و اضطرار مسمی
 حرام است و طعام از اقربا و غیره که برای اهل نام است و دیگر از مسمی است مگر آنکه از جای دور
 برای تفریت آمده باشند و همچنین طعام در اندک نام که از خانه اهل نام باشد و یا تصدق بروج
 میت بود و غیره را منع است و نیز اجتماع بر این ممنوع میباشد و احبار علوم مذکور است بکفر
 الاجتماع علی طعام المذنی لازمه کفره و الله فانهیم یحتملون علیه دیگر نیست که امام علی رضی
 فی جمیع السیال امام جعفر علیه السلام و ابو الحسن رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فتوی دادند
 بدین که خون منی بر کمر کور نیست یا نزد کور غیره یا در کن راب یا بر سر ساره دروغی که گویند
 انجامد بر روی یا نهید می چنین بخواب نموده است که مزاجها بهم و یاد و وقت تیر نشاند
 و نیز مشقت و یاد و وقت عمارت کردن یا حوض یا چاهی کنن یا آبادان کردن دریا یا
 وقت سفر رفتن یا وقت آمدن از سفر یا وقت زیارت فرزند یا از فادان از مرکب اگر

بانه مصیبت یا صیبت شود چنانچه درین کتب فوج کشت که اگر روزی نشسته طلاق شود و خوردن
 و فرقه شدن گوشت آن قرآنی با اتفاق علماء حرام است و فرمایند فوج کتبه را لعنت خدا تعالی
 و فرستادن آن در میان باشد و در تحفه الفیج بکند کور است اگر از هر پست یا نوعی دروس خبری بکند
 کرده و دیگر پست بعضی درون همان که از خوف تنگداری و باغها شکند از نند و بگریزند و خورند که است
 بلکه سیم هر یک که نخست از فوج حق سبحانه و تعالی عین کفر است منتهی شوالا سلام و دیگر طاعون
 لاحد المؤمنین فی مدینة الطاعون شهاده لایستی و حرمت لهم و زجر علی الکفار و لا یغیر
 من الارض الطاعون و لا تعیم فیها الطاعون و من صیر فی الارض الطاعون صابر احتیاج
 کان له مثل اجر شهید الفرض و طاعون نباید گرفت و حاجی که باشد نباید رفت و خود را
 در تنگداری خستن است و دیگر پست که در صوم نوافل بر دوام عمل لازمست نباید کرد که
 خلاف عمل سنت است و اینکه بعضی زبان صیام ماه حجب و شعبان را لازم میکنند
 و متصل ماه رمضان میمانند و میگویند که فلانی سه ماه روزه داشت و ثبوت عبت سه است
 اگر صیام ماه رمضان را بحساب صیام این هر دو ماه میداند و با صیام این هر دو ماه عیب
 صیام آنها رمضان لغو و باید منشاء آنکه بعضی مردم بعد از ترویج عید کتبه و در میان سجد
 آیه الکرسی و خیر دعا خوانند و سجده بروج و قدوس یا غیر آن قیاس گویند و بخت میرسد
 آنکه از بعضی کتب او را وحجت روایت آری و بعضی است که بعضی میگویند که است
 فی کتاب وظائف النبی که از تمییز مولانا رجبی است انکوشی است رحمه الله تعالی و در
 علیه العمل فی بعض البلاد من السجود بعد التزکات لکتابه المعروفة و وقع فساد فی بعض الروایات

الفقهاء الضعفة المرحومة لا اصل من الاخبار والاثار و ماورد به رواية في نسخة النسخ و لا علم
 عليه من الحسنين بشيئين ياريد بالعبء بل الشافعية لثقل كبريتها والخليفة بكرها بناء على الاتفاق
 في موجب النسخ الوارد في الافعال الشرعية لم يقل احد منهم ما يستحق بها و ما ينقل ذلك من الحديث
 في حاشية من نوع يجب الكف عن العمل بالعرض شاي كوكه هر آنچه زيارتي از روستا صحيحه غير
 كسب معتبر فقيه بود اضيف يابايد كرد اگر چه بدو اكثر مردم خوب خوب است بعضي خبر ماورد
 عادات بلكه در عادات هم از سر و پا نموده اند و ميگردد كه در و است مني ان نياده است
 نمي بيند كه روايت تجويز هم نياده عجيبت كه بعدم روستا در منع و جواز زيادتي از تبع صدر اول
 و اختيارات سلف شكر الله عليهم اختيار كنند و موس نفسي در ان اختيارات صريح ظاهر است
 و نمي دانند كه بنوع نفوس از اقباب بفرق صحيحه كشي بارش تا خاتم و قريه كه حديث صحيح و اردت
 مير العبد عبد المولى افله از سرود و سماع و رقص و از صحبت اهل ان اخرا از روستا بدلكه بايد
 صريح و نفوس صحيحه حرمت ان برودت علماء نظام ثابت شود و لان التمسك
 التام احرام في جميع الاديان في باب و مية الذمي او اوصى بالالا يكون قربة في حق
 حقه و استماع القرآن بالان معقبة و التالى السامع اتمان اننى كلامه التمسك
 و استيفاء المسلمات كذا في كتاب حرام و مستحلب كاذب و استدلال مبتدعه برانست سرود و غير اكرهت
 دخل اليكم و عدي جاريان تغنيان غير صحيح است زیرا كه ادا از تقى ايجان است و كسب
 و ما روى من فقهه اليه بين كان است و ان غير تقى و لبس بجنبه كان في السلاح و كان ذلك جائزا
 و قد صح غير غايه منى احد تعالى عنها ان اجازتين لم تكونا متعنتين اصل الواقعة كورة في صحيح اخبار

من نسخ
 من نسخ

من التمسك

لیسای و بعد اعلم بذات الصدور زیرا که فعل سانی تا نزد باب است
 به نفس نیست نخست دعا رفتی کج فزوی برای جز این جبار کانی متخص و فنی
 بشبه اتی واقع میکرد و مذابست در هر جمیع قابل نیستوان شد که تواند داشت الالهة مملو
 فی یوم الجمعة فی الزمان الغرض بند که در مفرات مذکور است قال بعضهم یصلی الغرض یصلی بجمعه
 تقدیر حیات و قال بعضهم لا شک فیہ یصلی الجمعة فقال بعضهم یصلی الاربع بنیت النظر فی بته
 او فی المسی اولانم یست و شیخ فی جمعه فاکانت جمعه یزید صا النظر موطوعا و مجموعه و قال بعضهم
 یصلی مجموعه اولانم یصلی الشبه بیا کرکتین ثم یصلی النظر فاکانت مجموعه یزید فمذاکون نقلوا و
 ان لم تکن مجموعه یزید فمذاکون فیة قال مجموعه کرم العبد بالجمعة هذا فی القرى الکبیرة اما فی البالد و
 ولا یشک فی اجوار زوال العباد الغرض و لاحتیاط فی القرى الکبیرة ان یصلی الشبه اربعاً ثم مجموعه
 ثم یزوی اربعاً است مجموعه یعنی النظر ثم اکرکتین منست الوقت فمذاکون الصبح الحق و لکن
 اداء مجموعه صحیح فمذاکون انما یست و ان لم یکن مجموعه صحیح فمذاکون النظر فالاربع سنه و الاربع
 فرفیه و اکرکتین بعد منست و منظر است و منیا و ال بقدر العاف المعلوم من الظالم بحکم و علم و علم
 غیر یرجع الناس الیه فمذاکون لم من احوادث نه احوال صح و من قال منعی ان یصلی شیهة
 الا ان غیره اهل هذه علیل اهل الاشرار علیهم اللعنة و فیه تهمة لیسایه انهم یوم یوم
 التماس بالجمعة و تکرار الجمعة منست فمذاکون فمذاکون الاشرار فعلی الشی ان
 یعز منست و قد ارشاد فی ان مملو بجمعة و منست فمذاکون انما القیامه سوا کان السلطان عاد
 او جبار او فی تاریخی سفو لا منست الاربع اشی یصلی بجمعه سالی محمد رحمه الله

فی یوم الجمعة

فی

السلطان

تلمه و امین بنی است النطق فان كان السلطان الذي قيمتها جابر عبد الله
 لان اجابته ان نظام من شيئا زفتا عدل باقاة اجمعه و فوايد الفوا و مسطور است
 نامه بندي شيخ الاسلام شيخ نظام الدين بن بطريق فرموده اندا اتباع و قهر در مريدان را
 به پيران در عرايم است نه در رخص مرا با بزر خاطر كشتي نبايد كه بوي مزه مرثي كه خود را شيخ و پير
 و شيخ و پير بمانند و خود را برين ضعيف بر بندند بي بويست نكوده كبر اسپر كبره بود هم سماع شوند
 و در عيب عام بگشايند و هم از هر كه هست فتوح ستايند و فعل مرا حجت سازند با مردمان مختار
 كو بندي كه شيخ نظام الدين سماع مي شنيد و دعوت ميكرد ما هم مي شنويم و دعوت ميكند و شيخ
 در دعوت عام كشاده بود ما هم كشايدم و شيخ فتوح ازندگان قبول ميكرد ما هم قبول ميكردم و نوكران
 اعصار كه مرا ديد بده باشند و نه ضرورات مرا مشاهده كرده باشند بر قبول و فعل كو نيدگان و
 كندگان اعماد كنند و ان ساكنين است كه اتباع و اقتدا مريدان را به پيران در عرايم است
 نه در رخص تصنع اكمال و بيع باشند و نه از رخصت اتباع متصفيان متفكر بودي و درين ايام همي
 و خاطر من ميكرد و همي انشيم كه صد يقين بي بويست ضرورت فعلي كند كه در انيست
 از سبب است ان فعل سبب كردند و در رساله امام الهام است و الصالحين شيئا به قوت
 مولانا خاير الدين رحمه الله تعالى مي آرد و در عوارض گفته است شيخ ابو الوفاء زندي
 كه من از رخصت سماع بگشاييدم تا بشي كمي بدو صومعه مراد و گفت با او شيئا به قوت
 و ندي به رخصت است و انكر كرم فرمايي و انشا ز او را بي نايست تمام نايست بزيان
 و انشا به رخصت سماع بگشاييدم تا بشي كمي بدو صومعه مراد و گفت با او شيئا به قوت

عتبات ستم کرده بعد از آن کثرت افزائی بپیشینه بخوانند و اجابت نمودم بپایه دو کس
 از ایشان ایامی چند خوانند و آنچه خواهد بود بفرمایند و او از ما خوش میگردند و ایشان را
 لطیف مینمودند و تاج در بخت بودند و منتجب ایشان بودم آنگاه بر مرگفت ایام
 میانه رسیدی که من گفتم و این کرده کی ندانم حضرت تو را از سوال باز داشت گفت من ایام
 و اینها به اولاد من اند و بنی فلان یا میان را از راه می اندازیم آنکه در الفت کردم و از جماع
 توبه نمودم و خسارت و دست بسیار کردم شیخ ابو العباس میفرماید در مجمع بودم و گروهی جماع
 میکردند و یوان سر بر نه در میان ایشان جماع میکردند و در ایشان میدیدند ایشان
 کرم میشدند این تذکره کشف المحجوب بنفقست ۱ رقص آن بود که هر زن بر خیزی
 بیدار و جو کرد در میان بر خیزی رقص آن باشد که در میان بر خیزی و آن را که کنی در زیر خان
 و الباقی قال الشيخ رحمة الله تعالى عليه في كتابه في باب السماع که آنچه جمله منقوضه میگوید که رسول
 علیه السلام رویش نیده و توابعه فرموده و در ای از روش مبارک افتاده در نوع محض است و افرا
 صرف و نسبت دادن از نبی با نبی و صلی الله علیه و سلم از وجوب کفر است لکن نه صلی الله علیه و سلم
 معصومان اکبر و الصغیر و نسبت آن از جماع انکار کبیره که صریح به فی الهدایه و غیره بعض
 از ما و المتجهله و الصوفیه المتضامین اند و الله شیطان فاتبوا به شخصی منی از رسول صلی الله علیه و سلم
 و صبر و تبت و مسلم و با یک سوال که از رزق الاثر و فی کفنی فاذن لی یعنی بغیر فاخته قال الاول
 کاک الامته و الاکرامه فانک قبل رزق حراما مکان ما احل الله عليك ثم رزقته فی کتاب
 حیوة الجنان للشیخ الامام محمد بن الیهود المذنبی رحمة الله علیه نقل القریبی من ابوبکر الصدیق

رستم اندکی از نیل بر قوم میخیزد و میفرودن شیافه قرآن ثم ثبته ثم ثبته امیر الشرف
 قصون و طبرون و بفرعون مالد و السبابة فصل بحضور معهم حلال اول افعال نیز
 ان نه ابطاله و جهاته و ضلالت و ما الا سلام الا کتاب الله تعالی و سنته رسول الله صلی الله علیه
 و اما الرقص و التواجد فاول من احدثه اصحاب السامری لما اتوا لهم عجله صبيحة خوارقوا و ابر
 قصون حوله و تواجدون فمؤذن الكفا و عبا و العجل و انما كان يجلس النبي صلی الله علیه و سلم مع
 اصحابه بنی الله تعالی عنهم كما على رؤسهم الطير مع الوقایف ان ينعواهم من حضوره المجد
 ولا يحل لاصد يوسن ما بعد اليوم الا حزان يخبر معهم و يعينهم على ظلم نه انجب الملك و انما في
 و ايجنفه و غیرهم من الائمة السالین منی الله تعالی عنهم حمین و منها الوجه و من نصف و حده تواجد
 فال تواجد طور یا کیدی باطنه علی ظاهره و من قوی تمکن و سکن انفسه و ما للنفی

الوجه بطرب من فی الوجه احسن . . . والوجه عند حضور الحق مفقود . . . قد كان بطربی ویدی
 فاشغلی عن روية الوجه ما فی الوجه موجود من النور انتهى الكلام و اعطى از ارجاء الس و ملاقات
 مبتدیان از کتاب غنیة الطالبین تعریف حضرت غوث الشیخ قدس الله تعالی سره نیز
 مفهوم میشود از آنجا باید طلبید و لکن بعضی الالهه مباح گفته اند باریان اهل دنیا که زانی که
 در سنه هزار و سی و سوم برین مسکن حقیقت حرمت و منکشف است اگر چه سببش
 هم باریه مکتوف شده بود اما تمامه استی نبود محسوس شد که بهر آن آواز و فریاد و بختان
 مستمعان یکبارگی برتری که بیان آن نتوان گفت نیز سده که کو بافتی لغز و لغز و انی ابوا و
 با باید که رشی از که اصلاحی و فرقی منظور و مفهوم شد نیز مکتوف شد اگر باطنی بدان

بهر حال احقر از در حدیث

من کذب

نفوس مصروف نشدند فی الحال از شیطانی که میسر برای ضبط او نیستی که گویا به اول سلطان بوده
 پس با فی مابین آن از دنیا مصروف میشوند و بعضیها بکفط خداوندی جل سلطانة سلطنت هم
 میمانند آن عبادی که علیهم السلام میاید و لیکن سلامتشان آنسان نموند که
 کمال اندام و صدق و عفت و بعل بر متابعت است باطن و ظاهر قوی و مسلح باشند و هم
 در آن وقت بجا طایفه عجیب است که از پیش خیری قلوب طالبان بسوی حق تعالی منسوب
 و مشغول تر میگردند و حقایق درین باب معلوم فرموده اند پاره از آن هم در ذیل عبارت می
 آید آنست که فی الحقیقه صفت انجذاب مجرد و تجلی آن در آن واقع نیست چنانکه در سلوک و اوقات
 که آن صدام است ماحول بعد فی احرام شفاء بلکه آن صفت انجذاب خاص منتهی و غرور و طر
 دنیاوی است اما چون در آن مطلقا صفت انجذاب و مستی غالبیت بود طر مستعان
 از برای آن بهر حال کم و بیش حسب استعداد و قابلیت خودست میشوند و چون جمیع
 خاطر از لوازم متنی است پس هر یکی بکیر و عماد خود میگرد و آن سالک که غایب
 او حق بود و حایه در آن طر مغذب و مشغول میگردد و در بوده میشود و اما این را بودگی
 و سهوشی که در بعضی در آن حالت بسیار بدایم اید و در بعضی کمتر و در بعضی هیچ نتیجه
 از لوازم مقتضیات استعداد و قابلیت مختصه ایشان است و نیز از آن است که در
 بعضی مزیم و نور من محض است و در بعضی ظاهر و فانی در همان چیز کای غالبیت و کای محض
 از لوازم مقتضیات قابلیت لطایف مندرجه استعداد و توان ایشان است و در بعضی
 یعنی در هر زمانی که در لطیفه از لطایف مندرجه ندارد و در وی غالبیت تقاضای

همان لطیف در آن وقت و روی غالبیت بسط و احکام و آثار متینات همان لطیف در آن
 بر آن غالبیت از آنجا تواند بود که کسی که بطور علاقه مجتهد و شوق میشود در اختلاف راجع آن جمیع
 حال میں محبت و خفا که دل آن صادق بسبب سماع بسوی حق میگرد و غلبه شوق پیدا میکند
 رانی بسوی زنا و سازش بسوی رتبه دل مبارز بچینک و لا و در غلبه بر میگرد و ندعی در اوقات آن
 شخص که لایله مباح است بواسطه آنکه بیکه بسوی استیصال واقع شد محبت سماع ساقط نگشت
 و بموجب آن محبت سماع شوق و ولوله و محبت و در جوع کجی بجایه حرام نشد لیکن چون مستی و ذوق
 که بسبب سرود حاصل میشود غالب منتهی نفس است از نجاست که طفلکان و جانوران نیز که سماع
 بسود و ترغ و سازان از آواز ذوق و طبع و غیر آن ذوق و شوق میشوند خفا که در محضر اهل
 بازی این کیفیت غریب است نصف الفطانت نیک واضح میشود و نیک غرضی نموده اند علماء دین مبنی که
 در تفسیر لیل که شکران سرود مراد داشته اند پس در هر حالتی مذوقی و کشوقی و تواجدی و در حدی
 هر چند اعلی و اند که خوف به کفر نفس نفس باشد احتراز ضروری بود که بر مرتب استی که بالا صالت استند
 نخواهند رسید و این مجرب اولاً آنست که شخصی مصلی در صلوة بضرع و خوف خضر است تعالی
 الکیتم معبود حقیقی تتریب خاص باشد اگر اندک هم باطنش این سماع کرد و اگر به کمال است در ذوق
 و ذوق بیشتر متحول شود و اما از آن قوت خاص که بضرع و خوف مستوجب روح بطریق غیره به شمع امر
 مامور به نصب شده بود و ترنل خواهد دید و اگر مطلقاً بصفه المعبود استانیان مطبوع و محمود
 مشغول میشود و نظر باید کرد و مبادا الم شوق اگر بطلب دنیا پیدا شود یا بچه طور طریقه است اگر
 طریقه مامور است خفا که تفرع و خوف و شوق و خضوع محمود و میل است کما قال الله عز و جل

و چون که گفت افشک تضرع و غیالیه از الایه و او میگوید که تضرع و غیالیه واجب المعین و اگر
 بطریقیه از ماسوی طریق ماسوره است محل خوف است و اگر بطریقیه مخافت طریق ماسوره است
 معذور یا بعد از نوبه ملا و ابتدا خواهد بود و لا اهل مباح که بعضی گفته اند که مشورت شده است که بکجه
 درست است اما ابلت انعام دیگر است در مراتب مجر و مؤق و مد و هوشی یا مشورت بکجه
 صوری و ملکوتی و ظلال جبروتی و لا الهی نیست بوجدان معالیه آنها انفق دارد و این معالیه
 معنوق یا ابتدا و تو بسط اند و سالک از ابتدای و بسط تا زانیکه نگرین و و یا نهان رسد قلب او
 از نفس زرت است بلکه سوخته است و بران بوشکی و رشکی قلب از نفس زرت هم ثانی در باب دوم
 فصل دوم قول دوم اول و خواهد یافت نشاء الله و آنکه بعضی مردم ظلال جبروت و لا الهوت
 را نفس جبروت و لا الهوت و انداز نفس ایشانست معالیه آن در مرتبه و کار و بار این دیگر که
 بعضی از اهل آن هستند یعنی اهل سماع باشند اگر چه از مشتهیانند ناقصی که آن بزرگ اهل آن مطلقا
 بر غیر اهل آن خصیت دارد و لا اهل نفس غیر اهل آن که در مرتبه موفت باشد از روی فایق باشد
 یا هم درجه بود و افضل است زیرا که این معذور است که در مرتبه دریافت بعضی ضرورت
 محتاج بسماع است بل بن معذورت از نفس استعداد این شخص است که در وصول آن
 بعضی واجب است و در معذور بسماع است و هر که بحسب ضرورت اهل سماع باشد
 لازم است که نوعی اختیار کند که مشهور مردم بسماع نباشد که خوف ترغیب تا اهل است
 در تقلید اهل بروی بنا بر سبب عظیمه تضرع و مباح شده است زیرا که بطریقیه و غیره
 معذور نیست و آنکه از بعضی اهل آن بی فانی و بی ارتباط و مجلس خاص تمام در رفع

از سر وقت باشد وقت از آن عبارتست که حال غالب اهل اهل آن تواند بود بشود خبری
 را که پیش از آن وقت بوشیدن آن چهره زوری بوده است با جمله و مقبوله العارضة و درین
 ظاهر سناییم کمونش هوش باید بشیند که فی الجمله اهل بیت جماع مکرری است که بدین واسطه هوش
 بپوشیده که با ای پرده متاثران عالم دنیوی است مدد که تواند گشت و از آن گذشت و در
 حالت متولد و محفوظ و متاثر قلب گشته ترقی بمرتبه منتهای هست خود تواند یافت بر اهل
 اهل در دنیا و اهل اهل این است مستند اما بشرطی که نشان از برادر و ماسوی مطلوب حقیقی حاصل
 شده باشد و بهر خطا نفسی در محمولات اینها منقوض گشته بود و این هم پس مشکل است که بعد
 تفریق قلب از نفس وصول بدین است و درین وقت که کسی نیاید که شکر قلب را بر نفس دریا
 مرادات در باطن خود درک تفریق تواند کرد الا همین قدر که بحالفت و موافق نیست بروی قیاس
 میتوان کرد و در این کار عامیه مشین است و اینجا خطا نفسی بهر قلمی روحی و وقت حجاب محقق
 چنین است و این چنین است و نامی مفصل و واضح خواهد شد انشاء الله تعالی اگر از اینجا بگذشت
 و بدان مرتبه علی شرف نماند و از آن بداند که تعلید و تبع ان اهل بر دیگران یکسان
 این مرتبه تا رسیدن بمرتبه از مرتب با این ان هیچ عذر مباح نیست که بر از این مرتبه باشد
 چنانچه هیچ که بر اینی چون ضرورت مباح است و دیگران به تعلید او جایزه هر چند که در
 بعضی موافق با آثار آن مرض باشد اما که بغیر نباشد و مباح است و بهر صورت که است
 تنگ ره روید که اگر اکاهست و چنانکه بعضی علماء متوقفه است و اگر انداز این قدر را
 الهام معلوم شده است که از سر عالمیان و نامدی ایشان عایه علی آلاء الصاوة والسلام

بر سبیل نیت احیاناً استماع اشعار الجالی که هر دو نماد باشد یا ضعیف و نموده است بسیار
درک ذوق که منوط است به مویظان اما چون دیگر با وجود حصول نسبت عالی حافی نیز با
در مویظان بهر حال هم مبتدی و اکثر متقی با هم خوف به بعضی بزرگت خطافتی و ترسند و بر تبه
فوق الغریب بپایه است یعنی بان علم با بنده اصلی که بعد عرفان عریان و بایس صورت
خفاش و در ظاهر به صورتی که خوف به خطافتی و ترسند فلا حرم بغیر حلال خود مطلقاً حرام
و تیر نظاره سدره است بمرتبه فوقانی خود که عرفان عریان باشد فلا جامع میان
منع و نمودن بعضی بعضی ای را در در هر امری که بزرگت خطافتی در بهر قلبی
واقع بود احترام از آن در صیت که آنکه صورت با لغواق اساج بود و این فقر هم از خود
و تیر از اکثر نریگان اهل هدایت تحقیق اینی نموده که عالمی که سبقت سماع حصول بدیز و بادیاری
بدزد و عالمی که بواسطه آن بطریق مأموره سبقت حوت عرافیه بوقوت قلبی میر شود و غالباً
دوام بدیز و بادیار بکثرت وقت باشد و تیر از آن نسبت مذکوره اقوی تر بود

از هر چه در خیال خیال تو خوشتر است و ز هر چه در حال و صالت تو خوشتر است از نیت
و فعل جمله قشنگ بدیز خلق هم نسیه امید و صالت تو خوشتر است بر هر جمیل صلو به جالبه جلوه که
هر خفاش خیال جالبه تو خوشتر است کوفت خوب رو بود از حسن مطلقه را آن نقد ذوق شوق فانی
از غیر است منقذ به غیر از آن و ز هر جمله ذوق جالبه تو خوشتر است اهل بیت سماع با و دل حسن
از خلق جهان که است خوشتر است و ز هر که در پیوسته حسن در رشتن چون بدوق جالبه
را بخیانت نیست نه تران کیمیا در پیام زان تو خوشتر است آدم بصورت دل حرف خوشتر است

خوشحال حال باش کفالت خوشتر است و بیکدیگر مانند که دشمن دین را دوست نباید داشت لی
 نباید گفت که حکم کریمه یا ایها الین امنوا لا تتخذوا بطانه مفرقین لایا یؤکم خیالاً و ذللاً و انتم
 رببت البغضاء من اذواهم و ما تخفی صدورهم الا کبر قد بینا لکم الآیات انکم تمقلدون ای گروه
 که رویگان فرامگیرید دوستی نهانی از دین مومنان که انبیا و جنس شما اند جمعی از نجابر با منان
 دوستی داشتند یا با هو و عقد موالات لبته بسبب نسبت قرابت یا حق یا قرب حواریهم
 صداقت فرو نیکد اشتند حوالتی نمی کرد مومنان را از هم نشینی ایشان که بچانه هرگز اشتنا نند
 و ایشان بقیع نکند در باره شمار نوی تابی و دوست دارند بلکه شمار پنج باشد از پنج
 و مشقت مجموع اشکار شده است دشمنی یعنی علامت عداوت از دینهای ایشان
 یعنی از دشمنان که بر دین ایشان میکند و در پیوسته در بخش عیوب مسلمانان بودند
 و اهل اتفاق نیز نسبت با حضرت سیالت سلی اقتدایه مسلم سخنان قلنا انکم مکرهت و انچه
 پنهان میدارد و لهای ایشان بزرگتر است و بیشتر از آنچه زبان میرانند هر ایند بیان
 کردیم برای شما ایتاد در لزوم موالات دشمنان و معا دات بیکانگان اگر استینه
 شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریا بید مودت و محبت که در دوستان بانی اند و بیکانان نه در را
 که دشمنان نهانی اهل رتبه است بر خطا ریا را ان که باغی روم در حق میزنند و قویتر
 را بیدی است که عمر رضی الله تعالی عنه وقت خلافت خود را بپوشش تا در پیروز
 عالم را صدقات و خیریه و مشرک جو بی بود و در صاحب است تا در کاتبه و در عیال است
 عامل نامه نسبت بسوی ایشان و شما خاسته و فصل است ای بوی سیار و روی عیال و

رضاع

در این باب
 در این باب
 در این باب

در این باب
 در این باب
 در این باب

معالی بر قدر کسب با فضل خداوندی تمجید خواند رسید قال النبی علیه السلام لا تقامر بر
 اعیان اقارتیر معنی حدیث چنین باشد میا موزید تا کس از اعلم مکر مقداری که چنانچه
 بداند محراب قال النبی علیه السلام لا تقمر حواله در فی افواه الکلاب معنی حدیث چنین
 میندازند گوهر را ابدین سکان یعنی با اهلان را از زاده از علم ضروری با موری تعلیم
 حد خویش نگذرد و امانه اشراوت و سلاطین گفت قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام اخذ الחרقة
 عن الطباعات حرام قال النبی علیه السلام لا تأکلوا مع تسع نفر من الناس احجام والعنان والذیاع
 والعنال والقواسم والیتان والقضار ومع شارب الخمر ومع اکل الربوا بر قدر صحت این حدیث
 منی نیار کر است باشد نه بار جرمت بس درین کر است برای تحلیف بنا و علی اکر
 طبعی بود و برای احتیاط باشد تا این مردم در پاکی دست و ظروف تا کی نمایند و الا کر
 و سنها و ظرفها خوب طریق می شسته باشد و طعام پاک باشد منع قطعی بکر است مطلق تنوز
 بلکه این کر است معیست بنا بر شرط الکره و الکره است و شور و شستن و غدا بکر است
 الرضا قال النبی علیه السلام شئت عن جبریل علیه السلام هل تشرل من عبیدی فی الدنیا قال
 نعم انزل فی الدنیا عشر ارات وارفع عشرها برزوه الارض الا قال ارفع الرحمن برزوه
 و الثانی ارفع البر که برزوه الارض الثالث ارفع الی من النساء و الرابع ارفع محبت
 عن قلوب العباد و الخامس ارفع العدل من المملوک و السادس ارفع من یسیر
 الصبر من الفقر و السابع ارفع النجا و الثامن ارفع النجا و التاسع ارفع النجا و العاشر
 ارفع العمل من العلم و الحاشی فی الشفاء و الثانی عن جمیع العالم قال النبی علیه السلام من کان

كان الرب اله الطيف قال النبي عليه السلام انكم قد اقمتم من اهل الكبر لانهم مجبورون بالخطية
 ولان فيهم عقلا لا شهوة وفيهم شهوة بلا عقل فخلق الله الارض كلها من غلب عقله على شهوته
 فخلق من اهل الكبر من غلب شهوته على عقله وشهر من اهل البهايم ولانه خلق الكل لهم وخلقهم لنفسه قال
 النبي عليه السلام ان الله خلق الارض يوم الاحد وخلق الدواب والافعام والطيور والوحوش
 في اربعة ايام يوم الاثنين وعلى الجبال والحجر والحيوان في يوم الثلاثاء وخلق النجوم والارض والسموات
 والارضات والسموات والسموات في يوم الاربعاء وخلق السموات في يوم الخميس وخلق النجوم والسموات
 والملكايكوت في يوم السبت وخلق العرش والكرسي واللوح والقلم في يوم الاحد قال النبي عليه السلام
 حقا غير ان الله اكرم مومنا فذاكرني ومنه اكرمني فهو مغفور ومنه اذني مومنا فذاكرني
 ومنه اذاني وقل النار **نار** فقدت مخاطبة معايا ما يضاف خلق رقيب مرات
 در عات كرس بوزن ارجلاف واو باش عيارت لطيف ختم ندارد واز جمال عالمه
 مضاجت وطلاعت بخند واز كوهي وبياماني اداب مجلس شرافت نظيد وكتف
 نه كرس شهر عالمي او كنده هر قوم را در مرتبه خود معذور دارد واز مواجها بچسبستگان
 بكنه كوهي نه كرس كه باو و عليه السلام مناجات كرد و گفت الهي چه كار كنم كه خلق مرا دوست
 دارند و از جور و ستم تو محروم فافهم حل و علا بد و جی فرمود كه خلق ان س با خلقهم ^{حفظ}
 في الجاني و بينك ووزرك حقوق از منته مكارم اخلق منقول است كه حضرت امام زين العابدين
 رضی الله عنه فرمود كه حق الله تعالى بعد معرفت بر تو امنت كه تو او را برستي
 و سبع خبر را باو در عبادت شكر كست كز اني برگاه كه حسن كسي به اخلاص خداست با او ميديا

چون حضرت ترا برمی آورد و حق تعالی بفرموده است که او را در طاعت خدا تعالی کارزار
 و حق تعالی آنست او را عاقبت و نهی بکفر و کفر زیادتها که فایده و در آن است
 بگوئی تا مردم سخن خوب گفتن با ایشان بطوبی مسکن تا نفع الفضل و حق کوشش بفرست
 که از از غیبت سبیدن و از آنچه شبیدن آن از خلل نیست بمانداری و حق است
 که از از آنچه دیدن آن بر تو خلل نیست پوشانی و آن نظر بر وضع خدا کنی و از آن خبر
 عبرت گیری حق است آنست که از از آنچه خبری در از آنی که بر تو خلل نماند و حق بایست
 که بدان بجای زوی که رفتن آنجا خلل نباشد که به آن بای بر صراط عوامی رفت اگر گاهی
 روی که بر تو خلل نبوده مابست بلند و پایش در افق نفوذ یافته و حق شکم آنست که از از
 اطراف حرام کردانی و زیاده بر سیری بخوری و حق شریعت آنست که از از آنجا که
 و حق نماز آنست که بدانی که ترا بجانب حضرت حق نماز و دعا می کند و در وقت نماز زودتر
 حق ایستاده پس هرگاه که دوستی این علمی الیسی در مقام ذلیل خوار حقیر ترند پسید و از متضرع
 کننده کسی که نزد او ایستاده و باید که بدل متوجه شوی و نماز را بگذرد و حق حق است
 بجا آوری و حق آنست که بدانی که ترا بجانب پروردگار تو نیست و گریختن است بوی
 آوردن کنان و در و است قبول توبه و ادا فرضی که خدا تعالی بفرموده است که هرگاه که
 آنست که بدانی که حجابیت که خدا تعالی بر زبان تو گزشت و بگوئی که من توبه کرده و باز
 ترا این آلتش اگر روزی بگیری بپرونده خدا تعالی را که بفرموده و بدانی و حق است که
 بدانی که خیر آخرت نزد خدا تعالی و الهی است که حاجت بخواهد بزرگ و تو آنچه بخواهی

بی آنکه بشیر است که بظاہر ہی و تو بدالی که دفع بلا می کند از تو دور بنا و دفع آتش
 می کند از تو در آخرت و حق قربانی آنست که بجهت رضای حق کنی به نجات خلق و خواهی از آن
 آن که رسیدن بر حق جل و علا و حق سلطان آنست که بدالی که ترا فتنه او گردانیده اند
 و آنکه مبتلاست بسطانی ریشا و باید که پیدی او تو عرض کنی که بدست خود خود را
 در تنگه انداخته باشی و خود را او سر یک بابی در آنچه تو برسد از و از بدیها و محکم است
 که تو عظیم مجلس او کنی و گوش بسمن او نیگو کنی و رو بدو کنی و او از بلند بر تو کنی و تو میگردانی
 کسی که از سوال کند از چهرگی آنکه خود جواب دهد و در مجلس او به او نیگری و زرد او نیست
 و بکس کنی و هر کس که بدی او زد تو گوید دفع ان از تو کنی و اگر عیب داشته باشد بپوشانی
 و اطهار نیکوهای او کنی و با دشمنان او نشینی و با دوستان او دشمنی نکنی هرگاه که حسن کردی
 ملائکه گواهی میدهند که تو علم از و از بر حیدر اموصی و حق با و شاه آنست که مطیع او باشی و از
 فرمان او در گذری الا در چیز که رضای نباشد که اطاعت مخلوق و معصیت خلق نباید کرد
 اما حق رعیت بر سلطان آنست که بداند که ایشان بجهت ضعف خود و قوت او رعیت
 شده اند پس چوب بر او باشد که سایه ایشان عدالت کند و او بر ایشان همچو پدر مشفق
 باشد و در آن ایشان را بخشد و زود بر ایشان عقوبت نکند و شکر خدا کند که خدا او را
 بر ایشان عذاب کند اینده ماعن مقتضای علم بر معلم آنست که بدانی که خدا تعالی را بر ایشان
 حاکم ساخته است پس علمی که بتو داده و در خزانه خود بر تو نگذاشته پس اگر نیک تعلیم کردی
 ایشان را از ایشان درین دستهای خدا بقای زبانه میکند فضل و احسان خود را در آن

و از بقید علم غنی و در وقت طلب الشیخ علم را دریغ داری چو استیقای از علم پیشه که انتم
 از تو باز ستاند و ترا از دلباسید از دوحی شوهر زین الشیخ که در هر زمان و کسری
 نباشد لطافت کند و در جمیع اوقات جلالت بخشوی به مانند ای گوشت و هست
 ریان دارد که بصیقل دل مخلص ندوی او باشد و هیچ وجهی ظاهر و باطن ندوی تنگی نکند و
 و برای حصول خشودی او اگر سعی نیست او میگردد باشد صواب آن یکست است از حدیث
 نافله افضل است اما حق زن نبوده است که شوهر بداند که خداست از زن را این و محکم
 او گردانیده و بداند که نعمتی است از جانب حق تعالی بر او پس باید که گرامی در داورا
 و با او بر وفق و مدارا سلوک کند و اگر چه حق شوهر برود و حب تر باشد اما بر شوهر است
 که برود هم که نسب آنکه زن ایراد است و مانع و عاقبت شوهر بدو میدهد و هرگاه نادانی کند شوهر
 او را عفو کند و از گناه درگذرد اما حق بنده توانست که بدانی که آفریده برود و کار است
 و پس بر تو آدم علیه السلام و مادر تو که خواست و از خدای و گوشت است ملک
 تو نیست از برای آنکه او را تو یا فریده ملک خداست و آفریده است و هیچ چیزی از تو
 و بای او و زرق او تو نیستی ملک خدای عزوجل زرق او میدهد و او را مستحق گردانیده
 و امانت داده تا نگهدارد و از برای تو آنچه بخواهی میدهد و از تو چیزی نمیخواهد که با او چنانکه
 خداست و تعالی بخواهد کرده و عذاب مکن بنده خدا را اما حق مادر بدو تو را میدهد که بدانی
 که او ترا از گناه تو چنانی که بخواهی از بدی تو میبزد و از تو بدو آنچه از او بخواهی میدهد
 و چنانی که دوست و بای چنانی که در آن خود را نداند که در وقت گشتی ترا احاطه داده و در

بیکرودینه از آتش و روح و درین دنیا میراث او را عوض ازادی و کرامت
 ایستاده بود و او را اگر او را میراث خود نگذارد نباشد در آخرت بهشت
 نماند کسی که بگوید است که شکر او بگوید و نیکوئی که با تو کرده و فرموده نشد
 و خدا به اخص و عای او کنی هرگاه چنین کردی هم بر و عیال نیکو او کرده و اگر بزرگ
 شوی عوض آن نیکوئی بجا و حق مؤذن است که او خداست و راستی او میدهد
 بر او داد آنچه خداست و بر تو فرض کرده پس شکر بگویدی همچو نیکوئی کسی را که با تو صاحب
 و نیکوئی کرده باشد حق پس نماز در نماز است که بدانی که او سیاهی و رسول است میانه تو
 و خداست و از تو بجهت استیغاری یعنی ملهم سخن میگوید و تو از جانب او سخن نیکوئی و او از برای تو
 و عا میگوید و تو از جانب او سخن و دعای نیکوئی که نیت کرده و او ایستادن تو نزد خداست
 پس اگر نقصان باشد از تو او بر گیرد و اگر تمام باشد تو با او شریک باشی و نباشد و او را
 در تو بر نماند پس باید استغفار از نفس خود و نماز ترا بجا از خود پس شکر کن او را برین حق
 همیشه بر توانست که زنی کنی بجانب او در جواب نطق او و انصاف دهی او را
 و از مجلس بی او برخیز و انگشت نشین نزد تو او را دوست باشد که بی اذن تو
 و انگشت کنان او را بخیف و آموش کنی و نیکوئی و خیرات او را بجا
 چیزی نشوی و حق میسایر بر توانست که اگر عیب باشد
 باشد او را اگر ایمی و درمی و اگر مظلوم باشد از او ایستاده و اگر مظلوم
 و اگر دانی که صاحب تو قبول کنی و اگر عیب نباشد تو را دوست و او را دوستی

کنز برای او اگر تغییر ندی از خود واقع شود و پشانی و کن، اور اینجی دبا و هم صحتی خوب کنی و بکس
 را قوت نیست الا بسوی خدا تعالی غرض حق صاحب بر توانست که با او صحبت داری
 با تفاوت و زیاده و کمیش و بقیه شود و باید که عوض آن سبکی کنی همچو آنکه او کرده اگر حق
 از او طلب شود و او را منع کنی تو بر و بر غدا بستانشی و بکس را قوتی نیست الا بسوی خدا
 غرض حق و حق شریک آنست که اگر غایب شود و کفایتی بهماست اورا بر آوری و اگر حاضر باشد
 رعایت او کنی و بکس او حکم کنی و بهشورت اورا بی خود عمل نکنی و مال او را بدهاری و بیا
 در آن کنی که بدستی که بکس خدا و غیره اصل باشد بکس نیست مادام که حیاست در آن نکند و
 هیچ قوتی نیست الا بسوی خدا تعالی غرض حق مال بر توانست که بستانی از او و وجه حلال و حرام
 کنی از او در محل حلال و عمل کنی در آن بطاعت پروردگار خود و در آن بخیلی مکن که خوب
 حسرت و ندامت و هیچ خبر قوتی نیست الا بسوی خدا تعالی غرض حق صاحب قرض
 بر توانست که اگر مال داری قرض اورا ادا کنی و اگر مال داری بسج خشن اورا راضی کنی
 و ملطف اورا از خود دور کنی و حق کسی که مال او با مال تو مخلوط باشد آنست که اورا
 زبان نندازنی و خبر بار و پشانی و اورا فریب نهی حق ختم تو که بر تو دعوی
 در دست آنست که اگر آنچه او بر تو دعوی کند حق است تو که او را او بانی بر خود یعنی اقرار
 کنی تا آن و ظلم در آن که حق او را ادا کنی و اگر آنچه او بر تو دعوی میکند باطل باشد
 بر فرق و در آن با او حق کنی و بکس به روزی با حق تعالی در امر او هیچ قوتی نیست هیچ خبر
 الا بسوی خدا تعالی حکم که تو بر و دعوی بکس آنست اگر تو را دعوی خود محقق و است

حضور که از برای عیال و عیال از میسر دور و کناری که او را تو به شکوایی سابق شود و در کار

چندین روز

چنانچه عمل کنی با او نیکوئی و حق را در تو نباشد تا باشد اخلاقی و اگر دعوی تو بر ما باشد
 از خدای پر مغزی و توبه کنی بسوی او و ترک آن دعوی کنی حق کسی که با تو مشورت میکند
 نیست که اگر رای خوبی دانی او را به آن هشاست کنی و خبر دهی و اگر نه ای کسی که از اند
 راه نمائی کنی و حق آن کسی که تو با مشورت کنی نیست که اگر ایست موافق با رای او نباشد او را
 مستم کن دانی و بغرض حل کنی و اگر ایست موافق رای او باشد شکر و ثنا خدای عز و جل بگو
 حق شخصی که از نصیحت طلبد نیست که نصیحت کنی او را و لیکن بطریق رفیق و مدار او شفقت
 و حق نصیحت کننده بر تو نیست که مطیع او شوی و گوش سخن او کنی و شکر و ستایش حق تعالی
 بجا آوری اگر موافق بگوید و اگر در آن مستم باشد و محل اعتماد نباشد پروا کنی و نماند
 هیچ جز از امور او هیچ خبر قوی نیست ترا الا بسوی حق تعالی حق مرد و پیر نیست که او را بچند مرتبه
 سال تعلیم کنی و او را از ترک دانی بجهت آنکه سران توبه سپاس در آمده باشد و با و مقابله و منجم
 کن و در راه برو و قدم نمانی و او را نادان و حق خور و بر تو نیست که بر در رحم کنی و تعلیم بگو
 و اگر گناهی از او صادر شود عفو کنی و پرده عفو و پوشانی و با او نرمی و سکوت کنی و باری
 و بی او را حق کنی که از تو چیزی طلبد نیست که بقدر حاجت او به او چیزی دهی و حق کسی
 که ترا خوش میدارد آنست که اگر چیزی بخواهد شکران کنی و قدر آن بدانی و اگر چیزی
 بخواهد عذر او را قبول کنی و حق آن کسی که از تو چیزی طلبد نیست که او را حد و سبب بدهی
 بجا آوری و بعد از آن شکر او کنی و حق آن کسی که از آن تو نخواهد گذشت نیست که تو را بکانه
 او بگذاری و نیز نایست شده بروایت امام جعفر صادق

معنی اینست که ستمگر صلی الله علیه و آله اصحابه نمی فرموده از طعام خوردن یا خنجر بستن
 که سبب فریاد می شود و از ناحیه نهان چیدن و سبک کردن و
 در مسجد آمدن انداختن و خوردن طعام که از خوردن موش بازمانده باشد و گشتن از مسجد
 که در کجاست نماز گذارد و پشیمان کردن در زیر درخت میوه دار و در میان کوه و از خوردن
 طعام دست چپ بکشد و از خوردن کردن قریح و نماز کردن در کورستان و شب
 کردن در آب و ایستادن که سبب سقعی است و از ترس کردن بیک نفس و از نوم و
 فریاد کردن و مصیبت و کوشش بآن کردن و زیاده کردن قرآن به آیه مان و همچنین نوشتن بآن
 و نهی کرده از آنکه حرام است صورت ساختن که سبب آن غلبش کنند که روح در آن
 و بد و نتواند دمید و جانوران را بشن سوختن و از سخن بسیار گفتن در وقت جماع و از سخن
 گفتن زن با غیر محرم پیش از سخن که ضرورت باشد و از حکایت زن با زن دیگر از آنچه
 میان او و شوهرش گذشته در خلوت و از بازی آرزو و شطرنج و تمام آلات مناهی
 خوردن تنبک و نوشیدن عود و طنبور و از غیبت کردن و شنیدن و دعوت بقتل
 متاع کردن و طعام خوردن و از سوختن بد و رخ یا کردن که موجب خرابی مملکت است
 و از نشاندن بر زبان شراب و بر زبان طعامی که در آنجا شراب باشد مکرر است
 رفتن به بازار و خوردن و رفتن جام بی بستن قوطه و زدن سخن که در آن یاد خدا نباشد
 و از خوردن میوه پس از آنکه بچه زمین شود و فرموده علیه الصلوٰه و السلام لعنت خدا بر
 شراب و بر آنکه درخت است که بخت آن نباشد و شراب و فرموده

خورنده آن و از بار کردن و از بهای آن حوزن و فرمود که هر کس که از آب منجمد بنام
 او قبول نیت چهل روز را ببرد و در سکن او شرب باشد عذاب کشد تا باشد نیت
 که مردم دوزخ پیدا شود و از فرج زنا کار و دینی کرده از شعر خواندن در مسجد و پیش کشیدن
 در مسجد و از زدن بر روی چهار پایه و از نگرستین در عورت مردم و از نگرستین زدن در
 زن و از نماز گذاردن در رودخانه و جاهایی که ستر می نبندند و بر نام کعبه و از دوازده کردن
 روی چهار پایه و از سو کردن یا کردن بغیر غذای و او را از خدا انصیبی نیست و از سو کنند
 یا کردن بکسوره قرآن و از شنیدن در مسجد بخت و برهنه بودن در زور و شب و
 از حجامت کردن در روز چهارشنبه و جمعه و شنبه و از سخن گفتن در وقتی که خطبه خوانند
 در روز جمعه اگر سخن گویند هجرت است که گویند تا رجوع کند از راه و از نفس کردن جانوران
 در زمین و از حوزن آب حوض چهارپایان که دمان در آب کشتن ملک است بپاشان
 و از آب دمان در خانه خفتن و از آنکه کسی را در کار دارند و مشرد آن کار را بگویند
 و دوری از دوستان مگر که ضرورت باشد که تا سه روز دوری توان کرد و از رفتن
 طلا بطلای که پس باشد و فرمود علیه السلام که کسی که سلطان را بر جوری بداد تا با همان بدو
 رود و فرمود علیه السلام که کسی که خانه بسیار فریاده از فقر حاجت در روز قیامت
 در کردن او کند تا هفت طبق زمین و فرمود علیه السلام که کسی که بگوید بر من که از آب
 او کاری کرده باشد بوی بد نشود یا اگر بوی از ناپاکه را آید میزد و بزرگتر شدن
 خوانده باشد بعد از آن فراموش کند بزرگ آیه ماری دیگر آن او کند در دوزخ مگر قتل

اور ایسا مرد و و هر کس که زان خوانده باشد و حرامی بخورد و میل ننهد میباید بقیات
 خدای تعالی شود و هر کس که زان کند و بی نوبت بمیرد و حقانی سعید و سراج در قیامت
 کند که از عذاب نجات یابد و هر کس که زان کند و بی نوبت بمیرد و حقانی سعید و سراج در قیامت
 مرد و زن از نوبتی بدو در عذاب باشند و فرمود رسول علیه السلام و آله کسی که راضی باشد
 بر زخمی که خدا به او داده شکوه نکند و صبر کند عمل حسنه و قبول نشود و عذاب استیانی از او نگیرد و اگر
 که نوبت کند و فرمود که کسی که ظلم کند در مریض خود و بختیانت که زان کرده در روز قیامت
 از ثواب عملهای نیکس بزدن دهند مقدار حق او و اگر ثواب نداشته باشد بدوزخ میفرستند
 و همان دهن اگر ثوابی که زان او باشد که بر روز قیامت در میان حلالین عذابش دهند که گوشت
 بدن خود خورد و فرمود که هر کس که بی همیایر بپزند بوی بخت نشود و بدوزخ رود و اگر
 حق همیایر بخانیا و در زانیانیت و فرمود رسول علیه السلام و آله که دایم جبرئیل علیه السلام
 وصیت میکرد در رعایت حق همیایر و جوی که کمان نشد که همیایر میراث میبرد و همین
 وصیت میکرد در رعایت حق غلام و کنز که بنوعی که کمان نشد که تعین بوقتی میکند که جو
 ایشان به آنوقت رسانند و او میشوند و وصیت میکرد و مسواک کردن کمان مردم که
 فرض خواب باشد و وصیت می نمود به بیداری شب به نماز و جوی که کمان من شد که بیدار
 من خواب نخواهند کرد و فرمود رسول علیه السلام و آله که هر کس که بفقیر مسلمان خواری کند
 چنانست که بقرین خواری کرده خود روز قیامت حق غلام و خواری فرماید و فرموده
 که خون کسی بمنی و شهوتی بخواند و او اجتناب کند از ترس خدا حرام کند حق غلام و ترس

و در حق روز قیامت و بناهای بیت کربا و عده شدند بر روی بوی بند و
 کس که بر دوش کند چیزی از دنیا و آخرت اختیار کند و یا اورا یکی نباشد و آخرت
 که همان از آتش و دوزخ را او شود و اگر آخرت اختیار کند و بنا کند از خدا تعالی از برای
 باشد و کند. اورا بیا مرد و هر کس که چنان او از حرام بر شود در روز قیامت بر شود
 دوزخ ملکه که توبه کند و باز گردد و فرموده کسی که دست بر روی زنی نهد که بر او حرام باشد
 مستحق عذاب باشد و کسی که در بر گیرد زنی که حرام بر وی اورا با شیطان بیک زنجیر دوزخ
 اندازند و کسی که در غیبه و فروخت با مسلمان عشق و عاشقی کند از ناسیت و در روز قیامت
 با یهودان خیرش کند و منی فرموده آنان که از همه یار دار و جبری چیزی که در عاقبت
 همایکان بیکدیگر میکنند مانند ملک و آتش و هر کس که باز گیرد حق و رحمت از او بگیرد
 و عاشق سخت میشود و هر کس که طلب بجز بر روی مسلمانان زد و در روز قیامت استخوانها و اعضای
 او بر در و در و غل و در و در و دوزخ شود و هر کس که توبه کند و هر کس که خشم کند و گناه نهد و بر دایم
 تواند که حق نرزی او بدین حقانی ثواب شهیدی او را است فرماید و هر که حیثیت کند
 در امانت و صاحب زنا و غیره و مرده باشد بغیرت مزوج حق تعالی از او چشم باشد و هر
 که گواهی بدین نوع بدین زبانش بیاید و زبانش فغان و در که الاسفل و دوزخ و کسی که بگوید
 کننده دارد و هر کسی که باز گیرد از برادر مسلمان حق را و حق تعالی برکت ببرد و کار او بر
 و فرمودند کسی که سخن فحش و شتم و بی ادبانه باشد که آن سخن گفته و فرمودند که بی حاج
 شود با مسلمانان در قریب با و بنوا و در دوزخ و بوی بیت بر دوزخ حرام شود و کسی که بر دوش

زن هرگز بجهت ثواب اعتدالی اورا ثواب شکران گرامی فرماید و کسی که گرامی
 دارد و بر او نشان راضی گرامی دارد و او نمی کرد از آنچه کسی امانت کند در نماز و دانه
 که بجهت ایشان نیست و اگر امانت کند بجهت ایشان و وفات و رکوع و سجود و دیگر
 نماز و غیره را بجهت ایشان بکشند و او مقدار ثواب حاجت باشد بی آنکه از ثواب ایشان
 چیزی کم شود و فرموده کسی که حاجتی از حاجات دنیوی محتاج بر آورد یا در آن سنی حاجت
 غذای بد و رسد و حق تعالی بفرستد حاجت او را بر آورد و از رفیق و آتش و دوزخ و کفار جدا
 شود و کسی که خسته شود و یک شب بفرود شکوه نکند و در روز قیامت با ابراهیم خلیل باشد تا از ضراط
 چون برق درختان بگذرد و کسی که کسی کند و حاجت خست از تمام کنایان پاک شود
 اگر چه آن خسته از مردم خورن باشد و فرمود صلی الله علیه و آله کسی که بر دارد از نیده مومن زحمتی
 از زحمتهای دنیوی و دینی بر دارد از و بفرستد و دوزخمت از زحمتهای دنیوی و کسی باطل کند
 حق حاجتی با آنکه او تواند کرد و او را هر روزی مقدار کثرتی باشد و فرمود صلی الله علیه و آله
 که حق تعالی میفرماید که من حرام کردم بنشینت را بر بخیل و سخن چینی و بنشینت ننهد و فرموده که کسی که
 صدقه کند بزرگ درم مقدار کوه از نعمت بهشت بوی دهند و کسی که کسی کند در رسیدن
 به بهشت و حاجتی ثواب او مقدار ثواب صاحب صدقه باشد و کسی که نماز گزارد برستی بر نماز
 که از دست او بگذرد آن نماز از دست او بگذرد و اگر بایستد تا او را انجام کند بزرگ کام
 قراصلی باشد و بفرستد و بفرستد مقدار کوه احد است و کسی که اشک زیر سوز چشمش
 از ترس خدا را باشد بفرستد و بفرستد مقدار کوه احد است و کسی که اشک زیر سوز چشمش

علی بن ابی طالب علیه السلام

کہ مسجد رو و بطلب جنات نماز او را بکافی ہفتاد ہزار حصہ بخشید و ہفتاد ہزار حصہ
 بلذت و اکرواق بسر و جنتانی ہفتاد ہزار حصہ تقین فرماید کہ پرستش او کنند و ہفتاد
 و طلب آمرزش او کند کسی کہ با کمال بکویہ بخت خدا تعالیٰ بی طمعی اورا ثواب چہا ہزار
 شہید و صدیق باشد و شفاعت اورا دخل باشد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد و ہفتاد
 ہزار ملک آمرزش برای او کند و روز قیامت در سایہ عرش باشد تا حق تعالیٰ از حساب
 خلائق فارغ شود و ہفتاد ہزار ملک ثواب اشہدان محمد رسول اللہ منویند و کسی کہ حضور
 و رصف اول و دریافتن یکم اول از نماز جماعت رعایت کند اورا ثواب ہفتاد و ہفتاد
 باشد و در دنیا و آخرت و کسی کہ شہوای جماعت کند و تقسیم اخراجات و تعین احوالات
 ایشان در روز قیامت و ہماروی بغل سوتہ باشد بر کردن بس کہ راستی و سوت میان
 ایشان تجویز نموده باشد حق تعالیٰ اورا خلاص کند و اگر در ان ظلم نموده باشد یا تنہا و فرج ہوو
 و فرمودند صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ کن ہا جہنم اندا اگر چہ اندک باشد و نظر و سارماند
 بکی را و اگر چہ بزرگ باشد و نظر سہا بس برستی کہ کن ہا اگر بران مہر مشونند کہ بک
 نیست و اگر از کارنا ہو بہ سکت بزرگ نیست و از حضرت امام
 جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ این حدیث منقولست از خط امیر المؤمنین علیہ السلام
 باطلہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ حضرت امیر فرمود کہ چہ حدیثی را از پیغمبر
 علیہ و آلہ وسلم را گفت و صحبت چہ چیز را یاد گیر تا کہ از پیغمبر ہستم
 و او قادر باشد بر آنکہ کہ خیر بر کن و نہ کنہ حق تعالیٰ اورا روز قیامت امتحان دہد

از اینست که بیکه لذت او از بهر لذت نیکوتر باشد و آنکس که وصیت کند در وقت
 مرگ آنرا در صورت و محروم باشد از شفاعت مزه افضل جاد است
 که اگر بهیچ وجه نپذیرد بگذرد باشد ظلم و جور و بدی همچون او هر آنکس که مردم از زبانش
 از این نیکوتر است و بدترین آنکس است که مردم او را کرامی دارند و حرمت کنند تا از ایشان
 شرعی نوبدی نرسند و بدترین مردمان آنکس است که نفوذ آخرت خود را به دنیا و بدترین
 مردمان آنکس است که بغیر شد آخرت خود را برای دنیا و دیگران آنکس که قبول
 کند غدا آنکس را که غدر گوید و اطمینان بخیزد خواه صادق باشد از ریا گشتن یا کاذب محروم ماند
 از شفاعت مزه بدستی که حق تعالی دوست دارد و دروغی را که حجت صلاح منان
 گفته شود و دشمن دارد و راستی را که فساد حال سوسنان کند آنکس که ترک کند خوردن
 را از حجت عز الله تعالی آب و دهان او را خدا تعالی از شراب خالص پاک مکرده حضرت
 فرمودند ما و جو که عز الله تعالی ترک کرده باشد بنعمه صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بلی اگر چه
 حجت آن ترک کرده باشد که نفس او را مقدرت رسد خدا تعالی او را ازین جزا میدهد
 شراب انحراف حجت پرست است قبول نمیکند غذا نماز شراب انحراف
 تا خلیل زور پس اگر درین جبل زور میرود کافر مرده باشد هرست گفته حرام است
 بر کسی که شراب بخورد هر که بماند در یک خانه اندوکلان از غار حور و زن
 شربت بر شراب از ساعتی می آید که نمی شناسد در آن ساعتی
 نزد خداوند برین از آب و آن کو سها و بدترین است از عذاب کردن

در این
 کتاب
 از
 حضرت
 امام
 علی
 علیه
 السلام

در این
 کتاب
 از
 حضرت
 امام
 علی
 علیه
 السلام

[illegible]

و تنگایی و کسی که قطع صلح کند و چیزی یعنی کسی که در جمیع افعال خود خود را به مقتضای اختیار
 گوید و قدری یعنی آنکه خود را با اختیار و اند و طریق توسط اختیار کنند و سوگند که
 کافر شدند از دست منزه گشتند مسلمانان بغیر غوغای جماعت که درین روز و شب
 و جماعت کننده همیشه آنکس که کجاست کند محرم خود را و کسی که سی کند و رفته و کسی که فروخته و کسی
 حرب را مثل نمره و شمیر و تیر و مانند آن بکافران و از حربی و کسی که مانع زکوة باشد و کسی
 که حج بر او واجب شده باشد و تقصیر کند و بمیرد و حج در کردن او مانده عروسی است
 مکر و در پنج چیز یکی در کجاست دوم در تولد سوم در سخنان چهارم در خانه خندین پنجم کسی که از
 مکر آمده باشد سه چیز از مکارم اخلاق است در دنیا و آخرت اول عفو کردن
 از آن کسی که بر تو ظلم کرده باشد و دوم صلح و دوستی و پشیمانی که از تو بریده باشد
 از خوشایان و دوستان سوم حکم کردن با کسی که از جبل ترا آرزو باشد غنیمت
 و آن چهار چیز پس از چهار چیز حوائی پس از پسری و صحت را پس از بیماری و توفیق را
 پس از اندوختن و زندگی را پس از موت مکره میدارد و الله تعالی اعلم است
 من یاری کردن در نماز و سنت نهادن در صدقه و جنب رفتن در مسجد یا خواندن
 میان کوفت و مطلع شدن بخانه و بر عورت مردمان و نظر کردن در فرج زنان
 از برای آنکه موجب غم است و مکروه است خواب کردن میان شام و زین برای آنکه
 کم میکند رزق او کم میداند و مکروه است غسل کردن در جایی که شتر یا گاو یا
 مکروه است دخول در بویای بی فوطه زیرا که از آنجا ملائیکه ساکنند مکروه است

داخل شدن در حمام بی فوط و مکروه است غن گشتن در میان بایک وقامت در نماز مغرب
 و در میان طلوع و غروب نماز و مکروه است کشتی نشستن در وقت اضطراب دریا
 و مکروه است خواب کردن بر بالای بام که او را ستر نباشد و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 آنکس که خواب میکند بر بامی که ستر نباشد درستی که بری شده است از دوست و مکروه
 خواب کردن در خانه تنها و حرام است جماع کردن با زن خود و حاله حیض زیرا که هر فرزندی
 که حاصل شود حرام داشته باشد یا برین بس ملامت نکند مکروه نفس خود را زیر آنکه عمل او
 و مکروه است نزد یک شدن با کسی که حرام داشته باشد مگر آنکه میان ایشان قدرتی
 یا نیزه باشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بگریز از کسی که حرام دارد و آنچنان
 که میگریزی که از نیر و مکروه است جماع کردن با زن خود و حالتی که محتمل باشد غسل
 نموده زیرا که فرزندی که حاصل شود یوانه نباشد و ملامت نکند که نفس خود را زیر آنکه
 این کار خود کرده است و مکروه است بول کردن در کنار آب و حدث کردن زیر درخت
 میوه دارد و رفتن در خانه تاریک بچراغ هشت کس آنکه نماز ایشان قبول
 یکی غلامی که بگریزد و تا باز گردد بسوی خانه خواب خود دوم زنی که با شوهر ناسازگاری
 کند و شوهر از فضل او در غضب باشد سوم کسی که زکوة ندهد چهارم ترک کننده وضو خم
 گزین که بر سر آن نماز گزارد بی مقصد ششم ابام قومی که ایشان او را نموده دارند هفتم کسی
 که مست باشد ششم کسی که بول و غایط غلبه کرده باشد چهارم کسی که ناکرده است
 خدا تعالی بر روی ایشان خانه های در شبست اول کسی که جاید بدست می راند دوم آنکه رحم آورد

از خواج

ضعیفی را سیوم آنکه شفقت کند برادر و پدر چهارم آنکس که مدارا کند با غلامان خود
 سه خیر است که هر کس آنرا بجا آورد آن فضل مردمان باشد اول آنکس که بجای خود و فرزندان
 خداستغاثی را پس او عابدترین مردمانست و دوم کسی که پرنیز کارترین مردمان باشد سیوم آنکس
 که قانع شود و یا آنچه خداستغاثی را داده است یعنی ترین مردمان باشد سه خیر است که
 طاقت آن ندارند این است یکی مدارا و موااسا و یاری کردن بابرادر و مؤمنان
 دوم انصاف دادن مردم را از نفس خود سیوم ذکر خدای در همه حال ذکر خدای مجرد آنست
 که کسی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گوید یکبار ذکر خدای اینست که چون
 وارد شود بر و عوامی از خدای بترسد و ترک آن کند سه کسی اند که اگر انصاف
 کنی بابشاید عظم کند بر تو مردمان اول از اول و دوم اهل تو سیوم خادم تو
 نمیکند که کسی از آنکه کس از او از نیده عالم از خا بهل قوی از ضعیف هفت خیر است
 که هر کس که درو باشد این هفت بهر حقین تمام کرده است حقیقت ایمان را و در نماز و حجت کشاده
 شده است از برای او اول تمام ساختن وضو و دوم نیکو ساختن بکار کردن نماز سیوم داد
 زکوت مال چهارم منع کردن غضب خود از مردمان پنجم ربان خود را از بد گفتن بازداشتن
 ششم استغفار از برای گناه خود کردن هفتم نصیحت کردن ایمن است خود یکده است
 خداوند عالم که کسی اول کسی که توبه خود را آنها خود و دوم کسی که در میان برود و او را
 رخصت نباشد سیوم کسی که در خانه تنه نخواست که کسی اند که میسر از و توانایی

ایشان اول کسی که نجاست کند در میان کورستان دوم کسی که برادر در در یک بابی او نشیند
 و در دیگر نه سویم کسی که خواب کند و خانه تنها سه چهر است که شکوشت در آن دروغ
 گفتن اول گفتن در حرب بازماند دوم وعده دادن بازماند از خجست صلاح میان سوم
 از خجست صلاح میان دو کس که در میان ایشان عداوت باشد که کس اندک عدا
 ایشان دل را سیاه و تیره کند اول نشین مردم از ازل دوم نشین با مردم غنی سوم سخن بسیار
 گفتن بازماند سه چهر است که از حقایق ایاست اول انعام کردن با فقر و مفلسان
 دوم انعام دادن مردمان را از نفس خود سوم علم مردم تعلیم کردن سه چهر است
 که در هر کس نباشد تمام نسبت عمل او یکی بر دیگری که منع کند این کس از معاصی دوم خلق نکو
 که مدارا کند بپس آن با مردمان سوم حکم که اجتناب کند از جاهلان سه چهر است
 که سب راحت سوم نیست و در دنیا یکی ملاقات کردن با برادر مومن دوم روزه گشاون
 با ایمان سوم نماز تنجید کردن در آخر شب نهی میکنم ترا از هر چه خد و بگوید
 سه چهر است که سب و عیبت اینکست و سه چهر است که سب کفارت
 کنان اینکست و سه چهر است که سب هلاک اینکست و سه چهر است که سب
 بخت اینکست و سه چهر است که سب در عیبت اینست اول تمام کردن وضو
 در نماز دوم ایستادن در سجده است سوم قنوت و روزه جماعت اما آن هر چه گفتار
 کند نه نیست یکی قنای سلم است دوم طعام دادن سوم نماز تنجید کردن و قنای کرد

در خواب باشند اما آن را خبر که مملکت است یکی بخندی دوم هوای نفس سوم عجب
 کردن نفس خودش اما آن را خبر که سبب نجات است اول ترسیدن از صدای است در
 و انگار آدم سپان بود و در نو مری و درویشی و در جمیع کار با سوم سخن حق گفتن و در صد غصیب
 شیر خوار کی نیست کسی را که از شیر بازگردد و بدو تیمم نیست کسی که مانع مانع
 برود و ساله راه از حبت میگوئی کردن با و در و دیگر به راه بر و از حبت صلح هم و یک
 فرسخ حبت پیش بپایان و در و میل به حبت احباب است کسی که ترا میطلبد بضافت و حبت
 راه از حبت زیارت بر او موم و پنج میل احبت کار سازی میخوری و در و نندی و بروس
 میل راه از برای یاری کردن مطلوبی و بر تو با و طلب آمرزش کردن از خداوند عالم
 مومن را علامت است اول نماز دوم رکوع سوم روزه و منافق را علامت
 است و کاهی که حاضر باشد غفلت میکند و کاهی که غایب باشد غیبت میکند و شاد کاهی
 کند و غمی که مصیبت رسد بمیان و ظالم را علامت است اول انکه نشاء میکند و رطاعت
 نزد مردمان دوم کاهلی میکند و رطاعت و غمی که تنها باشد سوم دوست میدارد که
 او را می کند و در جمیع کار با منافق را حفت است یکی انکه هرگاه که سخن گوید در ذوق
 گوید دوم انکه وعده دهد خلاف کند سوم امانت بدو سپارند خیانت کند
 نه چهره است که فراموشی آورد یکی خوردن سب ترش دوم خوردن کثیف سوم خوردن
 بیشتر چهارم بس خوردن و موش بنم خواندن که با که بر سنگ و قبور نوشته اند ششم
 از میان دوزن گذشتن هفتم سبب نه انداختن هشتم حانت کردن رقبای ششم

در خواب باشند اما آن را خبر که مملکت است یکی بخندی دوم هوای نفس سوم عجب

کردن در استیلا و فساد
 عشر مردمان خیر است اول خانه فراخ و دم گیر خوشگل
 بیوم اسپ خوش رفتار
 بخدا سوگند که اگر مردمان رزل و دون هست و چاهی باشند
 بهر آنکه جوئی و بیکت و باوی که شایر از آن قهر چاه بیرون آرد و مسلط کند بر مردمان بزرگ
 و عالی مرتبه و روشی که دولت و سلطنت و پادشاهی بر مردمان برافرد انگس گشت
 و هر جور ابغیر و لایروست لغت خدا یعنی و انگسی که منع میکند فرود مردمان و از آن
 برادر است لغت خدا یعنی و انگسی که مسلمانی را با حق کتیه یا حمایت کند کشنده
 مومنی را در لغت خدا یعنی است مسلم انگس است که امر و مسلط باشد
 مسلمانان از دست و زبان او و مهاجر انگس است که دور شود از کنان خود
 محکم ترین ایمان کسی دارد که دوست دارد و هر چه دوست داشته باشد از برای خدا و دشمن
 دارد و هر چه دشمن داشته باشد از برای خدا یعنی انگس که مطیع نشاید باشد حق تعالی
 بکناید در دوزخ پس گفت علی چه خبر است اطاعت زنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 گفت اجازت دادن بجملات و عزیسیا و قهرتها و بوسیدن جامها تنگ بخشی
 که اندام او تمام نماید بدستی که حق تعالی برده است به سبب اسلام بکبری که در میان
 مردمان نبوده در زمان جاهلیت و تفاخر ایشان بر بدران و آگاه باش که گرامی ترین
 بتقیانند خوام است بهای چه مرده و بهای خوک و زراب و مهر زن را نیز
 و رشوت گرفتن و حکم و اجر کا بن انگس که بیا موز و علمی را که تفاخر کند بر یقینان
 یا جلد کند با عالمان یا دعوت کند خلق را بنوی خود که متقدا و باشند و تقویم نفس او را

دور خست ... هرگاه که بگردیدم بگویم چه خبر است بهشت بلکه گویا اینجا
 فرستاده است از اجل صراط دنیا زندان نیست و نبست کافران ...
 ناکاه در حشرت از برای سوشان و حشرت از برای کافران و می گزیده است ...
 بسوی دنیا لای دنیا خست کن انکس اگر خست نمی کند و خست برنج و خست
 بکنان اگر کسی که خست تو کند اگر چنانچه دنیا را قدری می بود پس خدا بقدر زین
 میخورد و کافران یک دم آب بهکس است از اولین و آخرین الا انکس او
 تنها کند و زوقی است که کاسکی غیر از قوت هیچ ربانی نمی بود مرا بدترین مردمان
 انکس است که راضی نباشد بقضا خدا تعالی ناله مؤمنان تبیح است و صحیح او ...
 و خواب او عبادت و گردیدن او از بلوه بهلوه چاه است در راه خدا
 به به آرند پیش من بای کوهی آهسته قبول کنم و اگر بطلد از برای ضایف است کم
 بر زبان ناز جو نیست و جانت نیست و با یک وفات نیست عبادت
 در نفس نیست و اتباع خیار نیست و دویدن میان صف و مرد نیست و رسیدن محلا
 و تراشیدن شربت و نه تولیت قضا و نه مشورت کردن ایشان و نه فرج کردن
 مگر ضرورت و گفتن بنده بیک درج و نه فاقه است کردن نزد مجوز و خست و نه خط
 و نه وکیل شدن از برای طاح و نه بدون رفتن خانه بکواتن شوهر پس اگر مردن رود
 بغیر از آن شوهر نیست میکند او را خدا و جبرئیل و میکائیل و باید که در از خانه شوهر را
 یکسای مکران شوهر می باید که شب نکند از نزدن او هر ما و غصب باشد اگر شوهر بدو

مريض

نظم کرده باشد تا یک روز و بعد از آن خوش خلقی نماید و را خود دفع کند اسلام
 بر ربه است و ایستاد است و در شیت او و فاست و روت او و است
 و متودن او و است و هر چیز را اساس و بنیاد است و بنیاد اسلام دوستی اهل بیت است
 علیه الصلوٰه و السلام بد خلق شوم است و اطاعت کردن زبان پشیمانی و در
 و اگر شومی هست در چیزی بس زبان زانست نجات یافتن کاران از
 هدای و نیک که در نوع ریزند پس میا کند بای خود را و در فرخ سه خبر است
 که ریا ده میکند حفظ را و می برد بطن را خاییدن کند و رو سواک و خواندن قرآن
 سواک است و پاک کننده و هین است و روشن کند چشم است و راضی است و حیران
 و سفید کند و دندانها و می بر روزی رو بر او سخت میکند پنج دندان را و دستها می آید
 و دو دندان میا ز حنات را و شاکر میگرداند ملائک را خواب ر چهار
 نوع است اول خواب اینها علیه السلام که ایشان بر قفا خواب کتد و دوم خوابی است
 که ایشان بر پلوی است خواب کند سوم خواب کا فان و منافقان که بر پلوی است
 خواب کتد چهارم خوابی است که بر روی افتد و خواب کتد سه خبر است اول
 می آید یکی نخوردن کل و خاک و دم باره کردن ما خنما بدندان بوم خوردن ریش
 صلی الله علیه و آله و سلم باین مسود و رویت از عبد الله بن مسود که گفت
 باین کس و یک روزی حضرت بر قم عیاریت کرشکی بر باغی که کرده بود خوابیده چهار ماه
 غیر از آب و سرور یک درخت نخورده بود و هم کفیم یا سوال بعد از آنکه این کرشکی خوابیده

اخفرت فرمودند که دایم درین کشتی خواهید بود و بشکر خدا مشغول شوید پس بی حرکت بمانید
 خدا برین آمده و بر این پیشین تمام خوانده ام بنیام که کسی نیست بعد از اصابان
 پس سوال کردیم که بایر سوال تصد صابران کی تند و در عیاش میاید حال باشد و در عیاش
 پس ایشان تمام رسد بکاشند علامت صابران آنست که خشوع دارند و قایلند
 و تفکر در امور و زری و بر این کاری و نیکویی با مردم و دوستی و خشم از خست خدا و اداء
 امانت و کواهی دادن و معاونت اهل حق نمودن و عفو کردن از کسی که ایشان ظلم
 نموده باشد ای پسر خود چون صابران مبتدا میشوند صبر بکنند و عین نعمتی می یابند
 شکر میکنند و حکم برستی میکنند و درست میگویند و وفا بعد میکنند و از بدی بگویند
 و نیکویی و غور می میکنند چون هلاک بر ایشان توفیق میکنند روان میگردانند و اهل
 میکنند و حق نیک میگویند سوگند بکنند اگر مرا حق و نسا که این نعمت صابران اند

خداوند تعالی فرموده امن شرح الله صدره للاسلام فو علی نور من رب بدرستی
 که نور چون برون افتد منشرح و گشاده میگردد و سوال نمودند که نوزد ان نشانه دارد
 فرمودند بی گشتن از دنیا است و ناکشته با خیرت و همیاشدن تهریز
 پس از آنکه فوت شود فرصت هر کس ترک دنیا کرد کوتاه میشود و امیدوار دنیا و
 و نیار ایا اهل دنیا باز میکند از دنیا یعنی ایزد یو کم ایلم حسن عمل نیست که
 شمار از آرایش میکنم که کدام ترک دنیا بپزیر میکند که آن خانه غرور است و غایتی که
 خانه ندارد و کسی که عقل بجز از جمع این میکند و احمق مردم بکس نیست که طلب دنیا میکند

از کلام خداوند تعالی
 که در این کتاب آمده است
 و در این کتاب آمده است

و چون قالی در سوره پیش بن عیسیٰ پناه احکم صبی یعنی یاد کرد و کوی (نبرد) اویم بر او و ترک دیوار
 فرمود موسی را که بهتر زینهار در نظر من زهد است چون فقیر بودی بتو کند روح کن و اگر تو را
 بوی بتو کن پیرس هر کس شاق است بهشت باید که شتاب کند در خیرات
 و هر کس که در دنیا راه نشود و میهنه بار و سان گشت و بعد تقابل بر کرد موسی را بکلام
 پیشین مناجات کرد و در وقتی که رنگ بگری از سکم او پیدا بود و از لاغری
 اگر خواهی که بیان کنم از خست تو حال نوح بی علیه السلام که هزار سال الانجا سال در دنیا
 زیست چون صبح میکرد بران بنود که شب خواب بود و چون شب میکرد بران بنود
 که صبح بود و طعام او از جو بود و لباس او از موسی و طعام و لباس او و او بی علیه السلام
 همین بود و سلیمان علیه السلام ملکی داشت و از جو بخورد و طعامها خوب بود و میسر
 و لباس از موسی میپوشید و چون شب میشد تا صبح بنام می آید و او ابراهیم خلیل علیه السلام
 را لباس از پشم بود و طعام از جو کچی علیه السلام را لباس از لیفت و طعام برکت
 و عیسی علیه السلام میگفت مان خورش مرکز کنگی و شفا فرست است و لباس فرست و کنگی
 جز برای منست و چراغ من در شب ماه است و آتش من در رستان روشنی آفتاب است
 و سوره در کمان من نیز بیای زمین است که ما نوران میخورند شب یکم و پنج هزارم و
 منی رئیس کسب از من تو بگری پیش من ارد تمام اینها بخشم انداز آنکه خدا را
 بخشم است و من میباید اینها بخورم و خدا صبر منست و من قالی در کتاب خود مدح است
 بنام نموده و از عذاب ترسانیده است و آتش حبت اکس است که حرام خورد و
 بر آنکه

و هر کس که در دنیا راه نشود و میهنه بار و سان گشت و بعد تقابل بر کرد موسی را بکلام
 پیشین مناجات کرد و در وقتی که رنگ بگری از سکم او پیدا بود و از لاغری

و من میگویم و هر کس که در دنیا راه نشود و میهنه بار و سان گشت و بعد تقابل بر کرد موسی را بکلام
 پیشین مناجات کرد و در وقتی که رنگ بگری از سکم او پیدا بود و از لاغری

تجلی کند است که از حال نبرد کند و خوانند آمد جماعتی که طعامهای خوب خورند
و بر چهارپایان خوب سوار شوند و بر نهنگهای زنده خود را آرند و زنهای بیرون آیند
بطور خود و ملکان جباران جماعت منافقان این است اند که در آخر الزمان سزا
خورند و قلاب بزنند و مشهور مشغول باشند و ترک نماز جماعت کنند و عداوت
با روزی و زندمشان مثل کینه و قتل است نه کوفه آن نیکوست و طمعش تشنه
عملای ایشان در دود است که دو انداز و زن ایشان از زانیان ایشان است
و نرفت ایشان در اهرام و دنانیرها و مهمهای ایشان سکم ایشان است اینجا است
بدترین مردم اندخته از ایشان برخیزد و با ایشان باز کرد و اسلام چون بد
شد غریب بود و روزی باشد که باز کرد و غریب و مر جا مر کانی را که غریب اندیش از
فرزندان شما کسی که بیاید این زمان از اسلام کند ایشان و متابعت نکند با جنازه
ایشان و پیشش نکند خستگان ایشان را پس بدستی که ایشان اظهار طایفه شما میکنند و افعال
شان بخلاف شماست و میمند بر غیر ملت شما ایشان نیستند از فرزندان شما ایشان
پس باید که نترسد کسی از غیر خدا ایتالی برای ایشان با ولعت و تمام مژگان و
ملا که بمقران ایشان با غضب خدا و سختی حساب در دنیا و آخرت
خواهد آمد بر مردم زمانی که هر کون بر دین بخواستند بر دین است یکدست و جلالت
ایشان و قهر ایشان خاین اند و بد کرد و بد بختان خلق خدا و بیرون ایشان و کسانیکه
ایشان را دوست دارند و با ایشان تیش بکشند و با ایشان مشورت کنند

بدترین حقایق اند میگویند که بدین منتهی درینست و طریقت و شریعت منتهی لیکن
 من از ایشان چهارم و ایشان از هر یکی با ایشان منتهی و فرید و خرد
 کمین و آب با ایشان مده سوکنند که اگر مرا حق فرستاده باشد که ایشان را میمون و حرک
 کرد اند و در زمین فرو برد کسی که علم بایموز و حجت دنیا و غایب شود
 بر دوستی دنیا و نیت آن منحق عذاب و عقاب مده شود و در درک اسفل
 بایموزان و نظریان در رود کسی که علم بایموز و بدان عمل نکند در ریت
 که بر باشد و کسی که علم بایموز و بر یا حجت دنیا و تقدیر غالی برکت از نور دارد و معاش
 را بر تنگ کرد اند و خدا او را بخود و اگر او پس هلاک شود باید که
 همتیان و برادران و مستقیان و زاهدان باشند و بر تو با که از خدا برتری و حجت
 را بجاری و ترک کنی آنچه ترا بجاری آید و قصد کن بد آنچه ترا بجاری آید
 بر بر نگاری کن از دنیا و لذتها و شهوات و ریشتهای آن و از خوردن حرام و پوشیدن
 طلا و نقره و از کثرت مرکوبها و زنان و فرزندان و خرداران و طلا و نقره و کاو و کوه
 و شتر و خر و غنای که اینها متاع دنیا است و نزد خدا نفعی و ثواب و بازگشت
 نباشد و این است چون قرآن خوانی و بآیتی رسی که در و احدی
 باشد مگر بخوان و ملاحظه آن نمایی مکن و از آن پند و عتاب بگیر و غافل مشو از آن
 سوکنند که اگر مرا حق فرستاده که زمانی در آید بر مردم که شراب حلال کنند
 و نام او نیندند لعنت خدا و ملائکه و جمیع حقایق بر ایشان باد ایشان از هر دور

ومن از ایشان پری و پیرار ز ناپاد خود سهل تر است ترو حق تعالی

از خوردن ربا اگر چه مقدار آنه خورده بود و خوردن مست کننده نزد حق تعالی

اسان تر است از خوردن ربا زیرا که ربا کلید همه شر است این است

عجب کند بر کسی که پروی سنت مست و مرض خدا

به پستی که گناه استی است مانند سستی تر است بلکه شیران

و ملعونست آنچه در دنیا است و هر کس که آنرا میخواهد دوست میدارد

چون کاری کنی از برای خدا کن زیرا که حق تعالی قبول نکند از ثواب آن الا آنچه خالص باشد

باشد بگذارد لغت دنیا و بشری آن و کرم و سر و نرم و خوب آن و لازم ساز

بر نفس خود و بر آن چیزی که باشد غیر از خدا امیدوار آن کار ثواب آخرت

زمانی که مردمان حج تو کنند و گویند تو روزی و شب بیداری و نماز

و تو بن تباشی بر آن خرم مشو کار تو بسیار کن که در روز قیامت نیکو کار

و دیگر کار هر دو شیطان اند نیکو کار گوید ای کاشکی بیشتر میکردم و دیگر گوید ای کاشکی میکردم

کدو

ان بدی یا و کن قرینا سپین و ملوک و حکام چهار که بیشتر بوده اند و رفته اند

جنت عاود نمود و فرعون و از حال ایشان عتبار گیر لقوی حق الزم کن

در ظاهر و نهان و در بحر و بر و در شب و روز زیرا که خدا امانت است هر جا که هست

خیانت مکن با هیچکس در مالی که نزد تو نیست با امانتی که بر او نهاده اند و نه در حق تعالی

میفرماید ان ادب امر کم ان تو ووالا امانت الی امین یعنی خدا را امر میکند شمار اگر برساند

هر انسانی بجنب آن سو کند بان خدا که مرا حق بخلق فرستاده که هر کس
 که از دنیا بگذرد و بگذارد و بروی تجارت آخرت کند حق تعالی خیر بسیار به او دهد
 نفع بسیار که است فرماید پس این مسعود گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله
 چون هست مرا تجارت آخرت آخرت فرمودند زبان تو ریج و سود میکند از ذکر خدا
 یا کلمه بجان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اعلم و الله اعلم درستی که تجارت سود کننده است
 هر چیز که چنان تو به بتی و دل بدار ایست که از آن برای خدا صرف
 کن که تجارت آخرت است به حق تعالی میفرماید ما عندکم نفع و ما عند الله باقی یعنی
 آنچه نزد شماست فانی و نیست میشود و آنچه نزد حق تعالی است باقیست
 چون بگوئی لا اله الا الله و ندانی حق آنرا یا از آن را بسوی تو مگردانست دوست
 دار سالکان را پس درستی که هر کس که با آنچه دوست دارد محشود و به او پس اگر توانائی بدانی
 باشی بر اعمال نیکو دوست دار علماء را به بهر کار که کن از ترک بجز او که
 جز از این به بر بند یا اعضا توجع است تا ترا بخلق آویزند یا به نفس سوزند
 هر کس در صحبت کسانی که ذکر خدا و تسبیح و تحمیل و بخت میکند و عمل میکند بطاعت او
 در صبح و شام خدا را میجویند بهیچ چیز از اختیار مکن و مکن زود کرد خدا
 که میفرماید و لا تکره الله لیکر یعنی ذکر خدا ای بزرگوار از همه شایسته
 که اگر ارم کن بسکینه و آرام و قاریس بلبش تو سهل و نرم سخن و پر بهر کار و مسلمان
 خستنی و پاک و نیکوکار و ظاهر و باطن و یاکثره و یاکثره نند و صادق و مسلم و صیح و عاقل و صالح

عملدار

و با برکت او و معجزه و متورع و زاهد و رحیم و دانا زیرا که هر کس که بدین صفات مستوی
 مستحق بهشت است و بهشت میراث اوست چنانچه حق تعالی میفرماید و الله بهم علی
 سلام و تمجید فطون اولئکم الوارثون الذین یرویون العز و کرمهم فیهما خاله و
 شفقت مکن بر این فرزند خود و بخشی که در غل شوی بسبب آن در مصیبت حرام
 و در روز قیامت نرسیده باشی و باید که حق کنی و بعمل صالح مشغول شوی که عمل نیکو
 پیژده خداست . . . سببش از قبیل آنست که راه نماند مردمان را
 بکار نیک و اگر کنند این نرا نیکی و حال آنکه خود عاقل باشند از نیکی کردن بکار
 زبان خود را از بگفتن تا نرسد در آخرت نکندی . . . افشای سر مکن که افشای
 آن ترافیده نمیدهد و آخرت . . . ترس از روزی که پراکنده شود در آن
 روز نامها و ظاهر شود بهیا . . . ترس از خدا و حال غیبت و ناویدن
 او و چنان ترس که گویا تو او را می بینی که اگر او را نمی بینی پس بدستی که او ترا می بیند
 انصاف بده مردمان را از نفس خود و نصیحت ایسان را و رحم کن
 بر ایشان پس اگر تو همچنین بخدا تعالی عصب کرده باشی بر اهل شهری که تو در آن باشی
 و خواهی که ایشان عذاب فرستند نظر کن بسوی تو و ببین تو رحمت کند بر ایشان
 حذر کن از آنکه تو خود را ظاهرا کردانی در میان مردمان بتواضع فرو
 و حال آنکه در خلوت که تو باشی و خدای تو احرار و مسالمت جانی در معصیتها و کن بهنا
 و خدا تعالی عالم است و خدا تعالی ناپیدا و مخفی تر از اینست . . . سببش مثل

اولی بجز بود

در این صدد

کسی که سخت نماید خیر را بر دمان و آسان کند بر خود اگر عمل و کار کنی آنرا
 از روی غم و عقل کن راست گو باش و بیرون میاید مطلق از دمان بد نزوع
 زبان را و انصاف ده مردمان را از نفس خود و نیکوئی کن با ایشان و دعوت کن
 مردمان را به نیکو کردن و نیکو کن با خویشان و مکر و حیل مکن با مردم و وفا بعد و بمالی
 که کرده باشی با ایشان و مخاطب بعلی فرمود رضی الله تعالی عنه به خبر است که سخت میکند دلا
 کلام پیافیده شنیدن دوم خد کردن سوم بدر خانه سلطان قن و درست نیست
 روزه زن که برود واجب و فرض نباشد و از روی بزرع و خشش نباشد بکر یا زن شود
 و نیز درست نیست روزه همان که برود واجب نباشد بکر یا زن اگر کنی که همان میکند و
 بکیرم صرف کردن در خضاب فاضله است از هزار دینار بزل و صدقه کردن و
 در خضاب چهارده صلت است یکی آنکه با کوشه های برود دوم روشنی چشم را زیاده
 میکند سوم دماغ را از رسیدن بوی دمان خوش میکند چهارم دندان سخت
 و محکم میکند پنجم بوی بغل را از ایل میکند ششم و سوره شیطین از او کم میشود و ششم
 ملائکه از او خوشد و فرحان می باشد آنکه مومنان بسبب آن عمل طلب بشارت میکنند
 دهم آنکه فز آن از او ترساک میشوند یازدهم آنکه زینت مرد است و دوازدهم آنکه
 خشنود حی زینت یازدهم آنکه منکر و بکر از او جی میکند چهاردهم آنکه وی بسبب این
 شبات در قبر امن باشد در وصیت حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله بآبی در غفاری رخته اند عید مرد است که آبی در کف است که زخم در اول روز زخم

اعلام و کنز که بر این کتاب واجب باشد بکر یا زن یا در شبات

است به قسمی از رای خود اوستی از بنابر آن خانه و قسمی از برای نفس خود و آن قسم را بنابر
 او و میان طلبان شرک بود و وقت عزیز خود را فدای خاص و عام کرده بود و همیشه مشت و در آن
 علوم میبودند و با یکدیگر میسازیدند و هیچ ارشاد در این نیست و در هر یک از این طرق و این
 بود که مستعدان را حق میفرمود و میفرمود و هر یک بقدر فضل خود و خطی از این میفرمود
 و بعضی یک حاجت داشتند و بعضی دو یا بیشتر و کار همه که کرده میفرمود و اصلاح احوال حبابه
 میکرد و جواب مسائل ایشان میفرمود و میگفت باید که حاضران علم بغایبان رسانند و هر
 بابی ارشاد میفرمود هر کس قدرت ندارد که رفع حاجت کند نما خود را وسطه شود و بن
 رسانند که هر کس که حاجت محتاجی بسطانی رساند حق غرشاءه او را ثابت قدم دارد
 در قیامت و جزا مردین هیچ روی عرض میگردند و بغیر این هیچ قبول نمیفرمود و از باب
 حاجات خون وارد میشدند مقصود یافته برون میرفتند و متواضع و متخلق بود و کفتم برون
 شدن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چگونه علی رضی الله عنه گفت محافظت ثابان
 مبارک میفرمود و بضرورت خود ایست سخن نمیفرمود و بنیاز را انیس میکرد و اند و تفر
 نمیکرد و بزرگ هر قوم را اکرام میکرد و بشوای و الی قوم خود ساخته تا بیکرد این و غلاتی
 را بیم میکرد تا امر است خود کنند و بر جزم باشند و خود نیز جازم بود اما شره و مصد روی
 نبود و نفقه اصحاب میفرمود و از آنچه طلبان در طلب میکرد و بیکدیگر میفرمود
 و تقویت میکرد و بدی را خوار میداشت امرا و معتدل بود و از خیر و بدی و از غلبه و ضعف
 و در هیچ وقت غفلت نداشت تا بصلح میکرد و بود و در وای همه و نیست و در

تقریباً در حق کسی در تفریق نیست و تقاضای غیر میسر بود و فاسد بود
 نزد کسی بود که نصیحت بیشتر قبول میکرد و بزرگترین نشان کسی بود که مراسات و
 معاضات بیشتر میکرد و نفهمیداری حضرت رسالت علیه السلام و الصلوة جاری بود علی
 رضی الله عنه گفت قیام و قعود بی یاد حق نیکر و در نشستن جای خاص خود نیکرفت بلکه
 از آن نمی نمود و هر جا که خالی میدید می نشست و مردم را برین طایفه میدانست اهل
 مجلس هر یک از فضل و نقص خود بدای خجسته تصور میکرد که ان بودی که او را از همه
 گرامی تر و محفوظ تر داشته و هر کس با وی بنشیند تا آنحضرت او را بخواند یا تا مصالح او ساخته
 فرماید چندان قدر صبر با وی بکردی که آنکس باز گردید و اهل حاجات را امر او را کردی
 و بخلق او را خوشنودی و از غایت شفقت و مرحمت و تخلق بنسبت با خدای تعالی بدر بودی
 و در راه حق ثابت با همه کس یکسان بود مجلس شریف او بکلم و حیا و صبر و امانت و اذا
 و خیرات ارگشته بودی و در اینجا آواز بلند آشتندی و صفت زبان و تندر کارید
 خوابان نکروی و بر عیوب خلایق سرزنش نمودی و اهل تقوی را متصل ساختی و پیشان متواضع
 بودند و بران را موفقیه میداشتند و ترجمه رکود کان می نمودند و در باب حاجات را
 مقدم میداشتند و محافظت غریب میکردند نفهمیداری حضرت رسالت علیه السلام
 با اهل مجلس چگونه بود حضرت علی رضی الله تعالی عنه گفت تازه روی و خوش خلق و آهسته
 نوبه و از روی و به خلق دلجو و قساده قلب بر او در بار او آواز بر میداشتند و
 نشن میگفت و عیب گسان و بیچاره را نیکر و در هر چه بنحوی است از آن ابرار
 می نمود

مینمود نفس نذرا از محاصره کفایت و آنچه او را کار نیست و در پیش
 در پیش نیکوین نمیکرد و سخن بگفتی که نتیجه نیک بدای و چون در سخن
 یکشند و در چنان در پس می انداختند که گویا مرغ بر آب نشاندند و تمام
 میفرمود ایشان در سخن می آمدند و در آن مجلس سخن داندازه و ترتیب
 میگذرد و بطریق سلف بودند هر چه از آن تعجب مینمودند و تعجب میشد و اگر چه
 سخن سخت گفتی و تحمل و صبر فرمودی تا عاقبت که اصحاب غیبا را با خود و مجلس میبردند
 تا سوالها میکردند و ایشان مستفیض میشدند و میفرمودند که حاجتمندان را راه نمایند و حق
 و نثار غیر سلیمان قبول نمیکرد و سخن مجلس را قطع نمیکرد و الا وقتی که آنکس غرور کرد
 کردی گفته ام که و بزرگی حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام چگونه بود علی قاضی
 سه گفت شکوه او بر چهار چیز بود بر علم و حد و تقدیر و فکر اما بعد تقدیر او در تنویر نظر
 و اجتماع از خلایق بود و فکر او در دنیا و آخرت صرف بر قدرت و مجموع علم او را بود
 و بعد از این سه بود از مجلس نقض عیفت و مستحق نمیشد و ایم نیکو کردی تا خلا
 تابع شدند و ترک بدی کردی تا مردم از دوری نخستندی و اندیشه در صلاح است
 میکرد و قیام مینمودند که است بایشان در دنیا و آخرت بهتر بودی و در و است دیگر
 از علی رضی الله عنه است که گفت بر مبارک آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبارک
 و در بود و چشمها مبارک کن تمام و بزرگ و راههای نیک که هر چه حسن میشود در دنیا و آخرت
 و از روی حسن از او ایمنه و از این جهت او اندیشه و سوره و دست پی او قوی و در کار

۱۹۰

۱۴۱۴۲

سینه پنهان و بیکیافت که گویا به بلندی میزد و در حالت التفات به پنهان التفات می
 و روایتی از علی رضی الله عنه است که گفت حضرت سالت علیه الصلوة والسلام
 اندر من بود و چشم و یا چو سبیدی چشم اوخت میاده و سفید و زیار بر روی بود
 و سودا پخته او نوم و در و شهادت مبارک بزرگ و از سینه تا ناف همچون خطی از روی
 عرق او چون مروارید در میان بود و روایتی دیگر از علی رضی الله تعالی عنه است که گفت
 چون با قوم رفتی در میان ایشان میرفت و فرق مبارک او بغایت تمام مدور و در
 سینه چنان میرفت که گویا از بالا بر زیر میرفت و عرق در روی مبارک او نازل بود و در
 مبارک او طم زبایت نبود و در روی هیچ نقصان و عیب گسندیده و در منور بود و در
 چشم بود و استخوان بزرگ داشت و در میان شانه او مهر نبوت بود و او خاتم
 سیدان بود و علیه السلام است سخاوت از همه خلائق پیش داشت و فرائض و اوقات
 القول بود و غایب نمیکردی و از من خوش صحبت بودی و هر کس که او را ندیده بود و در
 اول ملاقات به بی نیتی و چون محالطت با وی کردی او را دوست داشتی
 و در هیچ وقت و زمان مثل حضرت سالت علیه الصلوة والسلام ندیدم و روایتی
 دیگر است که علی رضی الله عنه با عرابی میگفت که خوب نظر در روی مبارک او کردی تو
 او را نشانی نه ای که نامطبیع و نه کوتاه فاشتر و نه بین خلائق بود و نه بی نیکی
 و نه در میان بی نیکی میگردان عباس رضی الله عنه است که گفت که من او را چنان
 دیدم که گفتم که خوبتر از منوی مبارک که من دیدم از منوی مبارک او دیدم

که در میان مبارک چنان نور و روشن بود
 که حالت چنان بود که نور از او میخیزد

بهر دو نوشته از در بی و زیبا ترین ربه بود عید الله از حق دوست کند که بنده
 ذکر لیس یا در بی سخن پفایده کمفتی و نماز در از کردی و خطبه کوتا
 و پیوزان بیفت تا کار ایشان ساختی و سنگت و فقر نمودی و در
 رسالت علیه الصلوٰه والسلام آمده که شرم بسیار داشت به فریاد دل و دریم بود
 و هنگام گریان بودی امید واری به نیت عزت و آشی بریم اوقات بود و منت نمی
 و همیشه ذکر حق تعالی کردی و درین عالی است و تا ربه بی از از خلق خوش و نور دیده عالم
 و عالمیان بود و فاعلم و مونس و نرم و گرم و سخا فوی او بود و حکیم و دانا و قایم با حق
 بودی و در طلبت شاق و طالب رضا حق و دانی بر عهد و عهت کنده بود و مصیبت را بهمان
 داستی و شوق را قطع کردی و در ایم در خشوع و انابت بودی و پسر ایم و زوره داستی و شما
 احیا کردی و مصطفی و زود یک بد بهار اغب در خیرات و بزرگ بهمت و در است
 احوال از بدی دور بودی و در خانه خون غریبان سپردی فقر را دوست داستی ساری
 و کافران است خوی او بود طیب و چهره کارترین صلا یق نبود دلیل و مانند کان صلاح
 بهر دو نوشته از در بی و زیبا ترین ربه بود عید الله از حق دوست کند که بنده
 ذکر لیس یا در بی سخن پفایده کمفتی و نماز در از کردی و خطبه کوتا
 و پیوزان بیفت تا کار ایشان ساختی و سنگت و فقر نمودی و در
 رسالت علیه الصلوٰه والسلام آمده که شرم بسیار داشت به فریاد دل و دریم بود
 و هنگام گریان بودی امید واری به نیت عزت و آشی بریم اوقات بود و منت نمی
 و همیشه ذکر حق تعالی کردی و درین عالی است و تا ربه بی از از خلق خوش و نور دیده عالم
 و عالمیان بود و فاعلم و مونس و نرم و گرم و سخا فوی او بود و حکیم و دانا و قایم با حق
 بودی و در طلبت شاق و طالب رضا حق و دانی بر عهد و عهت کنده بود و مصیبت را بهمان
 داستی و شوق را قطع کردی و در ایم در خشوع و انابت بودی و پسر ایم و زوره داستی و شما
 احیا کردی و مصطفی و زود یک بد بهار اغب در خیرات و بزرگ بهمت و در است
 احوال از بدی دور بودی و در خانه خون غریبان سپردی فقر را دوست داستی ساری
 و کافران است خوی او بود طیب و چهره کارترین صلا یق نبود دلیل و مانند کان صلاح
 بهر دو نوشته از در بی و زیبا ترین ربه بود عید الله از حق دوست کند که بنده

در وی بنویسید کس کفنی و دشنام ندای ایشان و حسن قبول و مبارک و فریب و روی
 بنور و مال حسن و نیکو و مانع خیر نشد و طمع بکس نداشت و کم گوی و کم خورد و بودنت
 کبکس نهادی و از اسل و حق و نلال وطن بخیل تمامی مبر بود و بدنت کس نکردی و افتخار
 نیاوردی و خوی بد در وی نبود و صلوة احد علیه الاولین مبعوثا و رکعاته علیه ^{السلام}
 موردنا صفت خاتم نبوت حضرت سالت علیه الصلوة والسلام ثابت بن زید و حنی
 روایت کند که خانم حضرت سالت بر علیه الصلوة والسلام و گفت یا رسول الله خواجه
 زاده نزد ناگرت و دست مبارک بر برهنه نهاد و دعا برکت فرمود و مژگند و آب و منو
 او را بیا شامیدم و در قیاسم و از پس لبست او خاتم نبوت را دیدم مقدار جزو بزرگ
 که در پرده و حجاب و روس باشد چون مایه سیج بود جابرین همه در هیچ مسلم روایت که در ^{مسان}
 گفت مبارک حضرت سالت علیه الصلوة والسلام دیدم که خاتم نبوت مقدار بزرگ کسرت
 بر آید و سخن بود و عدا بد و رخصی هم در هیچ مسلم روایت کن که حضرت سالت علیه الصلوة ^{السلام}
 بر ختم باو بی طعام خورد و آب شامیدم و در کنایت گفت او خاتم نبوت دیدم که بر آید بود
 و خانه های سیاه بران بود و پشت سیب و خناب حضرت سالت علیه الصلوة والسلام
 فتاده گفت از آنش سوال کردم که حضرت سالت علیه الصلوة والسلام بر کز خناب فرمود
 گفت عروسی مبارک او بان مدرنید که خناب کند آنکس موی سفید در جواب
 روی مبارک او پس نه اما حضرت ابو بکر رضی الله عنه بنا و کم خناب میکرد
 و دیگر آنکه که بر بر و ناسن مبارک او زنده از چهارده موی سپید شمر دم و ابو هریره

رضی الله عنه و آیت کن شخصی آمد و گفت یا رسول الله و خراج و من میگویم مرا در میان آنست
 خبری ندادم اما خود آقا روزه فرستد راجح و خوب پاره بپارد و وقت نماز است و این که
 من در عرف کرده باشم و او همچنان کرد و حضرت رسالت علیه السلام با آن بود و این که
 بازوی خود میرخت تا به در قاروره ببرد و بوی داد و گفت ما و خمر کو کرد و در این
 را در قاروره میکند و بر خود میمال چون طست میکرد و اهل مدینه بوی آن طست می
 و خانه او را بسیت المطیبین میگفتند و چندان خیر و برکت در آن خانه پدید آمد که نایاب نیست
 و تاریخ کبریا از جابر روایت کرده حضرت رسالت علیه السلام در وقت که میخواست
 بوی طست او میبخت و نیست در زمانی که قضا حاجت کردی و برین شوشی و
 غایط او را فرو میرد و بوی خوش از آن برین میاید صفت حسن خلق حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم انس روایت کند که در سال در محفل حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 خدمت کردم و نه هر چه او میخواست چنان کردم که هر که من نخواست و که چرا چنین کردی و آن
 شکری عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگز نفس بگرفت و نفس
 گفتن و یار آن افضی و او تن و نفس ندادی و در بازار آواز زد استی و برای ندی یکی
 کردی و دست مبارک خود بر ضرب کمری الا در راه حق و سبج خادم و سبج
 را هرگز نرفتی صفت تواضع حضرت رسالت علیه السلام و پسندم آنست که
 در راهی از راهان مدینه رفتی بر رسول الله و پیوسته میگفت یا رسول الله
 ما تو حاجت نمود و در هر یک از این شستن تا ما تو بشویم ما و بوی شست و دست

در این روز و شب
 در این روز و شب

بگذار و گویند که از اهل مدینه دست مبارک او میگرفت و به کعبه میبرد و
 ویم که در آنست بر چار برهنه را کب مشیت و دعوت مملوک را اجابت می کرد و
 بفرستادن است و باب میزت و در آنجا چیزی میخورد و میفرمود که اگر مرا کبرای خود
 آید و من میگویم و اگر اجابت کو سفندی یعنی اگر با یکدیگر کو سفندی دعوت کت قبول کنم من
 نیستند قبول کنم و او را دعوت بنان جون و پند کند میگرداند اجابت میکرد و در دست
 کرده اند که حضرت خدمت خانه میکرد و کو سفندی را میدوشتید و حاکم از قلم پاک میکرد و تو
 بر آن میزد و نقل میداد و بجای میرفت و او را از انومی است و علف میداد و
 با خادم طعام میخورد و او خمیر میکرد و دست از بازار بر میداشت و خانه میرد از عالی سوال
 کرد و با یک حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ والسلام در خانه جردی گفت حاکم و ختی و نقل از
 ردی و نقل از حاکم و ردی و کو سفندی را میدوشتید و خدمت خود کردی و آدمی از او
 بود و حاکم عمل که یکی از شما با او در خانه میسند او میکرد و قیاس برین عبد الله است میسند که از آن
 زمان که مسلمان شدند سفر علی الصلوٰۃ والسلام هرگز مرا از و خول منع نکرد و هرگز مرا ندیدی
 الا که تسمه فرمودی و با اصحاب و اطفال مرا میگرد و در میان حکایت و تسمه میکرد
 و طهلان را در کن میگرفت و هر کدام از آنرا در بند و سیر میکرد و او را بخواند ندی
 اجابت نمودی و اقصای مدینه بیست و پنج روز آن رفتی و قدر قبول میکرد و شخصی
 دست مبارک من است رسالت علیه الصلوٰۃ والسلام را گرفت و در دست وی
 آثار منقبت بدیده مرز و این از دست کنت علی بن ابی طالب میگردد حضرت رسول و
 بگوید

عبدالله

رضی الله تعالی عنها

بموسد الشرفی صدرت منینج کس با حضرت یالس علی الصلوٰۃ علیہ و آله و سلم
 کہوا الا کہ چنان عمل فرمودی کہ ایشان مشورت تمام کردی و باز کردیدی و چنان کہ
 و نہ گرفت الا کہ چنان فرمودی کہ اکس اور ار کار کردی و ہرگز اور نہ بدست
 برہنشین خود قدم نہ رست و صفحہ سلام اول و کردی و ہرگز پیش اصحاب پای دراز
 نکردی و عابی کہیں تنگ نکردی و ہرگز پیش وی رفتی اور اگر اہم دشتی و وقت بودی خود
 می انداخت اکس اربان می نشاند یکہ سبالہ میفرمود تا اور ابجائی خود نشاندی و اصحاب
 را کہیت می نمود و شاہزادہ بہرین القاب میخواند و قطع سخن سح قابل نکردی تا سخن تمام نکردی
 تا سخن تمام نکردی و در دست کردہ انکہ کہ پس وی رفتی و او در نماز بودی التبتہ نماز کردی
 تا حاجت او بکارزدی بار نماز کردن رفتی و طیبت و شیم از ہمہ بہتر کردی الا در زمانیکہ و غافل
 میشد یا آنکہ غفلت و خطبہ فرمودی بود و تو کہ فرس و تا کہ سفیدی قیج گفت یک گفت مزین کہیم
 و دیگری گفت مزین کہیم و دیگری گفت مزین کہیم و دیگری گفت مزین کہیم و حضرت
 رسالت علیہ السلام گفت مزین کہیم و حضرت رسالت علیہ السلام گفت مزین کہیم و حضرت
 مابہر تقدیر رسانیم فرمود کہ سیدان کہ شدہ امکن الماق و غنائہ بند کہ با ہمہ خود باشد
 و ایشان در کار باشند و او موصوف بود کہ این سیدان نہ بر خاست و بہر جمع کرد
 سخاوت کردن حضرت رسالت بنا و ہمہ علیہ السلام جابر رضی اللہ عنہ وایت کند کہ
 بسبب طلبی حضرت رسالت علیہ السلام ہمہ نمیکردند الا کہ سید او و متبعان و یاران
 رضی اللہ عنہم و سبب آنکہ کہ بر صلی علیہ علیہ السلام سخاوت از ہمہ بہتر داشت و از

یحیی بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد بنهار رمضان با جبرئیل بن قریب میخواند و در آن
 حال از یاد خود سوختی تر بود و انس رضی الله تعالی عنه روایت میکند که شخصی بحضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد و او را پنداشت که گویند آن بد او که میان دو کوه پر شده و گویند آن بد او که
 تا بوم خود رسید گفت ای قوم مسلمان شوید که محمد عطا می دهد که خوف فقر نیاید صفت حدیث
 حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم از دستان بکر حیا پیشرو استی و چون خبر را اگر میت میداشت در روی منور او
 می نشست خیم انس رضی الله عنه روایت کند که شخصی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و زبانی در
 روی بود و هیچ لغز نبود که هر چه مشکو بود در برابر شخص نمیکفت و چون شخص بیرون رفت
 گفت بگویند تا این زنگ از خود بشوید و یا برگرد روایت کرده اند که از غایت کرده اند که از
 زغایت خیار کسی نمی گزید و چون ضرورتی شخصی بآب می گفت که کسی را از آن گرفتار است آید
 بکنایت فرمودی که عایشه رضی الله تعالی عنها گفت هرگز عورت رسول صلی الله علیه و سلم را ندیدیم
 صفت شجاعت حضرت صلی الله علیه و سلم را که ابن عباس رضی الله عنه روایت کند که در غزاه
 خبک سخت میشد بانه در رسول صلی الله علیه و سلم میزدیم و شجاعتی را کسی بود که در بیلوی حضرت
 رسالت خبک میکرد و رضی الله عنه روایت کند که چون خبک سخت میشد و لشکر در جهنم می
 پناه میبردند رسالت علیه الصلوة والسلام میزدیم و بچاکه ام از آن حضرت شمع تر میزدیم
 انس روایت میکند که نزد رسول الله علیه و سلم نیکوترین شجاعت را و خیر ترین خلاق بود این
 خضر الله عنهار و است کند که چنان از دشمنی تر و دیر تر و در ارضی تر از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

ندیم طرف چنانی روی کند که حضرت سالت علیه الصلوة والسلام هیچ شکری نرسید الا
 که او پیش روی صفت نور وجه حضرت سالت علیه الصلوة والسلام عایشه گفت که از
 بنت رواحه سوزنی ببارت سنده بودم تا جامه بخرم علیه الصلوة والسلام خیاط کنم سوزن کم
 و چراغ فرو نشنت بعد از آن حضرت سالت صلی الله علیه وسلم بر آمد و خانه از شعله نور
 او چنان روشن شد که سوزن را باقم و تنگیم انحضرت فرمودند که بچه خندیدی صورت
 حال کنم پس آواز بلند بعالیه گفت الویل غم الویل بر آن کس که روز قیامت روی مرانه بند
 عایشه گفت یا رسول الله او کلام باشد فرمود که بخیل گفت بخیل کیست فرمود آنکس که نام
 مرا نشنود و صلوة بر من نهد صفت تبسم فرمودن انحضرت علیه الصلوة والسلام حنظل بن
 که لهوات وی ظاهر میشد و ایم تبسم فرمودی عبد الله بن عمارت گفت پیغمبر علیه الصلوة
 از آن کس تبسم پس فرمودی صفت دعا حضرت سالت صلی الله علیه وسلم خارجتی زید بنی
 عزرو است کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون در مجلس می نشست و قار از همه پس
 و تلمیذها وی پوشیده بودی صفت نشستن حضرت سالت پیاه علیه الصلوة والسلام
 عصم ابو عبید جذری روی پست کند که بهترین صفت نشستن حضرت سالت علیه الصلوة والسلام بود که
 اختیار کردی صفت زخم حضرت سالت صلی الله علیه وسلم و اعراض فرمودن او از دنیا و
 تصرف نمودن در آن با آنکه مجموع خزان دنیا را برای عرض کردن قبول نکرد و تا غایتی که
 چون وفات میکرد زره او پیش میزدی بنفقه عیال میزد بود فرمودی ما را کافی است
 و همیشه فرمودی که اسی زرق محمد و آل محمد از قوت کدوان اینی زاده از قوت بنحو اجماع عایشه

تم الی

حادث

علیه الصلوة والسلام

غنم روایت یک نفر بنوعی علی بن ابی طالب و سلم که در روز سوآلی از زمان پیشه تا زمانیکه وفات کرد
 و روایتی دیگر است که از زمان جوسه روز سوآلی سپید شد و اگر خواستی چنان دنیا بوی داد
 که کسین خاطر نمی آید و روایتی دیگر است که حضرت سالت علی بن ابی طالب و سلم در مسامت بود
 هرگز آل او از زمان که م سپید شد عایشه رضی الله عنها روایت کند که از بنوعی علی بن ابی طالب و سلم
 هیچ درم و دینار و اشتر و کوفه نماند و در روایت ابن عباس است که هیچ تر که نماند و
 الاصلاح بپشت زدن که وقت مسلمان کرد عایشه روایت کند که چون حضرت سالت علی بن ابی طالب
 وفات کرد در خانه من چندان طعام نبود که جانوری بخورد الا قدری جو که در دست رنجینه بود و حضرت
 رسالت علی بن ابی طالب و سلم فرمود که حضرت حق عز و جلال فرموده که اگر میخواهی زود خانه مگر را
 پر از کنم گویم لایق است یک روز که سکنی میخواهم دیگر و سیری تا در روز که سکنی بفرغ طلب کنم و در روز
 سیری شکر و حمد بگویم و در حدیث آمده که جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تعالی ترا سلام میرساند
 و میخواهد اگر خواهی که اوها بزر و نقره بهر کی باشی با تو باشند رفانی با خود فرود رفت و فرمود
 یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و مال اگر کسی است که مال ندارد و کسی دنیا از دنیا کن
 که عقل ندارد جبرئیل گفت حق عرشانه ترا برین قول ثابت و محکم دارد و عایشه رضی الله عنها
 روایت کند که ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بودیم نمایه پیشه کرد و در زمانه
 ما نیست و بغیر از فرما و آب هیچ دیگر نداریم این یاس رضی الله عنها روایت کند که
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من خورشید سوآلی در کسنگی با او خورشید بود و طعام شب
 نمی یافت عایشه گفت که زارش نماند بنوعی علی بن ابی طالب و سلم از پیشه تا بود و سوآلی از پیشه

بود و حضرت دست کند که فراموش خوابی و پیروز خانه روی بلاسی بود و دولامی آن خیمه در برین
 می خسیدیم شبی چار تا بگردیم چون بامداد کرد و فرمود که دوش با قرآن شب بخوان و در آن وقت
 بود فرمود و بچنان کند که پیش ازین بود که زنی دوش مرا از نماز شبستان در وقت خواب بیدار
 که میان این از بزرگ بختی کرده بودند خواب میکرد و از آن در پیروی مبارک (در آن وقت)
 رضی الله تعالی عنهما روایت کند که هرگز شکم مبارک او را طعام بر پشت و شکم کس نکرد و منفرد
 از غنا و شتر می داشت و فروردی که در کسکی میکرد رانده و در شب هیچ نمی یافت و آن
 شب در کسکی نذر میکرد و روزه ترک نمیکرد و اگر خواستی بکنج و بخت روی زمین بوی دای
 و انبساط زحم بر وی میکردیم و دست در شکم می کرد و می خد و تقسم می نهاد و با دیگرانی
 قبول نمی کرد که تر کفایت کند و تفاوت کند می نمود با عایشه را با دینا که کار برادران نه که
 پیروزان مرسل بودند بر بختی از این خبر کرده اند و بخدا رسیدند و انبساط برادران را رقیه جای داد و
 خواب جزیل ایشان از زانی فرمود و مرا شرم می آید که اگر در دنیا معیشتی بیام خود را در خواب
 قاصر باشم و مرا هیچ حیوان خوش نمی آید که به برادران خود ملحق مشوم غارت گشت
 بعد از آن ربابه از یکماه گذشته که قاتل صلا الله علیه و سلم وفات کرد و صفت طعام خود
 رسول صلی الله علیه و سلم هر چه جلال بود با اهل و تبع خود و هر کس که از مسلمانان که او را دوست
 میکردند میخورد و چون میمان بوی رسیدی بادی چهری خوروی و تپش بستی بادی
 بر طعام خوبان شبی که در نماز بودی را تو بر سر او نشاندی و قدم بر پنداری و میفرمود
 که مباد ام و طعام چنین نبکمان خورم و خوبان پیش من هیچ دشمنانست طعام بخورم تا از دنیا

متغایرت که در چنین بود و از پیش خود خوردی و در انگشت ابهام و سببه و وسطی طعام بردستی
 و قاعه بودی و انگشت دیگر بند بودی و به یکف خوردی و بعد انگشت پنجم و دو سببه بود که
 شیطانی از بهر آنکه در خوردن و نه چنین میخورد و آب از قح و دلو و کوزه و خیک در دهن می
 می زاشید و در چنان خیک و نماند کرد و میفرمود که از این کوزه میشود و بسیار بودی که
 رجائی از خیک و سببه و مظهر آب آشامیدی و در حالت شرب سه بار بسم الله
 و سه بار الحمد بعد و هر شرب یک نفثه و نفثه در طرف کفشی و چون خواستی که نفس کشیدی
 طرف اردمان دور کردی و وقت بودی که یک نفس با شامیدی و صفت نظر کردن
 حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم در آینه نگاه میکرد و موی مبارک خود را گرد و نشانی
 میزد و گاه بودی که آینه در میان نبود و نظر در آب حافی میکرد و موی ریهت میکرد
 و اصحاب درین باب سخن گفتند و فرمودند که خدا تعالی دوست میدارد که شخصی چون بید
 برادر رود و ساز بخزند و در نشیمن حصین قایمی جمع سید عبدالاول که در می نشین
 متعزین بن معتبر است چنین آید که عادت کریه آن بود و طعامی که حاضر گشتی آنرا در
 نکردی و در طلب معفو و تکلف ننمودی و چون طعام پاک حاضر شدی الله از آن تامل
 و نمودی و هر طعام را عیب نکردی و اگر خراشی تناول کردی و اگر نه ترک کردی
 و صلواتی بر او فرستادستی و هر روز یک قنصل باب آینه تناول نمودی
 و از آن میرزای تارستانا عالت شدی آغاه آن چون قدری بهرانی خودی به
 به دنیایا بست خوردی و بر آن التفاکردی و ثابت شده که آنحضرت کوشش کنی
 میزبان غرض

و گوشت و گوشت مرغ اکین و گوشت جباری و گوشت خرگوش و گوشت گاو
و خرمای زرد خرمای خشک و شیر خالص و شیر کنیه آب و نان یا بخار و نان برشته و نان پخته
و پنیر و زرد و نان باریت و خرما با مسکه و خرما با خرزهره اتی مجموع است که آید از دل
و نمودی و چهل از طبیات هر چه حاضرندی رقان نکردی و گاه اگر شکمی شکم نکرده
و گاه نه ماه گذشته که در خانه وی آتش تنفوسی و طعام بر زمین بطراوی بخواند و ترغیب بدوی
و انکشت خوردی و هرگز تنها نخوردی و جمع کردی میان لبن و سبک و لبن خام و لبن پخته
دو غذا اگر کم و غذا اندر دو غذا و طرح و دو قاقص مهمل و نه میان دغلیط و دو مرغی و نه
و مختلف چون قاقص و مهمل و غلیط و قرین و مشوی و مطبوخ و قدید و تازه و شر و گوشت
و طعام سنت گرم نخوردی و طعام شبانه نخوردی و خرما و بارغن و طرب باقی خوردی
و آب فراموشی به شام و غسل از همه شیرینی فضل دادی و آب سرد را دوست
داشتی و دورا نا آب نفس کردی و فرمودی و نفس کردن در انا آب فایده است
و آن است که ایراب میشود اگر از پیشنه و شفا دهند است می باید در ظروفی
که در آن در است و بامی افتد و آنچه باقی ماندی سرش یک نشسته بودنی کاهی بنمایی
دادی و گاه فرمودی که بریزند و میفرمود که دهان آنها بندید و پوشید که در رهبر
نبشی است که بی روی در ظرفی است که این روز است می افتد و خرما و آب
میگردند و یک شب و یک شب و یک شب میکنند از آن می کنند و بعد از آن
از طعام ایشان پسندید و گیرنده طعام نخوردی و ناراضا بخورند و بعد از آن

و در آن شب آنشامیدی و سایه خوردن آب منع فرمودی و یک بر خود استاده
 و میخوردی و میخوردی و میخوردی و بعضی گویند بیان جوهر زرد است و بعضی گویند
 بنار زردی بود و بنار زردی خوردن کسی اودای که در طریقت دست راست بودی که
 بر او زندی و اکثر عابد حضرت سید کمرست بودی و از آن صحابه نیز و گاه ششمین
 بودی و گاه کتان و آنچه میرسدی بی تکلف بر آن گفتا کردی و قباد پیر این وزیر عابد وردا
 و گاه بی عماره اعذبه فرو گذارستی میان دوشانه و عماره ای بی عذبه بودی و گاه بی تحت ایمنک
 بر زدی و عابد نورانی می کردی و گفته اند که گفتی که تو فی نه القیصر ام الروداد و العماره سالک
 خیر و خیر ماضع له و اعوذ بک من شره و شر ماضع له و ایتدا و پسیدن از طریقت راست
 کردی و ستمین است اول پوشیدی و در دینی دوست داشتی و عابد فاخر اگر از برای تحمل
 اطاعت حق بودی و او استی و اگر از برای بیک بودی منع کردی و زجر فرمودی و وعید کردی
 کرده حق تعالی بوی نظر کند و در هر روز اگر استی و آفاق و انحرافت گاهی عماره یکبار
 پوشیدی و گاه با کلاه و کلاه بی عماره و عذبه عماره اکثر فرو گذارستی و بعضی حاویست آمده که
 آتش کرد و خواب دید که حضرت عزت جل و علا فرمود یا محمد فیم تحقیق الملائه الا علی
 لا ادری فوضع کف علی کتفی فقلت یا بنی السار و الارض صباح انشب عذبه بر این الکلیفین کبر است
 و ستمین بر این نایب کافیه دست بودی و پیر این را دوست داشتی و گاه بی عماره حر او بودی
 و طریقت بیت است از دو چایه و چایه شرح را نمی کردی اگر نه خالص بودی اما علم را
 شرح بودی و تجویز کردی بیکایه و پوشیدی و پوشیدی که اطراف آن بسط و بیست و نه

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره یوسف

پوشید و او را میزد و میزد و در کثرت گاه در دست است بود
 چپ داشت آنترین برین بریت بود محمد رسول الله و تنی و تنی
 در دست رجا و علی و سلم ضد و قبح بود که در وی آینه و شانه
 بود و بودی و فراتر نخرت از پوست بود و خوش
 یکایک و شست و بیهوده همگرم کرده و دند و حلقه داشت که بآن او را
 خورده و نصف مد بزرگ و قدحی بگرد و او را بآن میخواندند و یک و یک
 سکه بود که او را شنب میخواندند و یک کافه از برنج بود که در آن و کتم در آن و شنبی
 است حرارت بر بر مبارک نهادی و یکقدح از شنبه بود و یک کاس سیاه داشت
 کبکس و ادام سارم رضی الله عنهما برسد کاس سیاه بگردی فرمود یکی بخشیدم گفت هرگز
 در چشمم از آن خوبتر خبری نیامد که روی سفید نورانی تو از آن کاس شنب رنگ طلوع
 کردی و حسن جمال باکمال یکی نیز میفرمودی و یکدست سیاه داشت و بر اسباب کفشی
 به امیر المومنین علی بخشید چون امیر المومنین بآن دست رسیدا شدی فرمودی انا کم علی فی
 السحاب و آنحضرت را دو جامه خاص برای جمعه بودی و را و جامهها که هر روز پوشیدی
 و میزدی بود که دست در وی مبارک به بآن مسک کردی و آنحضرت عملی مد علیه السلام
 شمع و شکر کرده اما بعد نبوت خردین غالب فرمود ختنه بود اما بقی حیرت نمیداد
 نبوت مرکب فرود ختن شده و بر اجابت و در وی بر حیرت نمیداد
 غالب بود از ایجا بر شنب است ختنه بر رویا و ختنه بود و ختنه

در یک کاس سیاه و شنبی بود
 در آنجا شنبه بود و یک کاس
 سیاه بود و در آنجا شنبه بود

بود و بقیه فتنه بود و با یک نگرش کردی و کسی او کیل خود را نخواست و ناچار خود را
 و کسی که بپشت او میقتل کردی و یک ن فرستادی و گاه عوس بدیه کردی و گاه کسی
 قتل را نخواست و با او به فرمودی و قرص بر این کردی و استعانت فرمودی و خود
 شفاعت کردی یک جهت معیشت که عاشق زن خود بود و بریره نام بعد عشق بر بریره ارد
 جدا نموده بود و او در عشق تیسخت و او در کوه چای مدینه راز را میگرداشت و میشت
 آنحضرت شفاعت میفرمود که از دی حدان شود بریره گفت یا رسول الله این امر مشروط
 با بعضی شفاعت اگر محض شفاعتست قبول ندارم حضرت از وی را بخند و سرانگیزه شفاعت
 آنحضرت قبول کرده بچمل آن باشد که معیشت را رجولیت نموده باشد با بعضی امر از روی
 محفی باشد مثل حرام یا مجنون و بدخلق بوده پس اگر شفاعت قبول کردی و فاداری
 با وی ممکن باشد خاطر مبارک از زده نشود پس اولی آن دید که مرتبه اول قطع او کند و
 در معنی بیان عدد بود و ترک قبول شفاعت و سوگند بخداستعالی خوروی و گاه در پیش
 کردی و گاه کفارت دادی و آن کار کردی و فرمودی اگر را بری سوگند خورم و ترک
 پس سوگند اصل باشد کفارت دهم و آن کار کنم و مزاح کردی اما خرق نبودی بلال را و بود
 مالتت خالک سنگ یعنی خواهر حال تو را به باشد و توزیه کردی خبا که غم جای کردی
 خبر راه های دیگر رسیدی و مرغی انجا رسیدی و توزیه در امور جدا بسیار فرمودی
 و شوق تیر و تیرای با بیهوش کردی و با زبان پوه و سکن و ضعیفان همراه شدی
 و مهم ایشان قنایت کردی و به نگرش پیوستندی مطابق او و با یک ن مسافرت کردی

جبران

فرستاد

و بعد رخت نمودی بپنج حوز ایدست خود بوند زوی و در حایر بر سبب ...
 و خانه ایدست خود باره زوی و کو بپند زوشیدی و حایر حوز ...
 را بنفشه بخت خدمت کردی و در بنا مسجد با علمه موافقت نمودی ...
 بقیافت آوردی و در امر مسکن خندان اتفاقات نمودی و معایر ...
 که عمر سفرند از ابرم خانه را به ان اتفاق کردی که دفع و برود شود و از تشویش و واب ...
 باشد و ستر از چشم مردم حاصل شود و خانه را بلند و بیخ نیک و اول شب در خواب ...
 شدی و در نصف آن بیدار شدی و سواک کردی و وضو ساختی و تجمید کر زدی و لایزال ...
 بود که حقانی مشغول بودی تا جثمان بخواب شدی و گاه سر بالشی نهادی و گاه بر ساعد ...
 خود نهادی و از انصاری خیر سلف بریده بود و انصاری مطالبه کرد و فرمود چیزی حاضریت ...
 انصاری خواست تا سخن گوید فرمود زبان نکند اگر بگوئی الا بخیر جیل صاع حق او را داد و اجل ...
 صاع دیگر انعام روزی غیری آمد و تقاضا کرد و سبب نمود ابر المومنین عمر خواست که نادید که فرمود ...
 که جای انت که مرا بوفاداد ادا حق او امر کنی و او را بصر نادید و زجر مبنی نداد و بودی ...
 باید و تقاضا کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود اجل و بن نور بریده هر کن بود ...
 گفت شبانی علیه طلب اید و عده بدر فروع بیاید و اید و سبب نمود و خواست تا ...
 کند حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را تسکین فرمود و بحکم و عقود دعوت کرد و بودی ...
 گفت مجمع علامات نبوت دیده بودم که باقی بود و ان اتفاق افتاد و بر جمیع ...
 این را نایت کند و عقود افراید میخواستم که این علامت تجربه کنم نمون شد که روزی

این ثابت بستان شد و حضرت صلی الله علیه و سلم جان راه رفتی گویا کسی از غریبی نزد او
 و آن روش را بر آن صاحب بهمانست و در رفتن همه وقار و سکینه بود و کسی هون که
 در آید و بعد از آن این میشود علی الارض هونا آمده همس معنی در رد یعنی مستی نه بکثرانه تجربه
 بودی است و تاوست بلکه مستی معتدل بودی و در راه رفتن از خجالت پیشی کردی و نه هوس
 و عواطفی که در سفر اغلب اخرا مادی تا صفت القوت دادی و مانند کان را سوار
 کردی و گاهی کسی را روایت خود ساختی و کلام حضرت فضل در روشن بودن بر دست گفتی
 و نه شکسته بل کلامی که گفته اند فرموده می تواند گرفت و گاهی لفظ مکرر را دو بار و سه بار
 اعاده فرمودی تا سماعان یاد گیرند و سخن گفتی الا وقت ضرورت و اکثر سخن جوامع
 الحکم بودی و هرگز سخن گفتی و خنده بسیار نکردی و خنده آنحضرت ششم بودی و غایت خنده
 آن بودی که فواجزوی ظاهر شدی و گریه حضرت بهم خنده معتدل بود و اشک روان شدی
 و از شنیدن مبالغه آواز شنیده شدی همچو آواز و یک که التماس باشد و گاهی که استماع
 قرآن بودی و گاه از خوف حق سجده و گاه جهت شفقت برست و گاه برای میت بودی
 و روز نماز تجدید بسیار گیتی و چون بر قومی تاختی منظر شدی اگر آواز ناکه را شنیدی خست
 یا نکردی و گاه در دشمن نشینان رازی و گاه در روز راحه کردی و سفر در شبینه دوست داشتی
 و میفرمود بهترین امور مسلمانی اطعام الطعام و افش السلام است به بکار دانشنا و آنحضرت
 بر اطعام و بر ران و سکینه و نیکو است بر نشان سلام می کرد و میفرمود و گوید بزرگ گذرد
 رفته و سوار بر پیاده و جمیع قایل بر کینه سلام کنند و چون برابر باشند هر یک را ابتداء

که کذب. اما این یکی و بد آنکه طب نبوی با طب اهل نبیست نه از رویه طب نبوی مستفاد
 قطعا از رویه اهل نبیست و از کمال عقل طب حکما مبنی بر حدت و ظن و تجربه است
 و بهر حال طب نبوی خود از نقصان ایمان نیست و هر که از اصدق نقلی کند البته شافع
 نمیشود و نه از این میباشند مفسدات معلمان را و وبالست حرمتاب را و علاج و با و طاعون
 نیز نبوی و اگر بپایند که در زمینی این بلاد فرو آمده است در آن زمین مروید و در آن قرار
 میکنند زیرا که در آمدن در آن زمین القای نفس تشکله است و این منی شرع و عقل است
 و نهی خروج از آن زمین را دو وجه گفته اند یکی آنکه محل نفس است بر توکل و اعتماد کلی رقی
 و صبر رضا بقضا دوم آنکه اطبک گویند در و با و حبست که اخرا از کند از حرکت و ریاضت
 تا فضلات رویه از قعر بدن بخشد و بیجان اختلاط نشود و در سفر البته ریاضتی و حرکتی لازم
 نباشد بخوف بیجان خلط جو شدن فضلات رویه باشد از بخت از خروج و حرکت
 منع مرمود مطلقا لبها و شفاه و میفرمودند شفا در سه چهره است شربت از غسل و بریدن از
 نچمه و دواع کردن با تشاماس است خود را از دواع نهی میکنم و علما میگویند درین سه شیوه
 بمعالج جمیع امراض است جدا امراض مریست یا صفرائی یا بلغمی یا سودائی اگر دوسوی است
 علاج آن با خراج غنست و اگر آن قسم دیگر است علاج آن اسهال و قسبل تنه
 و بنود منهلالت و بجز رفد حجامت و تنیه مرمود و چون طبیت عاجز آید آخرالکدوا
 که درین بویه حضرت رحمت کرد و وصاع طعام اعربت داد و سادات
 در این تا بتری از حسمه را که گفته اند فرموده در شب معراج بر هر که یکبار

که گفتم گفت ما میسر شک بالجامنت و یکبار در اهرام بسبب قنوشن...
 نند است اما وقت ضرورت دواع میفرمود و میزدین معاذرا کل زخم زوده را دواع فرمود
 و چون درم کرد و دیگر دواع فرمود و نهی بر دم اولویت محو است...
 رقی الفنا نه فرمود و نه کوسبند بکند زنده به بخش کند هر روز یک...
 است که این مرض ازاده غلیظ لرح پیدا شود یا از ریس و در نه صفت انفران...
 به سبب موده حرارت را فیج می بخشد و هم نمکین و سبب طوبت و نیت بلین نمکین و نیت
 را دفع میگرداند و خشکی دواع را به اشیا و مرطب طفن علاج فرمودی اسما بنت عیسی
 را بر سید حبت اسهال چه دار و میخورند گفت شرم فرمود عا رها را اسهال را با کبر...
 اگر در چربی شفا از نوت بودی و رینا بودی و کاهی معالجت بقی فرمودی و قی از حلا...
 جنبه است بعضی فضلات ردیه را از بدن به پنج طریق دفع توان کرد اسهال و قی و خراج
 دم و اسقاط و حمام و مراد از حمام اخراج عرق است از تن و بعضی و به پنج طریق تست...
 و از کسی که طبابت کردی و علم طب ندانستی یقین می نمودی و علم را خلاص نیست و هر که
 بنادالی طبابت کند و بعضی را هلاک کند و روی همان لازم آید و اگر دو طبیب بودی
 با علم را طبابت فرمودی و است را از معاشرت و صاحب است را باب امراض
 مستعدیه بر پیر فرمودی و حدیث فرما المجرم کم التوفیر الا سده صحیح نیست و در سبب
 مجرومی بجهت سبب آمد و در مجلس مردم کثیر بود و پادشاه فرمود انا قد بانها کس فاجب...
 سبب توفیق کردیم از هاجنا باز کرد و در سببش و کبر سبب است و این با مجر و سبب...

که فاضل است نیز باید و نیز باشد و در بعضی احوال است آمده است که آنرا در باب خود
 در دست می‌گیرد و خویش را داده و گفت بسم الله تعالی و توکل علیهِ و نیز حدیث
 لا اله الا الله و لا اله الا الله پس این اجماع است و حدیث و در بودن از خود و نیز
 که نیز در بعضی احوال است که عمل این حدیث باید که که حضرت با خود طعام خورده
 بر پیشانی لایه‌ای و لایه‌ای اما حدیث احترام از ایشان محمول نیست که ماکه اگر کسی
 آن مرض را عدوی حق دانند و بعضی گویند که امر با احترام بطریق استیجاب است و ماکه با خود
 برای بیان گفت و بعضی گویند این خطاب عام نیست بلکه هر قومی را لایق و ی
 خطاب کرد کسی که قوت ایمان و ثبات توکل دارد و او را از مخالفت ایمان نمی
 نیست و ضعف را احترام از خود نمود و خود را محضت هر دو صورت را مبایستند تا مردم
 قومی بر طریق توکل افتد و ضعف بطریق حفظ و تجنب ملاحظه سخن آنکه حق تعالی قادر است
 را که بعضی امر از این صفت است و تقدی خلق کند و بعضی را نه و معنی حدیث لا عدوی
 و لا طایفه است که من بذات بی اذن حق تعالی و خلق حق تعالی و سر است مکن و اگر کسی
 اعتقاد داشته باشد که او را و لغو و با بعد منها اکنون بهتر است که انصافاً بقول او احوال
 آنرا و صلی الله علیه و سلم کلمات چند در فضیلت هم زبان او علیه و علی آله و صحبه و تبعه الصلوٰه و السلام
 ارا و نماید بکجه حدیث که قوله از خود در بعضی حدیث است و فضل آنجا احوالی که بقول او بهتر است
 حق تعالی را که در این حدیث است و حافظ نیز نقل نماید عن سلمان الفارسی رضی
 الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شاک الله فی خلقه فلیکن من خلقه
 و من شاک الله فی خلقه فلیکن من خلقه

فقلت واهي يا رسول الله قال ان تؤمن بالله واليوم الآخر وتكون
 والبيت بالموت والقدر خير وشدة حر النار في وان تدين الله
 وان محمد رسول الله وتقيم الصلوة بوضوء سابق لوقتها وتؤتي الزكاة وتؤتي
 وتخرج البيت ان كان لك مال سقطت عليه وتسلمني غنركم في الدنيا والآخرة
 في كل ليلة ولا تشرك بالله شيئ ولا تقن والدك ولا تأكل مال ايتام
 ولا تشرب الخمر ولا تزن ولا تخلف بالله كاذبا ولا تشهد شهادات زور
 ولا تعمل بالهوى ولا تعتب اخاك ولا تقذف المحصنة ولا تغفل اخاك المسلم
 ولا تعيب ولا تلمع اللاتئين ولا تغفل للمقيم فقير تريد لك عليه ولا تشرب الخمر
 ولا تمشي بالبنية بين الاخوان وتذكر ذنوبك على نعمته وتبصر على البلاء والمصيبة
 ولا تأمر من عتاب الله ولا تقطع اقربا بك وسلم ولا تقن احد من خلق الله
 ولا تشرب الخمر والبيج والسكر والتبذل ولا تدع حضور ائمة والعبدن واعلم ان ما ساكب لم
 يكن لحظك وما اخطاك لم يكن ليصيبك ولا تدع قراءة القرآن على كل حال
 رواه حافظ ابو العباس عبد الرحمن بن محمد بن اسحق بن مزه وحافظ ابو الحسن علي بن ابي
 القاسم بن بابويه الرازي في الاربعين وابن عساكر والرازي وفي اخره قلت يا رسول الله
 ما ثواب من حفظ هذه الاربعين قال خيرة الصدق الابي ووالله ما يوم القيمة وفضل الجنة معه
 واكثر من ريب ان ينمى كماله انصافا باحاديث عظام كمالها في الدنيا والآخرة كرامته
 خرجنا من ايماننا بالحكمة على الصلوة والسلام كما قال الله في سورة البقرة انما يريد الله ليجعل

قال خير من بعد الایة رب العرش الی شهادتین رضی الله تعالی عنه
 اعرض علی الموت
 تو به یک ایچو ترجمه است که هر یک عرض نمودم در موافقت حرب و موافقت
 طعن و ضرب پس از آنکه که عدو دین است بنفعی یا بکزیانی و از نجاست او باز
 بوزنده مانده که کشیدن یا که اگر در ان مقام کشته شوی بحیات جاودانی برسی
 و این حرب بجای و اگر باشد که جبار اگر بنفس بجفت اوست یا اضطرر خایچه خدا تعالی
 میفرماید ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله اموات بل احياء عند ربهم يرزقون فمن
 بآياتهم بعد فضلهم و يتبشرون بالدين لهم يحقوا بهم ان لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ان لكل نفس شهوة اذا عطيها ماتت فيها و غلبت اليها ترجمه است که نفس را
 از شهوت باز دارد که اگر عیان او بدست شهوت دهی و آنچه متقفی اوست و کند
 او نمی در آن تاوی نماید و پوسته روی بسوی او گرداند و بعد از آن تهذیب او متعذر
 گردد **از اکان المال عند من لا يفقه السلاح عند من لا يتعلم و ارأى عند من لا عقل**
منه فاعت الامور ترجمه است که چون خوارست نزد یک بخل و سلاح نزد یک جنای
صواب نزد یک متفقا باشد کار را ضایع گردد و ف و ما شایع شود **کثیر القول**
 یعنی بعضی بعضا و انما لک ما ادعی لک مالم یسک فی بیار کوی و ارموش کند بعضی را از بعضی
 و هر انچه تر است که آنچه نمیشنیده شود از تو ترجمه است که سخن بی بعضی را از اموش کند
 پس بگفت در آن باید کرد که سخن چنان گفته شود که شنوندگان را ملالت نیاید و بخواهند
 شنیدن و شنیده را عزیز دارند و بکار گیرند پس فایده سخن اینقدر بود و زیادت از این بسیار

من و هب حیاء و ثابت فیه تمیز است که
 هر که شرم او بود و دل او میر و مانع از غم گرم و محاسن شیم نداند **ان العمل کثیر**
انظر کیف تخرج بدستی که عمل بسیار است بلکه بگویند برون سویی **باید که آید از اندر اندر کند**
 و هر محل که غریب است **ان عمل و ادیت حساب و عقاب و در حدیث است**
 نباید و همچنین گاهی در کار است **در اعمال سلطان احوال دیوان** ای که خواهی هر عمل دیگر
 تا ز شاخ عمل و خوابی جمید **راه اندر شدن همی پنی** راه برون شدن بیاید
لکل شی شرف و شرف المودت تعجید یعنی هر خبر برای شرفی است و شرف
 نیکی رود کردن است **رجله است که شرف خبرات و عزت بارت رود و کز است**
 خبا که گفته آید **ان خیر لایو خیر و گفته اداها و اعجیده** هر جا که ممالک یزدان **گشت**
 موجود از کثیر و قلیل **است هر خبر اوردان شرفی** **شرف خبریت خبر تعقل**
یبتغی الرجل ان یکون فی اهله کابھی فاذا التمس معنده و صبر جلا یبتغی
 مردم که باشد در کسان خویش همچو کودکی **بچین خواسته شود** ای که نزدیک است **یا فرود**
 مردی **رجله است که مرد را بازیر دست** **خویش کودکی باید بود خوش حوی و تار و دو**
میوی لطف نازنده و خوشی را در پسر کار **عافل سازند اما چون زیروستان** **او را**
 گفته **انگاه مردمی خویش باید نمود و در ذائق مردمی باید فرود**
بایغیا لان خود چون کودک باشد **خبر بدیلف معاشرت** **خوب گفته در دنیا**
 مردی و مردمی خود بجای **نعمت**

سرور است که نه و انوقت که توشا و باشی ترجمه است که مردم را برنجاند و خسته نشود
 منجانب نباید شد و دست انتقام او نباید است چه عاقد را خود همان بند است
 که تراش و نان پنبه به بوی خوشم کردو ان برانی اندک صفا حب
 بران را نشاید اگر بده خدا در اصلاح و رزیده دوست دارم از آنکه
 پنبه مزاق و رزیده ترجمه است که مردم را در عمارت عالم و اصلاح امور نی آدم
 باید کوشید چه خدا و عزوجل بنده خویش را در اصلاح کوشیده پنبه تبار آنکه در فساد
 کوشیده پنبه العبدیت محافظه و دو الوفا بالعهد و الارضا بالموجود
 و البصر عن المغفور یعنی بنکی کا بهر شت حد است و نام نمودن بعد از و رضا داد
 به آنچه یافت و صبر کردن از آنچه کم کرده شود پس انچین بنده و مقام رستگاری و موضع گنج
 باشد **چهارم** انی احببت بقدری که احببت بحفظی هر آنی من مزد میطلبم ذکر کردن
 در قرآن چنانکه در میطلبم باید دانستن قرآن ترجمه است که ذی الموزین قرآن شکواید
 داشتی و با آنهم مهارت در مصحف خواندی با او در همین سخن گفتد فرمود که هر آنکه
 در قرآن همان ثواب امی دارم که از یاد داشتن قرآن
 لو کشف العطا لما آزدت یقیا اگر گشاده شود بختش میفراید
 و یقین هر ترجمه است که دنیا برای حجاب است از آنکه قیامت و احوال او را و ذوق
 احوال او را از پند بدین مذهب بند و اگر در دنیا بمبازیر پند بس علم او یقین شود و چون
 این حجاب کشف شود و آنچه بدو وعده و وعده است بدید آید علم النقیین عن النقیین کردو

سال نمود و حجم دانستم بهین آنچه که می باید که مجاری آب از میان
 آن سقایم نازا اما قوا انبوه مردمان غمگین اند چون بیدار گردند و
 است که مردمان در دنیا غافل باشند از کمالی و چون بیدار گردند و
 آتش را سودمند آرد مردمان غافلند از عقیقه هر کوی بختگان
 که میورزند جو میزند آنگهی دستر ما ملک امر دعوت قدر و هلاکت
 نشد مردی که شناخت قدر خویش بر خجسته است که هر که محل خود بداند و بر اندازد خویش کار کند
 او را هیچ خدمت نیفتد هر که مقدار خویش را شناخت از همه عاقلات این است
 از مضیق غرور پر و جیت در مقام اسرور ساکن است من عذب ساکن
 احوانه هر که از زبان خوش بود بسیار پیوند برادران او ترجمه است که هر که او مردمان را نیکی
 بکند بیشتر برادران او کردند که زبان خوش است جلالتی در صورت برادران تواند
 روز زبان است جلالتی حضم جان تو چاکران تواند پس ای که عمل نیکی از او کار
 را بنده سازد و دیگر در ستر نسا باید فهمید که روزی آن روز عالم علیه و علی الصلوة والسلام
 از فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنها پرسید که هیچ میدانی که خیر شما در چیست گفت یا رسول الله
 این میدانم که نه کسی را به بنده من کسی از نمودن احسن از امیر المومنین امام حسن رضی الله
 عنه نفست که فرمودند و در حفظ ضمایر از امیر المومنین حسین آوردند که فرمود علیکم بحفظ الضمایر
 فاق الله مطلع علی الضمایر تقدیر بکرا از آن حضرت پس بود که آنی بهیست زیرا که در میان
 کثیر است اکنون باره در معاملات دیگر باید اندیشید که نازل است

رتبه و در این مقام خلق بر قدر مراتب و درجات هر کس پس بود از بقاء و
 بقا و در این مقام چشم انداز و از خیال و عارفان و بلاغت بخود و
 کرمی و بیایار... عین شرافت نطلب و تکلف کس بقدر حال او کند هر قوم
 را... در دوزخ و از مواد بکس شگفت کنند که در ضریح است که در او و عایه السلام
 مناجات کرد گفت الهی چه کار کنم که خلق مرا دوست دارند و از حواریان و از
 بنام حق جل و علا بد و محی فرمود که خلق الناس با خلافت و حسن فیما بین و نیک
 با خلق بر اندازد عقل ایشان کند و آنچه میان من و توست نیکو رعایت کن آورده اند که
 لقمان حکیم چهار هزار کلمه از کلمات معقوله و نصایح جمع کرده از آن جمله برای اختصار آن چهارصد
 که جامع آن جمله باشند اختصار نمود باز از آن اختصار هم بطریق انتخاب از برای سهولت
 حفظ خواطر چهار کلمه جامع اجماع بدان هر کلمات اظهار فرمود که در دوزخ برای یاد بهتر و در بهشت
 برای وراموشی خواست اما آنجا برای یاد بهتر ذکر الله تعالی بجا و دوم ذکر موت و آنچه برای نیل
 زیبا تر اول بی غیر خود و دوم یکی از آن خود را بن تغییر میگوید که چون مرتبه احوال و احوال
 و احوال پر و سب است باید که در وقوع جمیع امور قوی و معنی و عالی تابع و از آن باشد و در خبر
 که از قرآن تواند ادراک نمود تابع طایفه مصطفوی علیه الصلوٰه و السلام هم باشد قولاً
 خواه فلا خواه مالا و اهل فطرت سلیم را این تقصیر و تجسس کدست نظر دقیق پس ضرورت
 که باشد به اینه رفیع الله تعالی انما از خلق انصاف خطاب و آنک ای خلق غیلم رسیدن فرمود
 کاف خلقه القرآن مصلی الله تعالی به مصلی از و سلم و در تفسیر خلق غیلم خواهد معنی لغو ادبی که

بطریق اجمال فرموده است که خلق منی عظیم آن بود که خیمه نشینی است در جمیع وجود
قوتی و قنای و حالی ظاهر است و ای حق تعالی بنور الوضو از دلاد و شستن دین و از جمیع
مراسم و مواسم اهل کفر و بدعت اخر از لایق و تقاضاست بگذشت احکام ماضی و جاری
باید که در عمل به حیا و کوشند و سبوا و نفسانی در نمایند قولی علیه السلام **ان الله الصادق**
میسر العبد عبد اهو الفیله و قال حسن بصری علیه الرحمة طلب الجنة لما عمل دین و دین
صیح است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان المنافعین فی الدرب الا فضل من الله و ان
تجد لهم نصیر الا الذين تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا و انهم بعد فاولیک مع اللو
و سوف یوتی الله المؤمنین اجر عظیم ما یفعل الله بعباده ان شکرتم و انتم و کان الله
شاکرا علیما و خطاب صیح است رسول علیه الصلوة و السلام قل انکم تجنون الله
فاستعونی بحکم الله و انیفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم خلاف بیکر کسی راه نرید
که هرگز تزلزل نخواهد رسید محال است سعدی که راه صفه توان رفت خردی بی ^{مصطفی}
علیه علی الرواحی به اتباعه من الصلوة اتمها و النیات اکملها چون خلوص دین بحکم
آنچه ضروریست و بنا بر دین بکمال طیب است که اصل دین است و خلوص اینجاست
بحکم حدیث که در کتاب روضة الواعظین آمده است که ذکر فی نوادر الاصول
عن یحیی بن ارقم رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله
عبد لی الی ان لا یاتینی احد من امتی الا الله الا انی لا یخلط بها شیئا الا و جبت له الجنة
قالوا یا رسول الله و ما الذی یخلط بها قال حرصا علی الدنیا و جمعا لها و متعافا لها و تعول

قول الباقی وعلی علی البیرونه و نیز فرموده از زید از قسم روایت است که حضرت فرمود
غدا الصلوة و السلام من قال لا اله الا الله و محمد مخلص و خل الخیر قبل ما لا خلاص فیها قال ان یخبره غیر الخیر
و من غیره از فرموده منی الله من یماذا اخلص ینفیک القیل من العل شیخ و تبرک و در نوادر
الا خلاص فرمود ان نفس الیما یک حتی لا تقف الشهوات الکیون در فضل بنده و مؤثر حقیقی شود
اسرار التبریل آورده است که فضل مومن نزد حضرت مهین جل و علاه بسیار است از آنکه
یکی آنست که در اثبات نفس خود خوانده داشته است و صفت او در محضت مومنین
در قرآن مجید فرموده است و طاعت و ولایه و مراقبت و صلوة
و عن و موالات و شهادت و اطاعت قوله تعالی اطیعوا الله
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در احب آورده است که حق را فرمود انی ملک لا ید ال
فاطنی حتی اجمع ملک لا یرذل الی حی لا نبوت فاطنی حتی اجمع حیا لا نبوت و الی
اذا اردت شیئ قلت لکن فیکون فاطنی حتی اذ ملک و اراد اقلت لشیئ کن
فیکون اما و لا یر قوله تعالی انما یریکم الله و رسول و الذین امنوا و انبیا طیفه الیت انکم
یوسف علیه السلام صدیق را و الی مؤثر خوانده است و لیس فی الدنیا و الاخرة بملکیت
و بادشاهی در دنیا و آخرت که است فرمود انبیا حوز را و الی مومنان میخواند
و رسول و مومنان را و الی است و لایم نه باید و مجب اگر ملکیت حبت است
و در صورت بیوقوف شدن که در امور مراقبت قال صدق الله تعالی و الی
تا از این مفسر نادره اطلاق

تبدیل آن به نیت که از این مومنان نیز بشیند که نیتان شده اند و
برای آنست که هر چه در خدای بد باشد ایتالی بکسی می فریاد ما
تعالی ان الله و ملائکته فی علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه سلماتنا چون این
نازل شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود ^{بنویسند} هر تنی که از تنب کیند یا در کشت اینها که با
رسول بعد ازین دولت ضمنت ملحه خواهد بود و حق تعالی باز آید و سولدی بیسی بیکم
و ملائکته در و دشمار بر من جزا و مغفرت و صاست که آیت که هر چند موعظی باشد حق
بیک گفتن صلوة بران خواهد عالم علیه الصلوة والسلام بخودی خود و ملائکته معرب علیهم السلام
بران بنده صلوة میدهند یعنی ملائکته برای وی استغفار میکنند و حق تعالی می آمرزد اما تحقیق این معنی
حضرت امام در سراسر التزیل فرموده است که ارواح آدمیان بواسطه ضعف بشری قابلیت
استفاضه انوار الهی بریالت نسبت بدلیل مانع است از عالم السلام ندارند هر چه که
کاه علامه محبت میان ارواح و روح مبارک آنحضرت علیه الصلوة والسلام مستحکم شد چون
انوار فایضه از عالم غیب بجهت مناسبت معنی از معانی غیبیه روح آنحضرت علیه الصلوة والسلام
توجه نماید برب احکام ان علاقته از این روح آنحضرت بر ارواح این شکستن
است بزرگوار خواهد نمود و امثال آن چون آنرا است که رطبت آب نماید و از آنجا
بسقف خانه منعکس گردد و آن سقف بواسطه موانع استفاضه از شعاع آفتاب نمیگردد
فاما این طشت واسطه شد تا بجهت صفات و کمالات و وجهی استفاضه نیز از آفتاب
نمود و باز بجهت مناسبت دیگران شفق منظم گذر استفاضه کرد و لیکن در حقیقت

بین مظاهر و وسایط از میان برداشته و دیده در نورانیت حقیقی گماشته و این
 وقتی تواند بود که آنینه دل از ظلمات آب و گل و زوده گردد و شمع آفتاب شود
 و آنینه وجود در تابد عالم غیب و شهادت در نور شود لم شود و همه نور آفتاب ماند اما
 عزت قال الله تعالى و الله عزت و المرسول للمؤمنين في التبرير و الصدور المالك و البقاء و العظمة
 و الكبرياء و غير ذلك العطاء و غير الرقة و الثبات و غير الجلال و البها و غير الرسول صلى الله عليه وسلم
 غير السبق و الابداء و غير الاجتب و الاصطفاء و غير الاذان و المدا و غير قدم الصدق على الایمان
 و غير الظهور على الاصل و غير الظهور على الاعداء و غير المؤمنين غرات خیر و غیر التبریر و غیر التبریر
 قال صلى الله عليه وسلم نحن الاخرون الاولون و لقد سیرنا القرآن للذكر و نشر المؤمنين بان لهم
 نصيبا کما کمل الجنة سبع سنابل الاله تا کما او توالدوا و کثر نوا و فی تحقیق السکنة
 العزة لله تعالى و تمام العزة للرسول و ظاهر العزة للمؤمنين و قال الواسطي عزت الله ان لا يكون
 شی الا بشیة و ارادته عزت المرسلین انهم امنوا ثم زوال الایمان و عزت المؤمنین انهم
 امنوا عن دوام العقوبة و قال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما عز الله تعالی العظمة و العزیز
 و غیر الرسول النبوت و الشفاعة و غیر المؤمنین التواضع و السجود و اما موالاة قال الله
 تعالی فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و بعد از آن جبریل از میان برداشته
 و فرمود ان الله یؤتیکم نعم المولی و نعم الرقیق و حق کاذبان فرمود و ما دیکم الذاری می مؤتیکم و پس
 المیزر و واحد کاذبان کشف بر سبیل طهر سارا نا غری و یس لکم غری ما را غری بهمین
 پس که بابت غری داریم و شما ندارید امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه در جواب

ایشان ازت انامولی لیس لکم علی بس ارادوات و سعادت و شرفیست که بر من
 بیکسانند و مولایان را سجده داریم و شایع مولا اندر هر حق و تعالی این سخن عرض انما
 عنه این آیه فرستاد و عوذ را بعد از الشیطان الیم و لک بان الله و لی الذین و ان الکافرون
 لا مولی لهم انما شراوت که سعادت بهم است شد الله لا اله الا هو و الملک و اولو
 العلم و الماد و العلم منها هو العلم بوجدانیت الله تعالی اندک یا در ارج ایمان نزدیکی است
 عرفان است شهادت و شهادت و شهادت و هر یکی را نتیجه است نتیجه شهادت است
 و امرت ان اسلام رب العالمین و نتیجه است سلام ادا و امر است یا ایها الذین امنوا
 کونوا قوامین بالقطر و نتیجه ادا و امر اجتناب از نماهی است ان الذین امنوا و
 عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس ترلا خالدین فیها لا یغیون عنها حوالا و
 شهادت تسلیم است فلا تموتن الا و اتم مسلمون و نتیجه تسلیم بر است لسا بق التعذیر
 اندازی و بیعت و بلا و فقر و غنا و نبردازی باقیع الله للناس من رحمته فلا تمسک لهما و
 ما یسک فلا مرسل من عبده و نتیجه شود تعظیم است نتیجه تعظیم احراس قلب مراقبه
 و اول را جناس پس وارد که یک لفظ از مقصود باز نماند و نتیجه احراس قرب و حاکم
 او حی الله تعالی الی موسی یا موسی و صالی فضال و قربی بعد و ذکری نیان قال کیف
 ذاکرت یا رب قال و صالی فضال عنی و وونی و قربی بعد عنی و وونی و ذکری نیان
 لمن و وونی و ذکر ربک اذا نسیت قال اذا نسیت کیف اذکر و قال ذکر ربک
 اذا نسیت ای نسیت لشک و این فقره معنی این آیه مزوجا حقیقه بحسب فهم فاهم

کل حق صلیت بعد از نتیجه آنکه در هر است که از آن چون مولایان اندر

آیه مسلمون

خویش نیست القای السجانه نیز در قسم ثانی واضح گردید فاعلموا ان الايمان بحرف
 عن الاقرار والتقدير والاعتراف حتى يتم ايمانكم واعلموا ان الكفر على اربعة اقسام كفر الكا
 وكفر حجب وكفر معاند وكفر نفاق وكفر بغی ریه شیء من ذلك لم يغفر الا الكافر فهو ان
 كفر بغی ولسانه لا احرث ما ذكره التوحيد وكفر ايجود ان يعرف بعبده ولا تلبس
 كافر البس وكفر التمسكه ان يعرف بعبده ولا يقبل كفر ابطال وكفر التمسك
 فان تلبس به وكفر بعبده كفر التمسك بعبده ودر بنا کسی از لا واقعت می کرد
 پیش از فرو تو بر رخ جابه کشیده اند طغرای نیکبختی و نیل بدر خضری تا حاتم
 به تکی بر کعبه ام صفت نصیب است اما هر که امروز توفیق و حالی رفی است اندر خیر
 ظاهر است اگر چه همه ایمان پس اخوت و الرجا است بدانکه سویدین بکارت مسکوت
 رضی الله تعالی عنه که ما هفت نفر با یم زیارت بدان سلطان تحت رسالت صلی
 علیه وسلم در آمدیم و مقصود ما تقام شرایع دین و کسترش و طریق یقین بود تا در میان
 قوم خود بتعلیم شرایع دین و از رشا و طریق یقین بپرواریم چون گفته سلام بفرمودیم
 و جواب ان عالیجناب شرف بدیم انحضرت در میا و چین ما نامای می نمودند از
 سیرت و جلای سریرت ابتهاج تمام نموده از ما پرسیدند که شما بطایفه اید گفتیم مومنون
 یا رسول الله از غایت خوشدلی سیم و نمودند و بعد از ان استغفار نمودند ان یکنشی
 حقیقه فاجتبت قولکم و ایمانکم لقم یا رسول الله التام بازده خدمت نموده ایم پنج از ان
 وصیت رسولان است که ما را دلالت نموده اند که بدان ایمان آریم و پنج دیگر نیز

فان اقرار و صدق لم یکن ایمان الا کسبوا الحسنات ففوتوا ما هم یومنون
 فعدلکم بالعلم و التوفیق و التصدیق هم

در بیان حالت

از قیمت ایشانست که این عمل نامور و دیگر است که در ایام جاهلیت مان متصف بوده ایم اکنون
و حین ایمان نیز الزام آن نیستیم چرا که از ارتداد بپسیده میباشیم حضرت فرمودند این پنج که
ما مؤثر بایمان بگویند ما کنیم آن بود نماز و صدقه و سوره الفاتحه و سوره البقره و سوره آل عمران
که بپوشید کفایت تا رسول خدا ان نقول لا اله الا الله و نعیم الصلوة و توفی الشهادة و نصر شهر رمضان و
خرج البيت من استطاع اليه سبيلا فرمود آن پنج دیگر که در ایام جاهلیت و اسلام الزام نموده اند یا که
کفیم الشكر عند الرضا والبصر عند البلاء والصدق في مواطن البقا والرضا عند العفا والتسليم عند الملاماة
حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود عملا و حکما کا دو مرتبه صدق بگویند ابناء رخصت فرمودند و انما یباید
با حکمت نزد کسیت که از غایه صدق و خلاص بدیدار باب اختصاص ایه یا بعد از آن فرمود
من اکنون بپوشید شمار این پنج خدمت و لا یسکیم که در طریقت قیام مقام پنج نماز است در عزت
ان لا تجبوا مالنا کما ولا تشنوا امالات کنون ولا تفسوا فیما تم غدا ارا یلون و اشتغلوا
بما انتم علیه غدا القوام و القوام الذی الیه تخرقن کل اول فرمود و فراهم میاید چیرا که در
سنان شود یعنی پنج مرتبه در جمع مالی که از آن بخورید آن مایه زدینا که حوزی یا پوشی
نیز نوری اگر طلبش میگوینی باقی همه ایگان نیز دهمند از تا عمر کرانیا بدان نوری
آن نیز جوهر دست بس این بهتر جز ذکر خدا از جمله شربت پوشی کلمه دوم بنا مکینه متری
که دور وی ساکن نباشید **یوان بر این فلک افراشته گیر** دین بر زمین بکنج آشیانه
و از کدول با هزار اندوه و فراق تفرقه و آنها هم بکوشند کلمه سوم با کسی نیاقشاید
در چیرگی که فرزند از و خواهد سختی معنی از برای دنیا باد و ستان مفا یقه مکینه بلکه دشمنان

از زانی دارید که بویون دنیا عند احد جناح بقوفه لما یسقی منها کافرا شربه مار صحرار
 حیث از برای این بقدر ناخبر را در آن لایکد یک عدد است که تیر سعادتمندان را بسم
 در روز رستخیز دل برین کشته که دهنه کن دوار استیاسیت که بر خون عزیزان
 کرد و کار دین که تو دشوار رفتی بر خود کرد و بر خوشی نشان کنی آستان کرد
 کلمه چهارم بکاری شوی که فردا شمار ایجا را بدو بمی پیر دارند که همه مار و عا آید
 مور که مردانه صفتی میکند از پی زود اعلانی میکند آدمی عاقل اگر کور نیست
 در ره دین که از آن موریت منزل آن که فلکش شبی است منزلی قیامت است
 کلمه پنجم از خدای عز و جل که باریک است نماز حضرت قدس او خواهد بود عاقبتی هر یک پیش از آن
 کرده خود بین و بنیایش از آن روز قیامت که بود و دوری شرم نداری که چه
 غذر آوری قال البنی صلی علیه و سلم قول الرب جل جلاله غرق و جلالی لا اجمع علی
 عبدی خوفین و منین اذ اغانی فی الدنیا انتم یوم القیمه و اذ امنی فی الدنیا احقه یوم
 القیمه که امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما سفیر مایه المومنین
 من انجته زیر که فضل نبوت بسیار یقاع بگذاشت که مومنین در وی مسکن است
 المکان بالمسکین و مومنین از انجته است که ایمان در وی مسکن است
 جوی علی متهوس علی الصلوة والسلام و حی فرتا و یا موسی فرغ لی بیاتزل فیہ جوی سی
 علیه السلام از بیت سوال کرد فرمود و جل فرغ لی قلب المومنین جوی تی آدم ز کل ارا
 فانه جان بر دل ارا کنند آدمی آنست که در وی دست و زنه غلغلی آید کل

زند جان خود هر حیوان بود زنده بدین ماست که آن بود زنده آنست که جان دروست
 اوست که از غش نشانی دروست و حقایق اسرار روح و درون و ششم ثانی نه نیست تعلیم
 غمانی بحسب استعداد قاصر غیش لایح و واضح کرده است توفیق الله تعالی و امداد الهی التوفیق علی
 صراط السداد و نه الهدایه و الارشاد و صلی الله تعالی و سلم علی حبیب المصطفی و آله و صحبه و تبعه الامجاد
 الی یوم النشأ و انشاء و اکملها

فی شرح سلوک ظاهری و باطنی و در رساله محبوبه تصنیف قطب الاقطاب
 از افاضه محمد یار که خلیفه ارشد خواجیه با و احمق و الدین النقیبیه النجاریست قدس الله تعالی
 سر جمال القدس آمده است اینکه گوئی مسلمان مسلمانی کردن نهادن بود و حکمهای ازلی را از
 نیک شدن که ایمان کردید است و اسلام انقیاد است و رست و در رست مسلم غیر مؤمن
 که هر مسلمانی که بی ایمان باشد کافر است و هر مسمی که بی اسلام باشد کافر بود و توفیق الهی
 در باب اول این قسم واقع شده است پس انید اول مسلمانی که ایمان است به جزوات
 ایمان ما بعد و رسول الله و ما جاء به من عند الله رسول الله و ما بعد من الشیطان الرجیم و ما حکم
 الرسول فی ذروه و ما نسلم عنه فاستهوا و تقوا الله انی شدید العقاب و قل انکم تحتون الله ما تبوءون
 بحبکم الله و ما بعد غفور الرحیم و ما خلقت الجن و الانس الا لعیب و ان اباد الی که عبارت
 عیب و است قبول کردن امر و نهی خداوند نیست جل جلاله بظاهر و باطن و عمل کردن بدین
 بزرگی فرماید راه حق غیر بندگی نبود بندگی جز فکندگی نبود و چون امر و نهی
 او تعالی متابعت نبی علیه صلی الله علیه و آله و صحبه الصلوٰه و السلام که تربیت عبارت از آنست

و بانی معرفت و توحید و علم حقیقت است و از این جهت که علم حقیقت
در این مرتبه است و علم لسان و علم قلوب و علم جان و علم احوال و علم
جسمانی و علم اجزای و علم صریح عامه انسانان بظاهر آن مامور است و چون اول علم آن
زین است که آن را به الصلوة والسلام طلب العلم رضیه علی کل مسلم و مسلمة پس اول علم امری
و اجبی ضروری باید بود تا شاید که عمل خوب امری که باید که دین را پس بعمل و لا یعلم و دین لمن
یعلم و لا یعمل در طلب علوم ضروری هیچ بنیاد و کار نیست و هیچ حیل و استخاری در محیط آمده است
و بل حشر طلب العلم بغیر ذلک و الدیة فلا یسیر لم یکن عاقا و لا فی الهیاد و لا یابون و الدیة
فان اذن احد هما ولم یاذن الاخر لا یغنی له ان یمشی و قال النبی صلی الله علیه و سلم العالم الی
منه الف شهید و چون بر علم کسی ضروری فرعی علم لدنی معنوی اصلی افضل است پس اصل
سلیم بالضروری برای ارتفاع جبل اصلی و معنوی بآنکه محقیق علم کسی بر قدر علم فرض و در این
لازمی قاعدت کرده برای محقیق علم لدنی که معرفت حقیقت توحید ضروری بی آن محال است
و نیز اطمینان نفس از کثرت مرادات طبیعی و هو انفسانی بفران و شوریه و تکریر و تقصیه نفس
و قلب بحسب تعلیم مرشد کامل متوجه و مقید میشوند و امام حجة الاسلام محمد بن النعمانی علیه السلام
فرموده است که بعد از محقیق علم ضروری و اجبی برای دانستن علم روزمره لازمی باشد و در بی
و کرد جمع خواطر مشغول که عبارت از اطمینان قلبت مطاعت او تعالی باید شد که سلامتی
در توحید عاقبت بی آن محال است و دانستن فی نفس کفایت است و این بار را دیگر

مردمان فقی رفته بودی یا سخنان پشیمان که گشته بودی حضرت نهفته شسته در سر
 الاصل از آن طوم بخور و نذ می گشت که این طعام را از لقمی است یاد از آن آ
 و به آن آورده یاران نایاب خبری از وجه حلال قبول نمایند و بر غم نایاب یک یک به طریقی
 و در مجموع مشغولها خوراک بپردازند یا خور و در افکنند از شدن و ناشناخته
 نمایند که بایست خور و در بایست و گری کم کنند و حضرت خوابه نقشند قدس
 فرموده است که تا آنکه حلال نباشد مقصود حاصل نشود و نیز گفته اند که بعضی گفته اند که ما پرانیم
 ما از این نذر و دروغ گفته اند و دریا بنس غرق شده اند حدیث است که ایما و است
 عشره اخرا از تسعة منها طلب الحلال و دیگر در فقر است بعد از آنکه طهارت پاک ساز و در وقت
 نماز وضو کند و هر کدام سوره را پاره دانه بخواند بعد از این دعا بخواند اللهم انی اسألك و اتوب
 الیک بر نیك محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بارک فی اسمک ربی و اتوب
 الیک الی زلی فی حاجتی آن آتی حاجتی میریزان ما به نیک خویشتن دنیا و آخرت
 زحمت بجانم بخوابه و باز خوبترش ایند انما انا کوی الهم شفقتی فی حقنی
 و شفقتی علی الخیرین الی الخیرین مولانا و سلطان که اصحاب حضرت بود
 عالم با هم ظاهری و باطنی نشست از بعضی بزرگان شیشه ام و بن در نماز سوره یس خوانند
 و هرگاه که مستجاب شود روزی این فقره در مسجد بسته بود که ان شاء الله هر
 یک طایفه صد هزار بار بخوانند یا همین مقدار در دو کوه بخوانند یا حاجت بر آید ان شاء الله
 و یا برای هر دشواری و مشکلی که ختم حضرت خواجها صدق و اخلاص به دست بگفتند

[illegible]

[illegible]

رفیع و اعلیٰ فاشعل انت برقرار و خالق و محدث است الحقیق قدس و الباقی
 و المذبح و المعطی و المدبر و المدبّر که یکی را یکی خواستند و یکی را یکی
 یکی را یکی سکونت یکی را یکی کن که این آدمی است و این سخن غیبی
 انصاریت قدس سره که از دست بیک جفا باز گیر و در حدیث است اصل من
 و جلالت و اعظم حرمت و اعف عن ظلمک حضرت خواجہ نقشبند قدس تعالی
 سرور الاقدس میفرمودند که تا توانی با بندیت عمل کن که هر مخالفت نفس است و مخالفت
 نفس بپیر سلوک است حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی است قدس تعالی
 سرور با خدای خود چنان باش که خلق و وجود بکفره است و با خلق چنان باش که پیش
 نبشته و حضرت خواجہ بزرگ قدس اقدس تعالی سرور الاقدس فرموده اند که در هر است
 اجمعوا و ضوئکم جمیع القادری بن شریک است با یکدیگر وضو باطنی را با وضو ظاهری جمع
 کنند تا سقامت حاصل آید و تقاضای باطنی است که در جنب کل توحید تعالی
 روحانی و جسمانی مشغول گردد و فی ان تقاضای سقامت احوال است و ولی است
 احوال تقاضای این است که امتثال امر و نهی خداوند است و تعلیم فرمانها و حضرت
 او است جل و کرد و خبر با تقاضای فعال است احوال معلوم نمیکرد و در
 آورده است که بزرگی از خدمت محمد اقصی که نماز چگونه میکنی گفت چون و
 در اید وضو باطنی بکنم و وضو ظاهر از آب وضو باطنی شوی به نگاه نمیدارم و مسح حرام
 را نشاید بکنم مقام ابراهیم علیه السلام را میان دو بار و نهم و بیست و بار و بیست و نهم

و چون زار و سبب چپ صراط در زیر قدم و ملک الموت را پس بیت انکارم دل
را بخداستغالی سپارم انگاه بکسر گویم بالغیظ و قیامی بحرمیت و قرآنی بهیبت و رکوعی بتواضع
و سجودی باتسبیح و طویلی بکلم و سلامی بشکر نماز منجین باشد و حضرت خواجہ بزرگ فرمود
قدین سه روز تا یکم است و روزہ باقی تا سواد و در

از وصیت نامه خواجہ عبدالخالق غجدانی قدس تعالی سرکہ کہ نوشته اند وصیت میکنم
از ای پسر من علم و ادب و تقوی و همیشه نماز بجاست گزاری بشرطی کہ امام و
مؤذن نباشی و هرگز طلب شربت مکن اگر گفت بمضیعی مفید شود ایم کم نام باشی
و در قبالها نام خود منویس و بمکرمه قضا حاضر شود ضمان کسی باشی و بوسایای مردم
در میان مالوک و انبای ملوک صحبت مدار و منافقاہ بنا مکن و در خالقاہ منشین و سماع
بسیار تلقاق بدیدار و دو بسیاری سماع در امیر اند و بر سماع انکار مکن کہ سماع در امیر
سماع بسیارند کم گوی و کم خور و کم خنپ و از خلق بگریز چنانکہ از نیز گریزند و ملازم خلوت
خود باش و بامردان و زنان و بنده عانی و ثوابگران و عیال صاحبیت مدار و خلای خود و از
شبهه بر غیر و تالوانی زن محواه کہ طالب دنیا شوی و و طلب دنیا دین بیاد داری
بسیار بخند و از خنده قهقهه اعتبار کن کہ چند بسیار در امیر اند و باید کرد
کس چشم شفقت نکری و هیچ فردی را حقیر نشمری ظاهر خود را بسیار ای که آرایش ظاهر
از خرابی باطنی است با خلق مجادل مکن و اگر کسی چیز محواه کسی احدث بموای و شایع
باز بیا و تن و تن خدست کن و بافعال ایشان انکار نمای که سکران ایشان هرگز

رستگاری نیاید دنیا و ابدی می‌مور شود و باید که دل تو همیشه اندوخته‌های خست‌نویسم
 تو گریان و غم تو خالص دعای تو متعجب و جامه تو آینه در قیاس تو در و با تو و فضا تو
 و سببش تو حق تعالی سبب از سبب علان دور و بیکانه باید بود از جواهر
 تری نفقت گفت که هر که بد است کند مستمع حق تعالی نورش از در بر دور
 مستمع کند حق تعالی نور این از در بر دور از کفار و دشمنان دین نیز بیکانه باید بود
 اخلاص نیاید در زید یا ایها الدین اسوا لاتخذوا عدوی و عداکم اولیا و قرآن مجید است
 و دیگر که اولیا مذکور است که وقتی این سماک رح پارسه احمد جوی گوید که روزی
 قارون را در آبش و او را پس طبیب بر دم طبیب رسا بود و راه پیری نورانی دیدم مرا
 یکی بیزدی گفتم قارون را این سماک را پس طبیب می‌رم گفت سبحان الله دوست خدای
 او دشمن منم ای استغاثت می‌جوید باز کرد و او را بگو تا دست به انجام دهد و می‌کند
 و در خوانده اند و باید از شیطان الهیم و بالحق از لانا و بالحق ترل و ما از سنانک الا مبر او
 عزیز و قرآن فرقان لقوه علی الناس علی نکتة ترانه تنزلا بکرم و حال بقوم همچنان حال
 صحت نهایت پس مرا گفت دانی که او که بود گفتم نه گفت آن خضر علیه السلام بود
 خوابه احوال در دلت سر ز نموده اگر بالفرض نارا با بقصد سال عمر باشد و همه را مرگ
 استحقاق کنم هنوز تا ارادت آن کنای که از من صادر شده است نتوانم کرد و آن
 کنای که خدا تعالی است اگر کسی را و غنم افتد که کد خدای سنتی است پسندیده و صفت
 آن آیه قرآنی ظاهر است و حدیث صحیح و ثابت بشک کردن آن روا نبود و خواب

این دغدغه آنست که نفی انچه بر سبیل اطلاق است بلکه مثبت یعنی انچه هست که لایق
 عیان شدن تحریر ظاهر و باطن است و که عذای اینها و اولیاد و مناسبت است
 که مباد خود آن بر حق بجایه نتواند و عوام ان سبب انرا لایقیت که آن تکمیل شد
 مرتبه حیونیت میکند اما طایفه که درین میان اند از روی طایفه و از پیش این را باقی
 نماند مثبت است یک نفس که با حق سبحانه از درون برآمد تبار از هزار فرزند است
 زیرا که در آن هزار فایده و نفع است و در آن هزار قسم و صرح و صفت خواهد احوال
 قدس بره میفرمودند که در سبای احوال در میان میرزا شایخ در هر ی بودم و در این
 قدرت نبود و ساری داشتم که اینجا از وی آوخته بودند هر بار که یک ماهی را
 بند میکردم یکدوی دیگر فرو می آویخت روزی در بازار ملک میگفتم که ای از من
 سوال کردی هیچ ندانم که بوی بد هم دست از سر خود بر گرفته و برایش بوی انداختم و گفتم
 این دست را بگفت بعد از یک شش میوان در و یک مالیدن از آنجا بدارد
 که در اجزای بدنه آتش بران گذار آتش و گرد و دست را با ادب تمام پس آوردن
 قبول نکردم گفتم هرگز مرا در غربتها که بطلب این کار رفته بودم از این
 آب کرم برای طهارت بی شویش بدست نیاید حضرت خواهم ۱۴۵
 از ابتدای حال تا انتهای کمال قدمت و شفقت آشنایان و رعایت
 دوست و دشمن حریص و موع بود و در محاسن و محافل بر همه کس قدرت و شفقت
 مینمودند وقتی که در سمرقند در مدرسه مولانا قطب الدین صدریوم

در این وقت

و در سه چهارم اگر مرض چیده باشند بعد از چهار روزی میگردم بسبب نه شدن مرض
 بودند چاره دیگر چینی میشدند آنها را می شستم و دفع و دفع ادری را بستان میگردم
 و اقامه روز و روز میشد و مرا بواسطه چهار روزی و لوازم آن چیده شد و در شب
 محرق داشتم نه چار سوبی آب آوردم و جامها و تنبرای بیمار را شستم
 وقتی که در بیری بودم سحر تا بجا می رسیدم و مرور اخاومی میگردم و گاه بودی که باران
 کس خدمت کردم و در نجات امتیاز میگردم میان نیک و بد و سفید و سیاه
 و آنرا در و نده گاه چنان بودی که در کرمخانه حمام پنج شش کس را اخاومی میگردم و لوازم
 خدمت از مردم میگردم تا کسی از غذاهای حریب نشود و اگر شود مرا بیا بد و در آخر حیات
 میفرمودند از بس که در حمام و چنین خدمتها میگردم از حرارت حمام کوفتی لطیف
 رسیده است از نجات حالا بجام رخت نمیشود میفرمودند که خدمتی که
 بسبب قبولی ولی است با از آن راجحی میمانان رسد بر عبادت نوافل و هم کرد
 مراقبه مقدم است از نجهت است که حضرت خواجه ابوالدین و متابعان ایشان قدس
 بر و اجماع است کسی قبول میکنند زیرا که خدمت و تواضع از جمله احسان است
 و حسب محض ضروری و اندر محبت علاقه واقع چون ایشان بنامی است مشغولند بنفای
 از کسی نتوان نیست میکنند که روزی استعداد آن نمی باشد که روز بروز از طریق و طور
 ایشان بهره مند شود و که حضرت خواهر ابوالقدس سره همیشه در خلا و
 کمال ادب ظاهری و باطنی مصطفی نور بت و خلوت اداب ظاهر و باطن

رعایت نمودند و حسب شجاعت مکتوب که در مدت چهار ماه کثرت اول نشسته
 با فرزندانی که در خدمت و ملازمت شب و روز مداومت داشتند هرگز ندیدم و هیچ
 حتی و منتهی در استقامت و خیزه کشیده باشند یا سرفه و غیر آن بلغمی و ابی از دهان
 بیرون نماند و یا سینه فشانده و یا مریع نشسته و یا پسته و دانه یا کور و پو
 و یا کرم و دوابی نه و امثال آن از دهان مبارک بیرون انداخته باشند
 و یا آنکه گاهی نثره و کرم میباشند هرگز چیزی که موجب اہمیت و نفرت طبایع باشد
 نیندازد و از هیچ عضو ایشان حرکتی نامقبول صادر نشد و نسبت با اصحاب و خدمت و سایر
 درویشان طفت و کرم بیرون نداشتند و نهایتاً در خدمت ما با این دروغ میبودند و چون
 که ما این از جهت ادب در خیمه کم خوابیدیم و چیزی بیانه کرده خود بیرون می بردند
 تا ما باین خیمه نایرام باشند و خدمت مولانا ابو سعید اویسی هم سکفت که مدت سی
 پنج سال که بر سر ایشان میبودم و در ایام ملازم میبودم هرگز در ملا و ملا از افعال و احوال و در
 ایشان ندیدم که کور میشدند یا در بخل و نفی و بعضی بار از این میفرمودند که بعضی مردم از دنیا
 بهترم فروشی در شهری آیند و عا جرنده و عا جرنده را ایشان را آب بدین و یا ریزان
 سبک کنند این مراقبه نما آن بهتر است در نفحات است که شیخ ابوالمکارم رحم
 الدین علاء الدین شمس الدین میفرمودند علیه الرحمه که جمله اینها علیهم السلام را این آیتند
 یا حیم خلق را کنش نیدیع خود و کمال حق بگو خود و قدرت حق و علیم خود و حق
 و محمد خود و علم حق و بذلت خویش و عزت حق و ربندگی خود و خداوندی حق

و بتفکر خود و غنا حق و بتفکر خور و نشسته و تن و بقا و خود و بقای نفسی و انقضا و سوز و نیز
 تنج برای آنست که چشم مردان را به انفعالی گشتاید پس هر چند مردان را بتایید خود و مال
 خود پیش گویند یا عملی کنند تا کمال اوطاف هر شود شیخ از وی سپردنید و شیخ اینهمه را
 این نیست چشم کمال بن نصران را به در و چشمی که کمال حق نمیدکشت بدو او هر چند در کمال خود
 دیگر میکشاید پس در صفت رنج شیخ میگویند و در حق خویش درویش می باید کرد و گشتن نفس
 تا هر چندی که کمال خود میکشاید عالی از ارمی بندد و اگر نه چنین کند تا او را خیر شود نفس
 از سر هر موی چشمی بدین کمال خود میکشاید و از دیدن کمال حق کور کرد و که غایت نفس
 است و هم وی فرموده که این مردمان عجب اعتقاد دارند البته میگویند که شیخ را باید
 که که او محتاج باشند نمیدانند که خدا یقینی هرگز هیچ مرشد را محتاج ندانسته است کلماتی
 و چرا باید که نیکان خاص خدا یقینی بخرید استعالی محتاج باشند آخر این دنیا را
 با اینهمه نیست کیت ایشان بای می دارد بلکه مقصود از آخرت ایشانند آخر شیخ
 محمد الدین بغدادی را قدس الله تعالی سر هر سال خرج سفره خانه و وی دوست
 هزار و سیار میزد و است و نیز حساب میکنم با صد هزار دنیا را را ابد است
 محمدهم بر صوفیه که بر طایفه مای باشند و این فقیر اطر غالب آنست که خرج ما
 از ایام شروع ارشاد و در این اندک مدت تا روز تحریر مرتب میکنم هزار خرج
 شده باشد با وجود خدا که یک است رفقت معیشت مسهر و وقت سبب ظاهری
 هم میدارست اما خرج این طایفه یک است غیبی لایسی است که در محبت تدبیر ظاهر

اشیاء از اہم ران حکمت اطلاعی کمتر باشد از نظر خیریت بدخالی آن حکمت نظر کمتر
 متینند اینست در نظر سوچی گمان بطل کمیاب میرند و آن باطل است اہل عمل
 و سیمادون این مردم اند کہ منتہای است شان غلط باشد نیست
 نظام ایشان ماسور باشد در بعضی اوقات مازد انہی و ہم دای
 پیونہ علیہ الرحمہ کہ حق تعالی این زمین و مزارع را حکمت آفریدہ است منجا بہر حکمت
 نظام عالمیان و جمعی بنہکان معور باشد و فائدہ بخلن رسید و اگر خلق عباد
 کہ از تعبیر زمین کہ بوجہ اسراف نباشد ثواب است ہرگز ترک عمارت نکنند
 و اگر بدستند کہ از ترک عمارت و کدشتن زمین المعطل بکنند حاصل میشود ہرگز
 نیکدارند کہ اسباب او خراب شود مثلاً کسی کہ زمینی دارد کہ از آن ہر سال
 ہزار تنہ علیہ حاصل میواند کرد و اگر بتقصیر و اہمال ہند نہ حاصل کند و بسبب اہمال او
 آن حد از خلق دور افتد بقدراں از وی بازخواست خواهند کرد و اگر کسی اہالی
 ہست کہ مشغولی حق بدنی و عمارت آن نمی بردارد خوشوقت او و اگر خرابی
 از کماہلی ترک عمارت زمین کند و آن ترک از ہر فقر نام ہند خبر متابعت نشان
 نیست و بچسب کہ از آن آدمی بکار زمینیت اخذ نماید ہم وی فرمودہ کہ زمین
 نیست کہ کسی بر تہ ولایتی رسد الا کہ حق تعالی پرورہ بر او بنوشد و او را از چشم
 خلق نہان دارد و معنی اولیائی تحت قیابی نیست کہ این قیاب صفات
 بشریت نیست نہ پرورہ الیت کہ اگر ماس و غیرہ و صفات آنست کہ در وی عیسی

فی کبر اندام پیر بر از در چشم مردم بعیب نرماند و معنی از بفرم غیر گفت که نه از راه
باطنه کسی را منور نکنند از ولی الشیخ سید یحیی که سبب گشت پیر علی صبح بزرگ گشت
که تمام نیات خاص را گشتنند و با آن همه فعل و مشیج و در حال و اسباب
طاهر و سلوک کمال طریقت عواید احرار قدس سره فرموده جلوه یافتند و این
الایح خبر نامی که سدر من بود و ابی که تشنگی پیر و لباسی که تر عورت شود و علی که این عمل
کنند و مسکنی که برای بودن کفایت کند و یحیی بن معاذ گفت مرید از سر خبر گزیرت خاکه در
مستواری بود و کفاتی که بدان رستین تواند حرفتی که بدان خبری کسب کند اما خانه
او خلوت و کفایت از توکل و حرفت او عبادت و در طریق که می شناسد و عباد
این فقر پسندید و در مختار است این باغی گفتند **جاکمی روز و شب بر درویش**
و تنگی حزن دل برای دلم بیفزور این برین بحسب ضرور هر چه باشد با پیر **سکور**
و از حضرت شیخ معروف کرخی که نصیحت طلب کرد فرمودند که حوزر این پیش فرست
تا پس و م نقد را باش و حضرت او نیست نه بی نصیحت طلبی فرموده که بهتر این نصیحت
که از ترک هیچ غفلت ناشی کنی البت و اعط حدیث است **چند گیری محاسن اعطا**
باید منبری زلفش بند و غطا نویس برک همیه نوره نوحه که بیانک بندید
و محافظت نفس که ترک کرد که او بدان منوط است نزهت اولیا شرط لازمی است در
را ده و صواب مطلوب جمیع و رضایت ادا تعالی بزرگی فرماید علیه الرحمة هر که خواهد تا شود اول حق
جایزه نش کرده باید اختیار **جوع و صاموشی و عزت را خلتی** بویید بدارد و زیاده

۱۷۰

و ثانیاً در این بزرگ فرموده است هر که طریقه ماصحبت است فی سطره می یابد و
 نیز گفته است که در این بزرگ فرموده که طعام را خوب می باید خوردن و کار را خوب می باید
 کردن و نباید شتابان شد و چون کار خوب کردن بی تزکیه و تصفیه و کسوف محال است
 پس تزکیه و تصفیه و کسوف ^{بفضل} صحت بر کامل مکه دست و دریا سبک طریقت و اولیا
 او بهین و عالی طریق که تزکیه نفس را اولیای صفت و زهد گفته اند . . . گفت زهد
 به حرف است را و او را از ترک زمین است و اما ترک هوا و او را ترک
 دنیا است چنانچه هیچ ابوحنن عرفانی قدس سره فرمود و جبل سال است که نفی
 یک کاره شربت آب یا دوع ترش میخورد و نداده ام قال علیه السلام ان الله
 خلق الملائکه و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیهم الشهوت و خلق ابن آدم
 و رکب فیهم العقل و الشهوت فمن غلب عقله علی شهوته فهو علی من الملائکه و من غلب
 شهوته علی عقله فهو اولی من البهائم و قوله صلی الله تعالی علیه و سلم اجمع طعام اقله یحیی
 به ابدان الصالحین ای من اجمع لصل طعام الله صدق رسول الله تعالی علیه و سلم و زهد
 فقر و اوایل از جمله زهد و ریاضت کم خوردن و بازرگانی کشیدن افضل است که
 از کارشکیلی اختیار خود و قلت نوم و قلت کلام و قلت شهوت و قلت
 خلق و کز جمع شریات حاصل شود و در سرائع جمیع انبیاء سیری خوردن حرام علیه و سلم
 و السلام عامه ای که رحمت فرمود که اگر شکم من بر خمر شود و دوست نزاران دارم
 که از طعام حلال بر شو و گفت چرا گفت آنکه چون از خمر بنوشد و نفس بسیار ابدانش

دیدمان

نیز خوردن گوشت است و در زهد می گویند که
 و با آنکه عیشت و زهد

شعوت نمیدونم از دست و زبان من این شود اما چون از نام خداوندی و شوق
از دست و شعوت قوی کرده و نفس بطلب نصیب بر آرد و گفته است که شاید
اما یکبار خورد خوردن صدیقانست و چون دوباره خورد خوردن و در میان باشد
گفته اگر سه بار خورد و گفت خوردن کا و در خزان است و گفت که شاید
از مجاهدت مخالفت نفس و گفت عبادت و عمل بچکس در دست بنویسد تا باشد
و گفت هر که رشکی کشد شیطان کرد او و کرد و انشا الله تعالی و گفت هر که فتنه
خورد و شن است و قال ان بنی صلی الله علیه و سلم حرموا انفسکم بفرح بکم کان الشمار و حکیم
بکافی الارض و غیر منکم الشیطان و قلوا من الطعام فان القلب یمل اذ اذ خلا
و یهرب الشیطان من المایری من النور فی القلب غم روزی چه بخویشی شوی
که سبک در بر راهی است کم عروذ از ان عزیز گشت بهای زناغ بهی خوار
از ان خوار است و بگویند که این زهد و ریاضت از منود و جوکیه و ملاحظه
هم می آید آری و لیکن قبل از ان نفس است و قبل از ان معبود و حق تعالی و تقدس لاجرم
او نهاده خدیر و ندیس ترمی افند و از مولای خود دور تر و مهجور تر میگردند
چو کاوی که نه شمشیر نیست و در ان تابش شب هاجا است و شرب
و ابرو نفس بیرون قدحی یافته اند اگر الهام است کلام نفی و شیطانیست و اگر
گشوف است تجلیات ایسی یافت نیست یا کشف عالم اجسام و اجرام و احوال است
زیرا که ترکیه قالب و نفس در است راجع و پیدا کرده اند بخاک و از حضرت امام خضر صلی الله علیه و آله

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بخشی از آنکه نه بر کعبه بجای نفس بگذرد نفس خود و بگرامات خداوند و بر
 مجاهد کند برای خداوند و برسد بخداوند و در عبادت بنشیند و نیز فرمود که الهام از حق است
 و نتایج مقبول است و در لال از است در راج مردود آن گویم که کفر نفس بالا می آید
 و با حقیت است **تقویت علی صاحبها الصلوة والسلام و الحجة اما بکسر شکلی و**
 کشیدن توپیدار بسیار بود بن نیز در تقویت که عزیمت است اگر بواسطه و در و بر
 کاری از مشهور است باشد و بعد که از برای حلال تقوی بود که رسول فرمود **عليه الصلوة**
 که وجه حلال پیدایش و الاستعداد قوت بگذرد بن تقدیر و نتایج دیگر هم زیاده است
 و باین ریاضت نفس نیاز فقر اختیاری باشد و آن برای دل نصب عین او و در
 تنگ زرقی را قبول و خوشتر کند حکم یعنی میداند و سکر بامی آرد که اجدد و المنة کرنی
 اختیار از آنکه بایه اختیار خود ترک میکردیم ما را اسعادت نیستی بی اختیار و قصد بر
 پس نظیر اوقات که از اصحاب کرام **عليهم السلام** باید نمود و باید بنشیند و بلند
 و بر خیزد که رسول **عليه الصلوة والسلام** فرمود باینکه صدقه رضی الله تعالی عنهما باینکه
 در بای بهشت بکوفه نباش گفت **حطو** یا رسول الله فرمود بکسر شکلی و از حضرت شیخ
 سعدی **عليه الرحمة** اندرون از طعام خالی دار تا در و نور بر وقت بنی
 منی از حکمتی است آن که بری از طعام نابینی و از حضرت خواجہ زکریا
 مقدس **عليه السلام** که بی فقط طهری و باطنی کار تمام میشود و پس بفرموده **عليه السلام**
 ساخت و باین باب مویست باینکه بدوخت که سالک را بقدر خواطر انوار الهی

۱۶۶
 بهر یک فتوری اندر هر آینه است که فرق کمان در بند که جمیع جمع
 اسباب است و در فرق اید مانند جمعی یقین دانستند که جمیع اسباب موجب تفرقه نیستند
 افشاندند اید در دل تو نیز از مشکل همه مشکل شود آسوده تر از دل ز همه
 چون تفرقه دل است حاصل همه دل ایکی سار و یکدل ز همه پس در جمیع امور
 معیشت متوکل بحق قادر و مشق تعالی می باید بود آنچنان مهر گویند
 یادوران را کیست بر فرزند منعم تو میجویم تو غم مخور بر تو مشفق ترم از
 پدر اگر در رسیدن مراد تو متوکل است هر ادوی که باشد یا بسختی مهر ملا و نامرادی
 بسیار آرزو شده شود که از ناشاکران کردی نوید باشد منها و یقین دان که در آن محض
 غیر نیست که همان نامرادی تو مراد مولای تست لطف قاطع است و عسی ان کبر تو
 و غیر کلم عسی ان تجوانش و هوش کلم و احدی علم و انتم لا تعلمون بکاره یان مراد تو تو
 اندک در وقت که نصیب تو در آن وقت یا تو از زن بی نصیبی این یقین دان و صابر
 باش که بر تیر بس بلند است و اگر نه پلایر بلا است که درین سر اگر قار شدی بلا
 نامرادی و اضطراب و دوران پراگندگی کشتی بقاب و عقاب از یکی معارج پر شد
 میجویم که حق تعالی از ما راضی است یا نه گفت اگر تو راضی باشی از نوشتن آنست که
 او را راضی است از تو آنکه گفتد بچس باشد که از وی راضی باشد و دعوی موفقت
 او گویند گفت باشد هر که غافل ماند از انعام او در خیم نرسد بعد دوری جبار گفت
 از مصیبت راضی بود و بدانکه مراد خود خواستن نمی مراد مولای خود کردن است

بگردانند و این است بر توفیق نفوذ یافته منهایس از جمیع ادوات خود باید که
 و از اندیشه آن که از آبادیست و مهم خود را بگویند مطلق حکیم رحمت هم نور از خود
 باید سپرد و برین پایه علی بعد فوجیه و فهم باید کرد که فقر و فاقه دولتی است عظیم که اگر
 اینها را از اینها است و التیامات ما و در این کمال فقر اضیاء کرده اند از اینجا معلوم
 شد که فقر و فاقه هر دو باطنی و حقیقی کمال فقر است و فقر و فاقه معراج
 المؤمنین حدیث صحیح است اما اگر از فقر اضیاء می باشد که این فقر اضیاء بر توفیق
 از آن فقر حقیقی که بالا اشاره خاصه حضرت رسالت است علیه الصلوة والسلام و آن فقر
 عبارتست که فقر فقری بدان اشارت است و اگر اضطراری است عیاناً و اما بعد فقر
 سواد الوجه فی الدارین از آن اشارت و نفوذ یافته منهای فقر و الکفر از آن فقر
 خصوصاً اندیشه رزق که اکثر خلایق بدان پایسته اند و در سلوک باز شد آید که حصول
 رزق بگویند و تر و در خود بر بسته اند و بی آن محال است آید و حال آنکه بر رزق و رزق
 و قادر بر حق است بجهان رزق کی فرماید اگر چه بر خداوند تعالی هیچ چیز لازم نیست
 اما دانسته میشود که رزق مایان لازم و واجب است از آنکه مایان را مبتدایان میگویند
 و سبب دینی و مکان و زمان رزق ما معلوم ما نکرد و ما دانیم که از کدام سبب
 و از کدام خبر و از کدام جا و از کدام طعام و در کدام وقت روزی نصیب است
 و از آنرا خود گرفت و گفت و ما منزهات فی الارض الاعلی بعد رزقها منزهات
 نعم معشیت زن و فرزند احق تر باشد که هر یکی بنده او بنده تعالی بنده بگوید

و قال تعالی و امر اهلک بالصدقة
 و ما منزهات فی الارض الاعلی بعد رزقها منزهات
 و ما منزهات فی الارض الاعلی بعد رزقها منزهات

دیکر باشد بهر کسی که در میان آنی مقین شد که این آیه است از کتاب و فرمایند چنانچه در تفسیر
نفسانی شیخ سعدی علیه الرحمۃ میفرماید

۱۷۶

یکی طفل دندان آلوده بود
بر سر کمرش فرو رده بود که زبان در گنجش
جود از زخم طفل آشفت ز نشیب که اورا برادر آفت
چنانکه در دندان دیدن آلوده است که شاه تجاع علیه الرحمۃ گفت

علامت صدق بهر است اصل آنکه قدر دنیا از دل تو رود و چنانکه زو خاک
پیش تو یکی شود و تا چون سیم و زر بدست تو افتد دست از وی خاکی افشانی که از
خاک دیوم آنکه دیدن خلق از تو میفتد چنانکه مدح و ذم پیش تو یکی باشد که از مدح
زیاده شوی و نه از ذم ناقص که دی سیم آنکه از رفتن شهوت از دل تو برفت تا خاکی
مستوی از یاد و کینگی ترک شهوات که اهل دنیا شاد شوند از سر خوردن و راندن

شهوات هرگاه چنین باشی ملازم طریق مردان کن و اگر چنین نه ترا با این سخن
چکار و یکی معاف گفت علیه الرحمۃ عاقل اطلب دنیا نیکو تر از ترک دنیا جاهل را و احم
او گفت رحمه الله اهد است که ترک دنیا حریص بود از حریص طلب کردن
و چنانکه گفت علامت تو به وضوح میراست کم خوردن از بهر روزه و کم گفتن
از بهر غایت کم گفتن از بهر ذکر حق تعالی و گفت ذکر او حلقه کن در اعرق گرداندا خود
چسب او چگونه بود و جب او در چوشت اندازد و داد خود چگونه بود و داد
از آموش گردانده بود و در او است خود لطفت او چگونه بود و گفت در دنیا

فرمودند که در این مکتب افقون او نیا موزی گفته افقون خمیت گفت
 که اینها در این مکتب افقون او نیا موزی گفته افقون خمیت گفت
 بگویند که این مکتب افقون او نیا موزی گفته افقون خمیت گفت
 از این مکتب افقون او نیا موزی گفته افقون خمیت گفت
 که این مکتب افقون او نیا موزی گفته افقون خمیت گفت
 ما بعد از آن علم و کمال دایم برک آن کرز انده اند علیهم الصلوٰۃ والسلامات انشی هم
 گفت علیه الرحمۃ هر که در توکل طعن کند در ایمان طعن کرده است سهل تری گفت
 رحمه الله توکل حال نپذیرفت و گفت اول مقام توکل آنست که چنان باشی که مرده
 پیش مرده شوی تا هر چنانکه خواهد کرد اندوز هیچ اراده و حرکت نباشد و گفت در توکل در
 نیاید الا بیدل روح و بدل روح نتوان کرد الا تبرک بدید و گفت نشان توکل چیزی است
 اول آنکه سوال کند چون بید آید بید بگوید بکیران دهد و گفت اهل توکل نه چهره
 حقیقت یقینی و کاشف غیبی باشد الهی که حاتم احمد را علیه الرحمۃ شریف از آنجا
 ایام احمد بنیل رحمتا بعد بر سید که روزی میجوئی حیران ماند بزکی دیگر حاضر بود و جواب داد
 چه باید حسیب چیزی اگر حسیب آن فرض است و نه واجب و نه سنت و نه طلب و نه
 چیزی که او خود را میجوید او خود را بگوید بقوله علیه الصلوٰۃ والسلام ان الرقوع یطلب
 القید اکثر مما یطلب العبد و اده الطیر الی و این عدی عن ابی الدرداء رضی الله عنهما
 جواب حاتم آنست علین ان یفید کما امرنا و علی ان یرزقنا کما وعدنا

گفت تو ظاهر این را و در کما حق تعالی زنده بمانی که بعد از است پس تو در حق تعالی محراب
الیه است باید و خواست که مقول و غیرت ترین خلقت است و این است که بعد از این
و بر زودتر خشت لا یتوب من یتوکل علی الله فلو حسبه ان الله یبصر الامور قد تعبد الله
بکل شیء قدر از توکل و تقوی مرتبه بس عظیم ان الله یحب المتوکلین و حدیث معتبر
کلام مجید است و نیز در شرایط توکل مس استاده در کار است قال الله تعالی و علی
فتوکلوا انکم قوم منین و علی الله فتوکلوا انکم مسلمین و علی الله فلیتوکل المتوکلون ای
یاران معصومان همه گفت که و سر همه نصیحتها است که اخلاص کن سجاده بولی تعلقی از غیر
او تعالی خالص در کار است گرفت نقل حجاب است و بجا اصلی جویند که بکسی در
قال مع غریب الا ان فی الدین اخلاص ان فرائض مردک سعی کن تا از مرتبه مردکی
بگذری و مقام مردی بسی ابا هرگز دانی که مردک کبیت و مرد که ام مد آنکه مردک
اینها مبارزی است که در میدان جاهد و اقیان تیغ لاپروست گرفته بجای ربه اعدا و
چون که نفس و شیطان اند مشغول گشت و مرد آن غارت است که به تیغ توحید سرانجام
چون است و از تشویش محاربه آسوده گشت غیر ازین دو طایفه ازین نیز که مثل چهارپایان
در اینک کمال انعام بل هم اضل و اولئکم العاقلون حکایت و حجاب
و بر پرده معلوم کرده که کان الله و لم یکن موشیا فصدفوا استینه که کل شیء لک
و چه حال امر و زنده اند که کل یوم هو فی شأن ای چه طایفه اگر پیش و پس و شیء
که در من قبل از من بعد اگر بالا و نشب روی و هو الله فی السموات و الارض و ما بین

مشار

که گاهی از این شیخ می‌گفت اگر برون و درون نگیری هوای ظاهر و باطن را اگر برون و باطن
 بگویی هر دو را با هم می‌گردد ای پنج از کار جهان هیچ چیز بنیاد می‌آید از این شیخ
 سخن شنیدم بود استعدم نیکو بگر در جهان هیچ نه ان موسی صلوات
 تعالی لما قال فی غیرنا و غریب انما قال الله تعالی یا یوسی الفقیر الذی یسئ
 یسئ فی غریب الذی یسئ یسئ فی غریب الذی یسئ یسئ فی غریب
 عین الزمان کیلی بسیار نشنیده و فاضل بوده است در اوایل که در غریب
 صحبت شیخ نجم الدین گبری کرد بگفت خانه درآمد از لطایف علوم عقلی و نقلی بود
 انتخاب کرد که در سفر مونس وی باشد چون نزدیک خوارزم رسید شبی در خواب
 دید که پنج ماوی گفت که ای کیلی بشته بنید از خواب بیدار شد اندیشه کرد
 که بشته چیست من از دنیا هیچ ندارم و اندیشه جمع آن نیز ندارم شب دوم همین
 در خواب دید شب یوم نیز از پنج رسید که شیخ بگفت که ای کیلی بگفت که ای
 کرده چون بیدار شد از او در بیداری انداخته چون بگفت که ای کیلی بگفت که ای
 مجموعه را نمی‌انداختی ترا هیچ فایده نمی‌شد پس خرقة ویرا پوشانید و در خواب
 از تمام اربعین عین الزمان لغت نهاد و نیز آورده است که شیخ در خواب
 گبری در تبریز یکی از شاگردان یکی شرح آنکه سدی علی داشت کتاب شرح
 آنکه را می‌خواند چون ما با او رسید روزی در حضور استاد و جمعی از ائمه نشسته
 بود و شرح آنکه می‌خواند و روشی در آمد که ویرا نمی‌شناخت اما از شاگرد ذوی

پیشاره

ایم شاه

تینتر تمام پنج راه یافت چنانکه مجال و آتش مانند پر سبکه این چه دست گفتند این
بابا فرج تیریز است که از جمله محمد زبان و محبوبان حق است و این پنج لقب بمقرر
بود تا بامداد و عقیقت است و آمد و التماس کرد که بر خیزد که زیارت بابا فرج روزم
است و با اصحاب موافقت کردند چون بد خانقاه بابا فرج رسیدند و خانقاه
بابا فرج خادمی بود با باشد آن نام چون آنجا رسیدند و دید درون دشت و اجازت
خواست بابا فرج گفت اگر خواجه درگاه خدا یعنی میرزا میبایست آمد که در درگاه
گفت چون از نظر بابا بهره مند شده بودم معنی سخنش دهم هر چه پوشیده بودم
چون آوردم دوست بر سینه نهادم است و اصحاب موافقت کردند پس بابا
بابا فرج در آیدیم و ششم تعداد از بابا متغیر شد و عظمی در صورت وی پدید آمد و چون
قرص آفتاب درخشان گشت و جامه که پوشیده بود و روی شگفته شد چون بلند
سایه ای تلال خود را بر آید بر جاست و آن جامه را در می پوشانید و گفت ترا
وقت و رفواندن نیست و گفت که در فقر جهان بشوی حال را متغیر شد
و بابا فرج پس از هر چه غیر حق بود منقطع گشت چون از آنجا بیرون آیدیم گفت
از پیشانی ایشان اندکی ماند است بدو سه روز از آنجا از آن کوهان و دیگر تودانی
چون بابا فرج در سن رستم بابا فرج را دیدیم که در آمد و گفت و روز تو نیز از منزل
از علم النقیض نگذشتی امروز باز ما بر علم میروی من ترک دهم و بر بایست
و خلوت مشغول کنم علم لهانی و وارد است عینی بودن گرفت که تمهید است

بزرگواران فواید فراوانی نوشته بیا بیا منسج را دیدیم که از غرور و باد و کفیت شیطانی ترا
قبول نموده بدین طحان متوسل و است و قلم را بنیدانتم و قضاوت از غمزه حتم العزم
از حتمه شغیر با سواد حق مشتاق است من شغلک عن بعد و طاعت و توبه
از دنیا است و غافل از اینده و حاضر از حله بدی و یکی استغفار و توبه نمایند تا توبه بفرمود
و ضایعها مخلصا بخلوص است صفای طویرت بکمال شغل باطنی تسبیح و احد مطلوب است حقیقی
و هو سحانه مرتب بحسب ولی التوفیق کریم الرحیم و منه الرضا و علی صراط السداد المستقیم
بدانند که که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس میفرمودند
مسلمانان و تقوی و احکام و رعایت تقوی و عمل بفرمودت همه نور و صفات و رحمت
و واسطه وصول در رعایت و لایه اولیاء و بعد بنازل و مقامات شریفه از روز نشانی
صفات میرسد بخیار تیره مخفی مانند که حضرت خواجہ احرار قدس سره فرموده اند که ملاصدرا
علوم او را که غیر حدیث و فقه است و خلاصه آنها علم تصوف و عرفان حصول الیه
علم بعلم لدنی است نه بعلم کسی پس چیست بر او کیا اندک تصنیف مراتب تحقیق خود را
نقوش کوی نه مشغول شوند و از آن شغل بامر دیگر بردارند تا وقتی که بوسیله سطره تیر کنند
و تصنیف بر تو لزوم وجود بر طبقه در که باید و این معنی خفا که هست روی نباید از غریب
از خواب غفلت بیدار شوید و بکوشش بپوشش بنویسید و بدل آگاه گردید قال الامام
و امام اهل الطائفة تشایب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله المعروف بـ
این بعد این احمد بن بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن

ایضا منیر الازواج

من قاضى من محرابي كبر صدق في الدنيا تعالى منهم حميد ايها الطالب المسكين الطريق الى
 تعالى في المحمد في الطلب اذكر لك الحق الواضح الذي اعتنه النبي والاشيخون اليه جعلوا
 الحكمة بلائز في ريت لا باطل فيه وانفع من الدنيا ببقيا بقا كانت تقبل في كبريائك
 وضرورت فان ردت على قدر الضرورت او تناولت شهوة فطلب في كبريائك
 في كبريائك ردت ثم تناول ذلك وان تركته فهو الاحب والاولى ودع الخلق
 في كبريائك في صلوة الجماعة واجتهد في لازم زاويتك مما قريت ان لا ينظر الي الخلق
 فان نظرة اليهم قلة الكلام في السلام والحوار وجواب المتكلم ان كلامك بقدر الحاجة
 في كبريائك على قدر الحاجة لفظ واحدة واذا اطرقت السامية في زاويتك فاخرج الي
 بعض الصاري والمقابر او ردد وبقرب زاويتك ذاك الله تعالى او تاليا بكلام الله
 في كبريائك في العلوم واسميت ان ذكر الله غر وجل وكلامه عن كل شيء ومما طرقت سامية
 في الصلوة والتلاوت عدالي ذكر الله تعالى واجتهد في خلقك عن كل شيء في كبريائك
 في كبريائك في حديث المقرين وام ذكر القلب ودع عنك الفكر فيما كان وفيما يكون
 في كبريائك في الله تعالى في ان يتركك على الصفات نفسك واصلا قدامك من شأها
 في كبريائك في ان يكون نوكت معك لا ينال الا فراطا والتفريط ومما وجدت قبضك في كبريائك
 في كبريائك في الله تعالى يتركك سبب قبضك ويترك طريق ازالته والعود الى
 الاطمان والاشرب والبطا وجعلت تلك لطعام منقلا بالذكور وغسل يدك
 في كبريائك في الله تعالى ومما تحققت بالبريد في الدنيا ففكر لك بكثرة الذكر في كبريائك

١٨١

و بعد سبب سفسر کن حاضرانی که کما و سجودک لعلب الرفیع والانس فی الزکوع
والسجود و کما فی التکمیل الصاوة بالخصور و الخشوع لا فی قی الاکن من العود و خشوع
یا اخیه و اقبل بعضی مکن من الامین و احمد عبد رب العالمین

سبکتر از نفس خیر و بدی کار چندی هانجا بد بعظمی
 این سراج مشرقی در حق مراتب انسانی منقلب
 یافند احوب علم ادوی هم علم بد بخش توفیق موقوف دور کن دوری
 حب خود کامل بخش کامل غرقه بحر محبت خویش گداز غیب
 ترک کامل در حلقه غیر خود در پس خود بر تمام منعکس شود خود را
 نفس از بند کینه فروم کامل فرقی غیر نشیست در مرآه نمود غیر تو
 منجایم پس تو ناقابل در مانده فضل ناقابل کین ناقابل
 ذایا با خود بداری با غیظ الذی ای را در هر خند زهد در ریاضت ضروری است

در آن ضروری تر چنانچه در تفسیر حضرت مولانا میگوید چرخ می‌گردد و واقع میشود چنانچه
که در معنی کریمه و نهی النفس عن الهوی نوشته اند که در آنجا آورده اند و در کمالی و نیز که می‌نویسند
که در کفعم خیزد روزی روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود و روزه منتهی گردد و در
شیخ خردخواه بهاء الحق والدین رحمه الله تعالی رضم حرم حضرت شیخ مراد بدینا فرموده
تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخورد این حدیث خوانند که پس العبد
هو از معنی نور ایقور کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم که خوردن اولیست از روزه

[illegible]

غمت از راه تر میخوای که بپنی کفم تو ایتم کفتم
 تا کوه رفتم جوانی بر در صومعه دیدم شسته و یکباری در در
 و در این صومعه بریده انداخته و آنرا اگر مان میخورند نه یک
 دیدم و کفم این بای ترا چیده است گفت روزی دوین صومعه شسته
 نه بر بجا کف شست و لم رویل کرد و تقاضای آن پدید آمد خواستم که در پی او
 یکباری از صومعه بروم نهادم آواری شنودم که نرم نداری از پس کسی
 خدا یقانی قصد زنا کنی این با که از صومعه بروم نهادم بر دیدم و از خود جدا
 و اینجا شسته ام تا به پدید آید و با من خواهد کرد و گفت اینجا که این کنایه
 یکبار آمده آنجا که گفت اگر خواهی که مردی از مردان خدا و غرضی بپنی برین
 روز از من که رکود بود و اینجا تو هستم رفت از و خبر پرسیدم گفت دیرگاه
 تا بر آن کوه مردی عبادت میکند و یکروز مردی با وی مناظره میکرد و میگفت
 روزی بسبب کسب است او نذر کرد که من هیچ خبر نخورم که در و بسبب کسب
 بود چند این روزی را با من چه نخورم و من نالی ز نوران بروی کما شسته است
 بریدند و او را انگبین میدادند گفت رحمت الله ازین کارها
 فرود آمد و دانستم که هر که توکل بر خدا یقانی کند کار او بزرگ و بر خ
 گفت وقتی در کوهها میگویم قومی مستدایان را دیدم که جمع شده
 گفته شایسته بوده است گفت اینجا عابدی است در صومعه هر سال یکبار برود

... و در آن شبها که در میان من و او سال دیگر من نرسیده بودم تا
 به آن آمد مردی دیدم مخفی در شوم او را که افتاده از هیبت او لرزه می افتاد و بیشتر خجسته
 به ایشان گزینش می داشت و می دید به شایسته چون خوشتر و خوشتر و خوشتر
 و من شش نفره رفتم از تبر خوار علت ظاهرش را اعلان کردی علت باطن مرا معلوم کن
 نگاه کرد و گفت ای دو انون دست از من بردار که دوست از اوج عظیمه جلال غایب میکند
 چون ترا بیند که بغیر او دست زده ترا بدو بازگرداند و او را استوار کند از دوا این گفت
 و در سوخته شد ... روزی گفت سالها میاید که مردم و غور از زندان نباردیم
 و پشت بر حلالی کردم در ریاضت کشیدم راه بر من گشاده نشد با خود گفتم که خبری می یابم
 تا کار بر آید یا نفس فرو شود و واروی بر هم پس گفتم ای تن تو سالها میاید و هوای خودی
 و خوردی و خفتی و نشینی و گفتی و دیدی و گزشتی پریشانی و شوق را ندی انبیا تر توانا
 اکنون در خانه رو تابست برهنم و هر حقوق حقیقی است در کردن تو داده کنم اگر بدان
 بجای صابون و لثی شوی و اگر نه باری در راه حق فرو شوی چهل سال هجرت کردم و نرسیده بودم
 این طایفه نازک باشد هر شب این بیت دشمنان سران بداند و من در خود آن
 هم نزل ایضا اولی است باشد مگر من مجاهده بریا کردم و این خلل از منست
 و من را راه نیست آنجا که رفتم اکنون کرد خود بر آیم تا نیکویم که هست بخود
 چه نرسیده است آن بود که نفس بادل یکی شده بود و چون نفس بادل یکی شود بلا آن
 بود که چه بر دل ماند و نفس باشد نفس خط خود از روی بستند چون چنان دیدم و نشستم

که گفت از آن بر حاجی میماند که هر روز درگاه بدل میرسد نفس خود خود می بستن
 هر چه نفس در آن بیاسودی کردن نکستی و چنگ در چیز دیگر زدی مثلاً اگر او را
 با نیاز روز در خوش بودی یا با صدقه خوش شدی یا با حق یا با خلق و در آن
 خداست او که در می تابد برون انداختم گامهای او همه بریده گشت انگاه اسرار
 در دل می پدید آمد پس گفتی گفت نزد کان بی کامی ام و گفت اکنون با پدید
 بگو که دوکان مزبلی کامی است و در میان ارکان نامزد است اگر چه به رفتم و در میان
 دو کستی ستادم و شست و آب انداختم و گفتم تروم تا ماهی شست من رفتم و از او
 چون کشیدم گفتم آید که کار من نیک آمد رفتم و با جند گفتم ترا چنین فرجی شد گفت
 ای ابو الحسن آنکه ماهی افتاد اگر ماری بودی به بودی و اگر است تو بودی و یک جوان
 تو در میان آمدی فریب است نه کرامت کرامت آن بودی که تو در میان نیکی
 سبحان الله این آزادگان چه مردان بوده اند گفت سسی سال غلام
 دعوت کردم یک شخص بدو که خدا تعالی آمد چنانکه می بایست و او آن بود که روزی
 با دستان او دبا گوچه خود از مسجد می گذشت و من این سخن می گفتم که بسیار شنیده
 صغیف نبود که با قوی در آویزد او در آمد و گفت این چه سخن است
 بدین صغیف با خدا تعالی که تو هست در می آویزد او را لون مشغرت شد
 و رفت روز دیگر باز آمد و گفت طریق خدا تعالی چیست گفتم طریقی است
 و طریق است بزرگ اگر طریق حوز و می خواهی ترک کنه و ترک دنیا و ترک شهوات

کبری که طریق بیکه خواست بر حودن خدا تعالی است ترک آن دو بیکه گفته می شود
که باین ترتیب بزرگ خدایت بکنم این و بوقت زود دیگر بشنیده میاید و در کتاب آمد
تا از ابدال نه اعور گفت پیش ذوالنون ابوحنیفه حاضر بودند و این
جوابات او را حکایت میکردند تخی آنجا نهاده بود هیچ ذوالنون گفت که حاد
را حکایت آن باشد که اگر این تحت را بگویم که ببرد این خالفاه برای ابدال
تحت در حرکت آمد و خالفاه بکشت و باز بقیام خویش شد و بانی خون آن بد
بقره زد و چند آن بکریست که در جهان تختش نشسته و دفن کردند و حضرت امیر المومنین
محسن بن علی ابیطالب رضی الله تعالی عنهما فرموده است علیکم بحفظ السرائر فان
المطلع علی النصارای من شکل کاریست و مداومت برین خود را در سلوک و شکل تر
و الله ولی التوفیق و منه الارشاد و ایغریز که طالب صادق بکوش هوش بنیوش
و تبین جان در تقدیم سی آن میکوش و بدل در روح و بظاهر و باطن خاموش و هیچ
امیری بغیران خود را نفروشد که در بر حال نفس آخر اندیش تا امل نیاید پیش
و بکسی مرادی که اهم مطالبست بر کسی از مرادات شتی پس بر هی از مطلق مراد
خود را که فی الحقیقه مراد خود خواستن نمی مراد مولانا خود کردن است بلکه عوی
از الله است ایوست تعالی بزرگ خدایت برین سببیک برای تحصیل آن دوام
حضر ابیطالب حقیقی است بر سبب موی و این مقام منوط بخیر معبود
حقیقی است بخلو تمخیز و بوصول کمال انقیام مصطنع نامراد حقیقی خواهی بود و منظر مراد ملو

مقوا حضرت صور غفر الله عنهما
نور زاده اسم غزه

عرش بنوا کردی است اللهم ارزقنی بطریق الخیر فی شغلک و ذکرک و منورک و فطرتک
 عمن آیه که بحسب کمال بختیک و اجتنابک است ولی التوفیق والارشاد
 و نسا الهیایه علی صراط السداد که در فقرات حضرت خواجہ عبید
 احراز تیرہندی حدس برآمده است کہ اشغال مقضای روم و عادات ارباب
 معنویہ کہ انجذاب باطن است در ہفتش بچکانہ دوری اندازد و سعادت حقیقی
 در انکس و نیستی از غزو و باریت خود است سبب تحصیل انفعالی دوم احضار
 جل نہ کرد و در وصف محبوبی و باختر پند دل از تذکر محبوبی انحضرت جہان بہ اثر
 شود کہ اورا الہی ہر محبت نامزد و در تذکر بقا ہستی انحضرت ہر خبر اورا در نظر آید
 و وجودی نامند اگر این معنی بی مشغولی بگذر میرشد و بسبیل دوام کمال سعادت و اگر مشغول
 از شغل بگذر و یا نگاہ داشت رابطہ میان خود و یکی از تذکرگان حق گما کہ تعلقا و استغنی
 را شاید چارہ نیست تا بسبب کم شدن در مراد او و باریت خود را در باریت
 او کم کردن ان نسبت کہ حقیقت نیست و حق جانہ میرشد و دوام شہر و کثرت
 بہر احمیت صفت احضار اورا میرکرد و پس از مشغولی بہ این طریقہ بتوبہ نامہ انحضرت
 اوست از دوام این ورزش باید کہ ارادہ شدہ باشد ہر سببی در تقصیر و کوتاہی
 از خوردن حلال کہ بحد ضرورت باشد بنگاہ داشت جمعیت باطن قوی
 کہ گفتہ شد بعد از ان است کہ خود را بطریق سنت و جماعت درست کینہ و
 محترمانہ شود تو در افکن خویش شمشیر تو زدوست خواہ نامہ پشخا ہی شادمان

در این باب

بعضی سالکان راه و سیرایران آگاه بپرسیده مانند چون پس ازین که از ظاهر شریعت
که فیض شریعت است که کورشید اکنون از رابط شریعت که حقیقت شریعت باید و باطن
خواه گشت بگویند دل بایشان که از حقیقتی که مالا با حالت منفق این فقره غنیه در شریعت
این کتاب در بیان حقایق عقاید موافق معارف مرتبه حاصل انوار علم و لایحه است
علیه السلام و السلام تریاقیه است اما فهم این تیر ضروریست که منوط بمعارف
تیر تیر حصار و لایحه است که ولایه اولیاست و اینجا هم رسیدن داخل حالت که این مرتبه
مطلوبان مرتبه اصل و اکمل است و بعد اعلم بالصلوب الطیر الدی هدا ناله ادا مکن
در این راهی لولا ان هدا ناله ادا قد جارت رسل بنا بالحق باید دانست چون در طلب
تعالی در کسی برید آمد سهل اند و وظایف حمد بجا آرند و بهوشیار شوند تا سر و مقصد
در پی رسیدن است از حضرت خواجہ بزرگ نقشبند قدس تعالی سر و داعیه طلب
که در این بریدی آید و صحبت اهل اهدا طالب میشود و محض فضل الهی است باینکه قدر
تجربت را بشناسد اگر همان بود که زمانی گوش در استیجن اهل اهدا دارد و توفیق آن
در این توفیق دهد و تربیت کند و نظر اهل اهدا بران داعیه طلب کنی اختیار ایشان
که بیدار آید و ظهور کند و مفید در جهت چه اگر با اختیار ایشان در یکی آن داعیه ظهور کند
ان است که از اختیار محل خطر بود و وقتی ان اختیار را بطرح در رابط ایشان لازم میکرد و تالی
اختیار ایشان از غیب چه بیدار نیست ان داعیه دولتی است بزرگ و وقتی است غلبه که
تا حق تعالی بصفت ارادت بر روح بنده تجلی نکند و عکس نور ارادت الهی در دل بنده

نبیه باید باشد از پنج حایه و طالب دشمن او قاتلی کرده و خواهند دانند که سالان تر
 و در میان آن که گفته اند اینها شش است از پنج است که مبتدیان و اصل مطلب اینست که
 و زود اسباب اینهم و بقدر قوهی است و برای آنست یاد اورد از استیالی طالب که
 خدا و یا پس هر که خصلت را غایت دهند و میباشند شتابند و در پی کار شوند تا به نیاید
 و در رساله مولانا یعقوب جرنی آمده است علیه الرحمه که گفت که مرشد قتل باید دانند و تطبیق
 و الا نه بر حال که باشد و یا باید که مشغول باشد فاما کمال فایده و نقیض کامل ممکن است که
 حدس بر میفرمودند کسی که باشد و نقیض مشغولند نه نوعند کامل ممکن و کامل مقلد و کامل
 مکمل کم باشد و وجود گیرنده نقطه العالم و المشایخ خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی و بعضی ها
 خود فرموده است که مکمل را از ولایت نبی علیه السلام چهار دانگ نصیب باشد و کامل
 مکمل نورانی و نورش است و کامل نورش است اما نورش نیست و مقلد بتقلید شیخ
 کار میکند اگر بآدن شیخ کامل باشد نیز امید واریست و فقط چهار دانگ ولایت نبی را
 و علی آل و صحبه و تبعه الصلوٰۃ و السلام مگر کسی شرح کرده بلکه چون اکثری را دیده باشد
 که در نوقت از علم حقیقت تفضیلی آن عاجزند بالبر و غیره حیرت التفضل است
 این کتاب در فصل نهم و عقیده سابقه و نیز در نکات الاسرار در فصل دوم و سوم
 و نیز اینجا باره اجمالاً و اینها بدیهه چهار دانگ ولایت یعنی چهار دانگ ولایت نبی است
 ولایت مطلق نبی علیه السلام از مرتبه عامه ولایت که ولایت عامه مشهور است و مرتبه خاصه
 خاصه مذکور است و مرتبه احضار ولایت که ولایت احضار مشهور است و مرتبه حاصل انوار

بیت حضرت که لایحه حاصل آنحضرت بر نویست و بر این وقیر و عذر دیگر که بنده بدان بر زبان
گزارانیده و غایت کثرت کشیده از مرتبه امامت بر شیه خلافت یا کمال است و از مرتبه
شده باشد پس حق برتر از خدا و اول آن وجود گیر است ثانیاً غوث شریف است ثانیاً
اینست مظهر است و الهی که بر کسیت یکس است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
پیغمبر اسلام است از بیت شیده باشد و آنچه از دست علیه الصلوٰه و السلام و غیره
یکبار عوایت او از تمام کلم شده باشد و آینه شده باشد که جز او صفت نبوی در
هیچ نماید و در مقام بوساطه القاف اصفاات نبوی مظهر تصرف حق سبحانه و تعالی
بشرف الهی در بواطن مستعدان تصرف کرده و تمام از خود عانی شده و بر ادحق خانه
ایستاده و هم از وی است قدس سره شیخی او را مسلم است که در رابطہ بر مد تصرف
تواند کرد و اخلاق و نموده او را تواند خورد یعنی نابوده تواند کرد و اخلاق حمیده بجای
آن تواند اثبات کرد و او را بر وجه حضور و آگاهی تواند رساند و حضرت نشان
مستقل سره فرموده اگر طالبی برست ناصی افتد تعمیر طریق صحبت کینه طالب کرام
مستقیم است از باب صحبت است ورنه کجایستی خوب بهای نبات پس
شده لازم است و معروف شدن مر و لایه مربی را ضروری تر و در طریق تقصیر
بیت برست برست و بر کامل مکمل اهل بصیرت مثل طبیب خاویز است
طایف مثل بیمار است و در شغال و از دکان راجع او و به و طبیب جلدی که در نزد

[illegible]

متفرق بکجه میبندید
 مست ممکن در وقت ای کبر راه رفتن به نیاید و به
 روبرو ای راتوزد چون جان کردی ضایع شود که زنها تو را به
 ریختن یا خورشید میبندد و اگر در خلوت نظر برده است آخر از اهرم زاری است
 خلوت از اغیار باید نماند پوشین بدوی آمدنی بهار یا آئینه است جابر ازین
 درون آئینه ای جان و دمن نام پوشند روی خود از آینه دم فرو خوردن نباید هر دو
 در کلام مجید فرموده است اتقوا الله و کونوا مع العاقلین که توانی ز خود بریدن
 در سبوی بهلوان مابش و دهدین منی نیز گفته اند در سبوی رتشی نباید آن
 در سبوی پیش نیای از هر کسی که قال صحوا مع الذعان لم یطیعوا ان تعجبوا مع
 و صحوا مع من یحب مع الله و چون سعادت صحبت او را دریافت خود در
 باقی کند و در رابطی اوج نغری نبود کار خود را جمله او که زرد بهر دم تو بایه خوش
 بود انی حسابی کم دیش و بدانند که منفعت او در خطا موقت است پس از آنست که
 صواب او اگر چه و به آن نداند و لاند احدی تو کبر میفرمود رضی الله تعالی غایتی
 که به محمد علیه علی و صحابه الصلوة والسلام در خدمت است و اهل علم ظاهره
 که باید بود که او اهل ظاهر است و در خدمت اهل علم چشم باید بود که او
 در خدمت یعنی طریقه اخفی کرده است سلوک ظاهر و باطن که بدان سلوک
 از هر کس نظر حوالی بظاهر است بمقتضی حقیقه است راه متافقت معنوی را به
 نزدیک و تصفیه سلوک میدارد با استعمال اعمال غریب است اگر عامل غریب نباشد و اگر سبب

۱۹۴

در وفاتی

یعنی مثل سقیت و در این صورت اهل شریعت خوانند و در خدمت اهل دول همه دل
 باید بود که او را حق حقیقت است یعنی اهل حقیقت شریعت و در خدمت مرد و بان
 که اهل علم و اهل عمل هم اهل دل باشد و یکی ظاهر و باطن جمع و در خدمت باید بود که او انسان
 کامل است و بقید مکمل بدان و نه شرط نماید که کامل تمام همانست که مکمل هم باشد و اگر از غیر
 ناقص باشد کمال کامله نباشد و نسبت هر ساد اوست ظاهر و باطن هر یکی لازم
 ضرورت است حتی الامکان لصدق مخلصه صادق و الا صحت فایده بخش حقیقی
 نباشد بلکه حرف دل نباشد آورده اند که حیات و وقت شیخ الاسلام خواججه بعد
 انصاری قدس سره با دایمی مقتدرانه سلطان وقت را بکردند و بفضیله آوردند
 تا که طلب سلطان آمد و گشت که در مدحیران شد ناگاه یا و آمد که اینمرا شبلا شاید در آن
 سبب است که وقتی مریدان شیخ خود ابو الحسن خرقانی قدس سره بای بی او بانه بنام
 بودم فی الحال تو بکرد و از روضانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود
 غفور دوم و همانوقت سلطان را بهم در خواب نمودند که شیخ عبدالمدی آمد بکفایت
 که باین بلا مبتلا شده بود از آن نایب شد بر خیر و استقبال کن و باین خواب
 تمام پس آن بجزوی حضرت کن بادشاه همچنان کرد و معذرت خواست
 را باین گفت بعد از آن در روضه سلوک باطنی جان باید داشت که
 طریقت آورده است هر که دعوی عشق کند قاضی وقت ارزد و کواه طلب
 یکی بگردام دوم فکر تا کنم که این هر دو کواه در حضور قاضی متفق اللفظ و المعنی شهادت

او گفت و می گفت که منم نشو و حدیث تا بکمال این کفری و بی وقایع این می اندازی
 خیز تو خیال خود جریانی از درخت اسید بریانی از دو عالم یک یک از درخت
 در میان کنایانی عزیز نه که دوبرده خیال او یافت از هر یکی صد نفر از تنه خیال
 کجاست دور نهشتی چندین هزار شاخ و بر کی پدید آید که جویان برای خیال دور
 میسرند اما چون رسیده در آویخته است و گره محکم شده ممکن نیست که بچید از این درخت
 چراغ در آن خیالی می آید و می رود تا آنگاه که خود را علم کند و این نیست ن سبکی است
 جوانمرد از این غلایق گذر کردن درین ره نیست لایق تو جمل خویش را در
 بنا و الی در آن پذیرا مردی عالم گفت در تعالم بسیار است اما عالم کرد در بودن
 و سوار است این آتیرا مغرور را و آتیه نکست از شان نزولش مسافران حکایت کند
 که هر خود سیاحت کند در بحر معنی باحت کند و در شین کند که زم کردی زمان
 میکانز ایمان اگر مردی بوالعجب است سوره عشق چاره مصحف در و یک است
 عشق را بوجیه و گفت شافعی را در و رویت است مالک ارکان عشق بهر است
 خبلی را در و رویت است در مقام که حال مرد است معرفت کی و علم چو نکست
 تا روز چهارم هر بوی راه خود روزه مرد این کوئی تا ازل با ابد نه سوره است
 چنانچه درین زن که در نیست منزل عاشقان جایی است که انجا جانیت
 جان را بلبه هر که جانیت جانی که در عشق را مرکب است نه خالی که از با و
 و خون تراب است درین هر صوفیانی مرتب است خدمت ثوابا و عبد الرحمن حلی

و اما مگر در هر حال از طریق تر و سوسه بخت از آن نیست
 و اما مگر در هر حال از طریق تر و سوسه بخت از آن نیست

قد مرید در لایح و مروده است چون طالب دلی نسبت به آنکه اندک است
 بیاورد و حق از دلی در خود باز یابند که تمامی هست را بر تربیت و تقویت آن که
 در این آن درسی باید که در هیچ وقت از اوقات و هیچ حالتی از حالات حالی نیست
 در آن وقت و در هر خور و در وقت و در هر شنیدن و گفتن با جمله در هیچ حرکت
 به هر وقت باید بود و باطل است که در وقت و اوقات نفس شده با تقویت
 جهان و اندک که اگر تمامی عمر صرف آن نیست کند هیچ کرده باشد و حق آن نیست
 نوح که در بنی نایم سبب حال حاشا که بود و مگر ایم زوال در هر همه با یکدیگر
 در دل ز تو از زود و در دیده خیال هیچ نکه امتداد نیست که نوره برب شون حق
 و از مان و حبست همچنان و یاد کیفیت آن نسبت تعری از ملا به کوان و تبری از ملا
 صور امکان اهرم مطالب و آن خبر مجیدی بلیغ و بعدی تمام در تقی حواطر مسوقه از
 سینه خیمه بروی زنده و نور طور هستی حق سبحانه بر باطن بر تو افکند ترا از تو ستاند و از
 انبار بر مانده شعور بخودت مانده شعور بعد شعور بخود بل لم یبق الا الله الواحد الله
 فرموده اند آدمی بحسب حیثیت که در دعایت کفایت است و بحسب نسبت به
 لطافت بهر روی آرد حکم آن گیرد و بهر چه تو به کند رنگ آن بنیرو و لهذا حکم در چون
 نفس با طمعه طمعه حقایق محتاجی شود که حکم صادق آن مستحق گردد و صارت کانه انوار
 کلها و الاصل عموم خلایق بر سطر شدت اتصال در بصورت جهانی و کمال شعور
 بیکر همو الی حیثان شده اند که خود را از زمین دارند و میتا نمیتوانند و فی المشوی

[illegible]

بدن سرفرموده است

علم القلب علم اللسان علم القلب فذلك العلم ان فعله بینه الاولیاء و علم اللسان
 فیکسب به العلم علی این آدم و فرمودند که در حدیث نیست اذا جلیتم مع الصابین فیند فای
 لسان فیکسب به العلم لعلکم یدخلون فی بطونکم و تنظرون الی همکم و فرمودند که اگر
 احببتم انما شایسته به شوایان عمل کنیم چون بعد از نماز یا دعا و در او اگر در فرمود
 بعد از آن که اگر شایسته بقبول شد و ما بخود کاری نمیکیم و نیز کسی را قبول نمیکیم و اگر کسی
 بپذیرد میگویم فاما هر کس عین آید وقت عین باشد و سلسله شایخ خود را باین
 غمد وانی قدس سره بیان کردند و بوقت عددی مشغول گردیدند و دیگر فرمودند
 که خصوصاً پیش از صبح و بعد از شام بسبق باطن اشغال باید کرد و باید که اصل زیست
 تقوت این صفت که طلب حق است سحانه و یا شایسته حدیث که التذات است باینکه
 او تعالی بحقیقت آن بود که تمام تصرفات هیچ کامل میسر کرد و تا بنایت حق سحانه
 روز که حصول بوند و اگر نه خطر آن بود که آن صفت طلب در واقع نیاید و حضرت خواهم
 نقشند قدس الله تعالی سره الا قدس میفرمودند که یکی از فرایده مشورت اهل دل
 و مردم عزیزان آنست که اگر در آخر امر و به صواب در آن کار بپردازند
 تو در میان نباشد در آبادانی مریدانیت مریدانیت
 بالیت او و ختم باشد و از مرادات مسیح فائده و بصیرت دل در آن
 خود دیده روی از جمیع قبلها گردانیده و قبله او حال برگشته دور بندگی بر
 فارغ آمده و بر نیاز جزیر استایه بر بنیداخته و اعراض از مجموع قبلها کرده

و خود در میان نباشد و اگر خواست صواب باشد

مذکور است و معلوم است که خود را در دو ادب یک رقم نیستی باین وجه
 است که در آن تقریر شود وجود خود و غیر خلاصه است که آنرا اگر در سراسر این کتاب است
 از این معنی و باین بیان و نشانهای لایزال از آنکه در آنکه در قدیم است
 که در مشایخ طریقت قدس سره و غیر از جمله دیگران ذکر کرده اند که حق تعالی کرده اند
 و در این بنویسند و این است که افضل الذکر لا اله الا الله و صورت این ذکر در
 این کتاب و اثبات و حقیقت راه بخت عزت سبحان باین که بتوان بر وجهی که
 در این بیان حق است و حقیقت حجاب استعاش نفی حق و اثبات غیر است
 و باینکه المعالی بالا بحداد در کمال توحید نفی مساوی حق و اثبات حق سبحانست و خلاص
 آنکه در حق جبر و اجابت و ملازمست بر معنی این که حاصل نیاید پس اگر باید که در
 نفی و وجود جمیع مخدرات را بنظر فناء و ناخو استن مطالبه کند و از معنی ذکر می آید
 و نفی خواطر میکند و در طریقت اثبات وجود قدیم حضرت عزت جل ذکره بنظر
 اشیاء و مقصودی و مطلوبی و محبوبی مشاهده مینماید و در هر دو کمال و آخر حاضر می
 شود که باینکه در این دو سوپندی می بیند یعنی آن بوند را باطل میکند به اثبات
 حق و اتمام مقام آن محبت میگرداند تا بتدریج دل از جمله محبوبات
 غایب شود و هستی ذکر در نور ذکر مضمحل گردد و علایق و عوالم
 از او بگریزید و از او بگریزد بازداشتن نفس در وقت ذکر سبب
 ظهور آثار لطیفه است و مفید شرح صدر و اطمینان دل است عظمه است

۲۰۰

صالح که در این کتاب است

و باینکه در این کتاب است که در این کتاب است
 بازداشتن نفس در وقت ذکر سبب

و نیز که در سلسله سیرانی تواید و دیگر حضرت خواجہ نیرنگ شہدائت الی
 تقدیر از پس دزد کرد داشت نفس لازم نمی شمرده اند چنانکه رعایت
 لازم نیست چنانکه اندام عاریت و قوت قلبی را هم ترمیم داشته اند و لازم می شمرده
 زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر در قوت قلبی است و بود سطر مطابقت
 ملکوتات نیز فتنه و مشاہد و وجود قدیم چون خانه نظیر بقا و علانیت بر تنوعی صورت
 حقیقه توحید در دل اگر قرار گیرد چشم بصیرت وی گشاده گردد تا او را در
 عقل و شرع و توحید هیچ تناقض نیاید و در مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل
 گردد بعد از آن بجائی رسید که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی شود و هیچ اندیش
 غیر حق نماند و اگر در ذکر در ذکر و زکریا کارد و چون با نگاه دل از رحمت
 اغیار خالی کرد و حکم لایسوس رضی و لایسمائی و لکن یسعی قلب عبدالمؤمن حال
 الا احد تجلی نماید و علم و عده از کرم محراب از لایس عروت و صوت و صفت
 کل شیء ملک الا وجه اشعار اگر در ذکر روح نازا که روح و وجود است
 در بحر نامت هی از کرم متغرق و مستغرق گردد ذکر کون ذکر
 با یکی دل زوکر رحمان است چون بتوفانی شوی زوکر نیکو ذکر
 قدس احد تعالی سره الاحدس فرموده اند که یاد
 و یکر داشت و یاد داشت یاد کرد و معقود از ذکر سانی ذکر قلبی است
 در آن آنست که هر باری که ذکر زبان دل کلام طیب را گوید در عقب آن همان زبان گوید

یاد و یکر داشت و یاد داشت یاد کرد و معقود از ذکر سانی ذکر قلبی است
 در آن آنست که هر باری که ذکر زبان دل کلام طیب را گوید در عقب آن همان زبان گوید

خداوند استغفره و من توئی و من توئی تو در دنیا تو زیرا که گناه بکنی گشتی گشتی
 به خاطر ی را که بیاید از یک و بداند که او خالص باشد و از ماسوا خارج گردد
 و اگر مبتدی در بدایت ذکر کلمه گشت از خود صدق و در باید باید که برست آن کند
 زیرا که بتدریج آثار صدق بطور می آید و نگذشت که مراقبه خواطر است و باید است
 است که مشاهده است وفانی شدن و ذکر خفیه است علی تحقیق و نورانی و غیره
 قلبی نمیزد الف و با است تا ملکه خوانائی او را حاصل آید و اگر معلم صادق بود و در
 صادق استعداد آن بندش یک در قدیم اول خواننده که دانا و نیزه باید است
 رساندنی حمت تعلم الف و با آن اغلب طلاب آنانکه ایشان را بر یادداشت
 و حالات کردن پس از ذکر سانی و ذکر قلبی نیزه است که یکی بال و بریدارد و آنرا
 بکنند که بر و بر بام رای کشیخ نمود و که خلیفه کمال شیخ بوده که
 از شیخ بزرگ بوده اند رحم الله تعالی گفت کشیخ ما فرموده اند حضور می که ساکنان
 در دنیا و غور بر مراتب آن می باشد میتواند بود که پس از آن نیزه است
 حضور را بقا کم باشد و بواسطه کشاکش طبیعت از روز ایل میشود و اگر غور
 بر غور بر مراتب ذکر که عبارت از مشاهده بعضی احوال و کسوف است
 که در مشاهده احوال چون احسام لطیف بجای آن طبیعت می نشیند و
 از نشینات طبیعت و پریشانی خواطر خلاص می باید اما در طریق خواجیه ای ما
 قدس الله سرهم همان حضور که شیخ نمود و در شیخ علیه الرحمة اثبات الحقایق

و نگذاشت مراقبه خواطر
 و یادداشت فانی شدن

شیخ

مسأله آنکه اگر طالب صاحب مقدار باشد و تمام است و در روز و یعنی خود را مقروض
 می سازد و این باید از باشد اثبات یابد و لیکن اگر شیخ فهم که مل مکمل بود و در
 در ضعیف است مولانا یعقوب چرخ آمده است قس الله تعالی مره اگر در
 باطل است و شوق نباشد از غفلت باشد چنان فایده ندهد بلکه خطر است که
 قبال الله و قبله قاتل عن الله فخصمه الذارین الله ایمنه در آیه صریح و حدیث
 صحیح آمد که خفیه است و اذکر ربک فی تفکک نضر عا و خفیه و دون اهر فی القول
 بالغد و الاصال و لا یکن فی الغافلین یعنی ای محمد امر تو از غافلان نیست
 علیه و علی آرو صلاه الصلوة والسلام و از غد و اصال بعضی سفران گویند که یعنی
 علی الدوام بیک خفیه مشغول باش و دیگر است او عوار یکم نضر عا و خفیه آنکه
 المعتدین ای بدیتی و راستی که او تعالی دوست نیندارد کسانی را که از حد دور
 مسکند زانند و آواز بلند کنند و تفسیر امام نجم الدین عرابی صاحب منظومه در معنی
 این آیه آورده است که ابوموسی اشعری رضی الله تعالی عنه روایت کرده است
 که صحابه یا رسول الله علیه سلم در سفری بودند چون بر بالای کوهی رسیدند
 سبزه و تهلیل گفتند آواز بلند رسول علیه السلام فرمود ایها الناس انکم
 انفسکم و لمستم دعون اصحابا غایبا انکم لم تدعون سمیعا و قریبا و غیره و در این
 بسیار است بنا بر این علما گفته اند که ذکر بلند خلاف دلیل است و این گفته
 که ذکر خفیه اولی است عارف روحی گوید علیه الرحمة مغز کم کن از آنکه ذکر است

و ذکر خفیه بهتر است

کی زنی کی گمان آید و روزی صحبت حضرت خواجہ بزرگ علیہ السلام کی آید
 سا کو آید آید گفت فرمودند این غفلت علم من علم و فهم من فهم و تفسیر
 آید مذکور است تفسیر حال نسب علی الحال ای ذوق تضرع و خفیة التضرع بقدر انوار آید
 ان تذللا و تلقا قال علیہ السلام انکم لاندعون اثم ولا غیب انما تدعون سمیعا و
 قریبا انکم انما کنتم عن حسن بین دعوت السرا العلامه سبعین معقلا لا یلحقکم المقتدر
 ای المجرورین امام و بی کل شی من الی غایره و عن این جریج الرافضی صواتهم بال دعا
 خلاف و عنه ایضا الخ فی الدعاء مکرره و بدعت و آثاره و بعضی روایات است که از این
 سرور علیه الصلوٰۃ والسلام و اصحابه رضی الله عنهم دعا ذکر بجز واقع شده است پوشیده
 سحر علما و عظام است که آن احتیاج هر روز ذکر و دعا کتبی تلف نموده است بلکه
 بغیره بود و بنابر نفس ذکر و دعا کتبی تلف نموده است و مولانا سید عبدالاولی که
 سخن وی در محدثان سند است از احوال السرا و عالمیان و معتدای جهانیان علیه
 آله و صحبه و تبعه الصلوٰۃ والسلام در جمع خود می آرد که آن سرور را ذکر نفسی طایف بود و
 قلم و لسانی از نجاست که یاد و بدست جهان روایات که در باب جبر و بعضی سیال
 مروی و در علم کرام محققین و بنی متین شکر الله تعالی سعیم بر آنند که ذکر جبر بدلیل است
 به ثبوت نه بدعت است و صوفیه گفته اند که ذکر جبر رخصت است چون بنا بر
 سنی باشد و خفی غریب است و اولی است و بدانند که در خبر است اصنف الاول کار
 ذکر اللسان و اکثر علما عظام می نمایند انیکه درین زمانه بعد از نماز تا زمانیکه چند کلمه

ند
 تزل و تلق

الرافضی بانند و غیره القوم
 و الم بالقول کجهر و تفصیل
 بدو حق میر

تبع
 ذکر جبر بدلیل
 نه بدعت

و بعد از نماز چند کلمه
 کلمه بکلمه بدین گفتار
 بدین گفتار

طبعه اندک و میگردانند از جای خود و بر میخیزند و این کونی لازم گرفته اند لازم درستن آن
 بدست زبیرا که طبعه بعد از وقوع کلمات گوناگون مردم کفر لازم است که در وقت کفر
 و بعد از بخت بیایان یک مرتبه نیز زبان گفتن هم واجبست بلکه بر مسلمانان را یکبار در عمر
 خود بر زبان گفتن فرض است و در نماز که معراج مونس است همه جمعیده اند که بعد از آن
 کلمه گفتن لازم گرفته اند و این که بعضی مردم با اقوال مرعوبه و اعاذت موضوعه یا کلامی
 که شاید صحت هم داشته باشد اما محال فرود آن نامفیده برای هوای و ذوق نفس
 خود تمسک میسازند و میدانند که هر چه اعلیٰ بر و است مجتهد ضرورت و در کتب
 فقهریه در ابواب فرض و واجب و مستحب هیچ جای نمانده است که بعد نماز
 یک مرتبه هم در هیچ بابی از ابواب مذکور گفته نباشد و این بعضی حبال بد بکران
 امر میکنند که شام بگویند و باز میگویند که در حدیث است که اگر کسی گویند کلمه
 بگو او نکوید خوف کفر است آری همچنین است اما این امر وقتی است که در شخص
 موجب الحاکم کلام یا موجب کفر یا موجب ارتداد معلوم کرده باشند پس معلوم
 اقرار الحاکم بر موضع تکلیف بآن امر کردن بر مسلمانان ظن فاسدست و نیست بلکه
 باطلست ان النظر لا یغنی عن الحق شیء بل ان بعض النظر انما یا ایها الذین آمنوا
 کثیرا من الظن ان بعض النظر انما ولا تجسروا ولا تعقب بعضکم بعضا ایضا
 ان یاکل ثم اخیته متا فکر هموه و التقوا ان الله توبه الیهم و غفر لذنوبهم
 مأموره خلاف قول مجتهدان بی توبه و بموجب مسلمانان تاکید امر کردن

بفعلی که خداوند از خدا اصلی و علیهم السلام در آن حالت امر بدان فعل کرده است
 اگر چه عبارت حسنه گویند یعنی هر عبت که لازم داشته اند آری ذکر چهار مرتبه نیست
 فاما لازم داشتن آن بعد از نماز و غیر آن وقت دیگر که رسوم شده است بنابر
 خلاف روایتی منع است و آنکه بعضی حدیث و نقل آرند و گویند که حضرت زین العابدین
 و صحابه علیه السلام الصلوة والسلام هم گاه گاهی ذکر چهار مرتبه اند نمیدانند که نیکوکاران
 مضرب حسب نشان نزول محمد بن کشته اند مایا ترا عمل روایت نشان لازم است
 و اگر گویند موافقت مجلس باید کرد پس در دین میل و رسم و تقلید خلاف روایت در کار
 نیست و اینکه در بعضی طرق اکابر مشایخ علیهم السلام اهل سلوک را اندک چهار مرتبه و غریب
 فرموده اند بنابر درخواست حرارت و سرات ذکر است و قلب در اعضا
 و هم بدان سبب درخواست ظهور کرمی شوق است و رسالت اما اگر حق فاعلا
 فیفضل نام خود بخین طریقه شرف سازد و ثبوت ملازمت چنان بر شدی بنوا
 که معتقد و توط و ثبوت ادبی این سبب بدان نتایج در اول مجلس رسید
 بنیاز است فوقانی و نتایج فضل عالی ترقی کند چنانچه بر شرف نیکان
 بنیاز آن تقدیم این آن طریقه نیک واضح خواهد بود و به احتیاج که از
 بنی و در حقی و از محمود و از طریقه از نایب انی و ز نایب انی که اقرب میشود
 در است بر جمع بدان کس مبتدیان به سلوک نارسیدگان بدان سلوک
 کامل و نایب نیکان حلاوت نتایج آن سلوک شایسته و از آن طریقه که بر وفق
 کامله

تالیه

که در رشت و سکو سکوت اهل غنیمت باشد تا بماند
 خرق و بیکر بالاد که گوشتند سوای سالکان چنین طریقه که اقرب طرق باشد تا
 اگر باذن برینند و مقدار کامل باشد و بیکر مقدار آن محل خطر است بلامناظر با وسو
 نفس و غفلت باطن بر روزه و غرور نفسانی که من قال الله وقایه غفلت عن الله فخصمه الله
 بعد صریح آری عام مسلمان را از ذکر و جبر کوهی و رزیدن و بند کردن با هم ذات یک
 بکمال طبع مشغول بودن اولی و دین است تا که طلب سلوک این راه حصول
 تصفیه و تزکیه باطن و تطهیر حقیقی و تفصیل او بجا نهد بدید اید و بدان دهم بر شدی که
 قابل آفتد باشد رسید بعد از آن هر طور یک باذن آن کمال یا کامل اگر و شاغل ماند
 و همت خود را صرف امر وی کند نفع است و غیر شخص ناموره و مادی و دوزن شد
 صاحب تلقین اقیاس باید کرد که باور زنند ذکر گفتن بکدام نیست و بکدام فهم
 باشد یا برای خلق است یا برای خانی اگر برای خلق گفته شود معناد الله بکس
 خود نخواهد پسندید و اگر برای خانی گویند او خود سمیع و علیم و آفریننده است
 الیه مرجع الوری و اگر برای حصول ذکر قلبی و حرکت و حرارت است
 حصول تصفیه و اوله از خود از آن و تلقین مقدمه ضروریست که بی آن نتواند
 بکماله ملا خط حدیث ^{نفسی} و خطر است بهیو ارجلی یا خفی از غیبت که اگر بر مشغول
 و فرموده اند که از غامضیان بگریزید و از صوفیان جاهل بپرهیزید که عامل سادگی
 بهیو باشند و تعلیل و قال هوای نفسانی از انبیا عالمانه و عارفانه و از مقصد بکماله

از سوک سالکان صافانه در مانند باشند و بگو و خیال نارسید که از این ...
و ای مایه که از نظر اقیانوس است انشور و زاموی این آدم صلی الله علیه و آله وسلم
و صبحی او رضی الله تعالی غنم و تابعین و تبع تابعین حمه الله سبحانه علیه السلام و صبحی او رضی الله تعالی غنم و تابعین و تبع تابعین حمه الله سبحانه علیه السلام
سجده و قدس سره و مختار و هوای بقیاس و خیال از غرض نفسی شتر باشند بلکه از غرض و دین
بلادر خود کور و غافل باشند و کلیات المرشد مدانی علی الشانی امیر کبریه علیه السلام
قدس سره تعالی سر العزیز عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال لما نزل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و علی آل و سلم خیر و قال لما نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر برت علی و اولاد و رفقا
اصواتهم بائکیر و کبر اصا کبر لا الا الله تعالی رسول الله صلی الله علیه و سلم اربعوا علیکم
اکم لا یعون اصم و لا غایا بکم یعون سمیعاً و قریباً و هو معکم و انا خلف و اریه رسول الله
صلی الله علیه و سلم صنعت و انا قول الاحول و لا قوت الا بالله تعالی یا عبد الله بن قیس
قلت لیسک یا رسول الله قال لا اولک علی کلمه کبریه انما قلت یلی یا رسول الله فداک
ای و امی قال الاحول و لا قوت الا بالله تعالی اربعوا علیکم ای اربعوا بها و اربعوا
و ای علی نفک ای انتظروا ایقال مناه مسکون عن الجهر و قوا عنه ایقال اربع
الرسول یحییان اذا وقت عن الیبر و اقام و اقوال یابد التوفیق هذا کدیت یلی علی
فانما الجهر غیر محبوب عند النبی علیه الصلوٰة و السلام الا فی اربع لانه الحج و السجده
ما کدیت تبرک الجهر فی الدعاء و الصلوٰة و الذکر و مخاطبه النبی علیه الصلوٰة و السلام بقوله
ادعوا ربکم تفرغاً و خفیة و لا تجهر بصوتکم و اذکر ربکم فی نفک تفرغاً و خفیة

و ایچ

و ایچ
از پنج صورت

وودان ايجز العقول وقوله ولا تجزوا له بالقول كجبر بعضكم لبعض ان كحط الاعمال وانتم لا
 تسفرون فاذا كان رفع الصوت عن يمينه عليه السلام والجر بالقول كحط الاعمال
 عند سعد بن ابى وقرة والجدال من كان متاويا باب حضرت اسلمت المجازي
 يعرف ان ايجز اسم السلطان طاج عن الادب موجب الياسية والتاديب
 والمحاضون ايضا يعرفون ان الذكر ايجز للزبا وهدايا لغوا في ترك ايجز بالذكر مثل
 جند الثاني في راية البوابين بجم الدين نكبة الحيوى الشيخ الشهيد محمد بن البغدادي
 والشيخ الصادق النخاس رضى الدين على قدس سره ارداهم في كتاب الفلاح لا اهل
 الصلاح الشيخ علاء الدولة السهاني قدس سره الغيرة وقوله ان ذكر في نفسه ذكرته في
 نفسي يدل على ان خير الذكر اظفى وفي قوله ان ذكرنا على ملا ذكرته في ملا خير من رخصه في
 الذكر ايجز الغير المشوب باريا والا حوط ان يذكر العبد ربه في نفسه وقلبه بحيث لا يتحرك
 لانه يعلم معناه من ثم ابو حنيفة اخذ بقول ابن مسعود رضى الله تعالى عنه في انهم اخذوا
 بالقل والاجر بالتكبير ربه ولا خلاف من الاقل فيجرب ما يشاء يقينا والاكبر خيفة
 فيها فلا يتقن كخواره وكون ايجز بالتكبير ربه متيقن به والاخذ بالمستيقن او اذ كان
 عند تعالى واذا ذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة وودان ايجز القول في راي النبي
 عليه السلام اقوا ما يقولون اصواتهم عند الدعاء فقال انكم لن تدعوا الصلوة بانياب
 كفايت شرح هداية مهينة في باب صلوة العبد بن وقال ابو حنيفة
 بالذكر ربه تحالف الامر وقوله تعالى واذا ذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة

دون اجزاء القول والاصل في اذكار الاخفا واجزائه وانه حضرت ابو بصير عليه السلام
 ويا وجوبه زوايت كذا في السرور عالم عاياه الصلوة والسلام تكبيرات بحرفه است
 جبر ابدته ميكويدي اجني كذا في السرور عاياه الصلوة والسلام ضيا كرده بسن خود بهم را وجود
 اقراره عبت جبرفتن تكبير قول ميكيد تعليم العلوم است زیرا كه ان يوم اجتماع
 عامه مومنين است پس با وجود الفتح اين نيت بنا بر نظر خوف بدعه است كذا قل الخ
 ميكيد بلكه بعضي فقها كرام وعلما و عظام صرح كنه اذكاره ذكر جهل وادب شرح است كما قال
 عمر ابن عوف النخعي رحمه الله تعالى في الاشياء التي زولا الشئ الجبر بالذكر صلوة
 الطلبة البرزخية غنية في القسم الثالث في الكراماتية الصحيح قول ابي حنيفة رحمه الله تعالى لان
 الاصل في الاذكار هو الاسرار واما ما يشار اليه من قبله ايد و قد ثبت في عمدة الصفي
 في المفردات مرغية والتحرر عند اكثر المتبحرين ان يكبر فيها خوفه باخذك في المفردات تحررا
 عن بدعة الجبر المذكور ودار الامران الفعل متى عام الله والبدعت معا كان ركعة من
 اتيه اولي كما في الكراماتية جامع الرموز وفي شرح سير الكبير امام السرخي انه كان صلى الله عليه
 وسلم يرفع الصوت عند قرات القرآن والوعظ فاما بعد الذين يدعون الواحد
 والبدعة بكونه الاصل في الدين وتبين الصوفية مما يقاد وقرنه برفع الصوت فانك
 كذا في الدين عند قرات القرآن والوعظ فانك في هذا الغا جامع الرموز عظمة السلام
 وانه سابع الشفاء والاخفا قال الله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخفية دون
 اجزاء القول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الذكر انجي جوابه برزخية غنية فالاجم كبره

في اذكاره
 في اذكاره
 في اذكاره

الینح والند فی الدعا فی غریب البیان عن الحسن بن عورت السمری والعدائیة سحر

ضعفانی مدارک الذکر الذی لا یتیمه الحفظه یرید علی الذی یسموه الحفظه یعین شفعاً

عبادت بتقلید کرامت خشک رهرو یا اگر آگاهیست و چون ذکر خیر الانبیا

غریب و اولی است و جبر خشت پس عجب خیال است این انصیا کان طریقت

و میر و سلوک را که از غریب تر خشت ترغیب کنند آری اگر کسی از خشت لغت

ترغیب کند ساز است حضرت لادی الرشد المطلق نور الشکور بر حق همه را

هدایت بر اطمینان فرماید هو اعلم بالصواب و منه الهدایة علی صراط السداد و

اصل سخن رویم بدانند که در قرآن است ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله

و نهایتی بدیش از دعان و قبول آنچه از دعان و قبول آن و حبیب از دعان و قبول

که مانع آید هر چه مرضی حق تعالی و رسول او نیست و باینچه مأمور است قیام شود و باینچه

از ظاهر و باطن باینچه موجب ایمانست چیزی ظاهر نشود و آنچه مخالف میباید

تجانی ظاهر و باطن دور شود و تحقیق معامله باین وجه که ظاهر او باطن متصف شود

باینچه باید و اعراض کند از آنچه نباید عبارت از تربیت و طریقت اگر چه

اسم طریقت که بوجه مستثنای خصوصیه مخصوصه از تربیت واقع است و بیکر است

چنانچه این مسکن منبر در قسم ثانی این کتاب واضح کرده است بموفق این

المقصود و نهایتش آنکه ازین درجه ترقی بمقام حسان کرده شود و آنچه

درجه رسد کالمحسوس بجا یفر شود و بحقیقت حقیقت ایمان حسان است که آنچه مؤمن

و بعد از

و معتقد است که اگر این غیر از این شود و گویا محسوس بخواس ظاهر است الاضاح ان بعد
 کانک ترا به این معنی است چون ممکن در مقام کمال حاصل شود و با نور حقیت محاب
 تعلیق بی تغییر حق سبحانه و تعالی مترفع شود و حقیقت انسانی محسوسیت نبوت تسلیم
 ماسوا مشرف شده مشهود سرش بر حق سبحانه و تعالی خبر نماند در غیرتة تواند بود که کار
 بجائی رسد که جزینکذات محتاج اوست کمال در بصرش نماند یک جزینکذات در بصر
 نماید اینجا بود که صفت شاهی و مشهودی از میان بر خیزد سر لایعوت الله الا بعد
 اشکارا کرد و پس در اداء منتهی ذالی ریکب المنتهی قلم اینجا رسیده و سرینکست
 و حقیقت و قایل ذکر تقریر مایه کرد و یادداشت در کتاب کلمات الاسرار و
 نوشته شده است بموفق الله تعالی از اینجا مفصلان توان دریافت حضرت خواجه
 بهاد الدین نقشبند قدس سره میفرمودند همه در اوقات که در حق اینست که خود
 را دور می اندازند و با اختیار بار بر خود زباده میکنند و اگر نه تصور در حق اینست
 و از حضرت خواجه علاء الدین عطار است طیب روح میفرمودند که سخن کبریا این
 خاتوا آدم است اگر ترا بستی و پرون آوردند ترس و اگر تو بخود زباده ترس و ترس
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس فرموده اند که طریقه ما اقرب طریق است
 یعنی در این بیشتر است و آن جزینقی خضار و دید تصور اعمال مدیریت و میفرمودند که هر
 چند در حق اختیار و خواسته های طبیعی کمر میزد و وجود بیشتر میسر نمی شود
 و از آن نفی قرب نماند بجز جانه زباده میگرد و قرب خود دوری از خود خویش

لی زبان خود نیالی سود خویش و بمقدار نفی اختیار ندهد را با حضرت الوهیت
 موافقت در تدبیر و تقدیر او بیشتر میشود و بمقام اصحاب رضا و سادات رضی الله عنهم
 در صواعق و تکریم کرد و در موارد ندره بواسطه اختیار رای کونا کون طبیعی مقرر
 آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات مرتبه ترقی نماید تا چون
 اعلیٰ بی اختیار برسد او را بحقیقت هیچ خواستی نماند آنگاه از خفیه بشریت ندره
 عبودیت ترقی تواند نمود و شایسته آن تواند گشت که صفات جدیت
 الوهیت او را بر مرتبه المقاتی الصد و البقاء برساند که اول درجات ولایت
 حاصل است و منتهای سیر الی الله است و مبدأ او سیر فی الله است و عجایب
 اینطور را نهایت نیست و سلوک که سیر الی است غالباً بکم الهی شرط این حد است
 که هر فی الله است نه آنکه هر که طلب کند بیاید هر که سلوک کند معذور است
 حین طاع العیسی الی الحی گفته و اما الواصلون قلیل غوصان با اگر چه بی غوص
 در هر صد فی دژ نمی شود و در غریب و در آن چنان می افتد این در هر صد
 کلیمی شود و این سیر فی الله در مقام وصول خوانند در سیر الی الله غیر از این
 معشوق و در سیر فی الله معشوق است در عاشق و این معاوت و بی زلفه
 صفات بشریت و بی اختیار حقیقی بواسطه بی اختیار و تسلیم و لایزال بودن
 اراده شیخ نزدان تسلیم احکام قضا و قدر است و چون اینجا از غمده تسلیم بر دل
 اینجا تسلیم تواند بود و یعنی چون از غمده تسلیم در تصرفات و لایزال شیخ بدون آمدن

و مراد از این و قاطعاً باشد و این بی اختیار حقیقی
 و هر که در خواست در هر دو عالم او را چنان

از پیش جمال حقیقت گشایند و فاضل بمقصود و مرید برادر رب
 حضرت خواجہ بزرگ فرموده اند قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس ہرگز میگوید
 از لوازم است کہ بان عمل کنیم لم نقولون ما لا نفعلون کاری مشکل است ویکہ
 فرمود خداوند جل وکبرہ ما عندکم نفید و ما عند اللہ باق در معنی انجمن باید
 کہ اعمال صالحہ و افعال حسنہ کہ از اہل ایمان بوجود می آید وقتی عند اللہ میگرد
 کہ در محل قبول و جل ذکرہ می افتد و علامت قبول عمل نفی شدن وجود کبر
 در افعال و ظاہر شدن تصرفات جذبہ الہی است و کفایت حقیقت ذکر عبارت
 عن تجاہیجہ لادانہ مذابہ من حیث اسم المتکلم اظہار الصفات الکمالیہ و صفات
 بالمعنوت اجمالیہ و اجمالیہ ذکر تشریک خفی اکنون دست دیدہ سر کلمہ شد اللہ
 انہ لا الہ الا ہو اکنون آشکارا کرد تا خود نشنودنہ از حق و تو لمن
 الملک واحد القہار و روح در بدایت فطرت اگر حق بجانب را بہ کجائی
 و اہست ابائی کجائی نشا جنت زیرا کہ ساخت از شود خیزد و شود از خود
 پیدا بد زیرا کہ شود و صد وجود است چون وجود روح بدیدہ آید
 وجود کجائی ثابت کرد و شرح این اطہالی دارد و مقصود آنست کہ اشار
 شود بچہ از معنی انجمن حضرت خواجہ ما قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس فرمودہ اند
 درین اذکر کم ذکر حق سجانہ بندہ را تو یقین یاد کردہ است بدان مراتبی کہ ذکر
 راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفردا و در سطر

جهانی و روحانیت و روح نورسط و عالم شهودی است و نیز سرزده و لایفیه است
 برتر از مرتبه روح قیاس است و نورطایفه برتر از مرتبه قلب و نورتر از مرتبه روح
 و کثرت برین روح و دل است و در نهایت مقام هر یک بون روح و دل در نهایت
 مقام خود تجلی کردند و بعضی عریب آن صفت عریب رسانند به نسبت کسی که آن
 نهایت دل روح که ذکر کرده شد رسیده است به نسبت خفی روح است خاصه که حاصل
 حضرت را فهمید که و اینده هم روح همه تا واسطه که در میان عالم صفات خداوندی
 و میان سر تا واسطه او راه یابند به عالم صفات الوهیت که رستم را کند هم رستم
 لا یحل عطاء الملک الا مطلقا الملک و ذکر در مرتبه خفی یا حقیقت ذکر خفیه و سران که
 حلقه ای خانواده حضرت خواجہ نیر کو را خواجہ عبد الخالق غنی وانی قدس الله تعالی ارواحهم
 اشارت به آن فرموده اند یکی است زیرا که با وجود روحانیت باقی است و برتر از
 رسیده است آن ذکر حقیقه بنیت سخن گیر الا یطلع علیه ملک فیکه و لا یشرع
 قسبح به اثبات است و چون بحقیقت فی رسید اینجا بود که باطن او از نفی با سست
 و جز اثبات نتواند ذکر او الله الله شود و اینجا بحقیقت کلمه و سر او برسد و سر
 الکر جز این انتظار نیست اخراج نمی میدان انفعالی نصار المشاهده و مشاهد و مشاهد
 ذات بود و مکاشفه در تجلی صفات و محافره در تجلی افعال مقصود از ذکر کلمات و
 کلی است بحیث قواد روحانی و جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجه کلی و نه
 برین ذکر بدل رسد و نیز باین بدل منتقل شود و در دوام ذکر قلبی از انوار الهی

خواص ما قدس الله ارواحهم و روحهم و نفوسهم بیان

بسیار فرمودند که حقیقت ۲

متجلی گردد و باطن در مستقل تجلیات صفاتی و سمائی و قابل تجلیات ذراتی که در
 واحد الموقوت و کمال درجات و مراتب ذکر است که مذکور بعمل متناهی شود و کوراند
 پس همگی دل دوست گیر و در فرق است میان آنکه همگی دل دوست گیر و میان آنکه
 بهی دل کرد و دوست گیر و آنکه همگی دل دوست گیر و دوست گیر و دوست گیر و دوست گیر
 که آن را عشق خوانند عاشق کرم و همگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی
 بمشوق نام مشوق را نیز فراموش کند و چون مشوق گردد و وجود خود را او هر چه
 جز حق تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که ذکر ربک ادا است یعنی ادا نیست غیر
 و نیست فک لان تحقق آن کور و شهوده یوجب نفی الغیبه و اثبات ثبوت الغیبه
 و چون بحقیقت این معنی رسد که خود را در هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند این حالت را
 فنا و نیستی گویند نهایت سیر الی الله بود اکنون مابول راه تصوف و اول عالم التوحید و
 و نهایت و مبداء درجات و لایه خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند

بیت معراج فلک این نیستی عاشقان را ندب و دین نیستی همگی را تا
 نسبت به در بارگاه کبریا و اینجا بود که صورت ملکوت بر وی
 ظاهر شد و در اوج اینها و جواهر ملائکه علیهم الصلوٰه والسلام بصورتها و نیکو نمود
 کبریا و حضرت الیتر است پیدا آمدن گیر و احوال عظیمه پیدا شد و از مشاهده
 صور مدیه ترقی کند که عبارت از آن نبوت آن کرد و هر کس را خبری دیگرش آید
 و درین گفتن فایده نیست که راه حق است نه راه گفتن و مقصود اهل اندراج

این نوع عبادتی تشویقی نیست نبوده است و این معجزه و توفیق است که در کثرت
بنابر تشویق ملائک حق بشهر در بیان خواهد آورد نه استعدای و اگر کسی در ذکر این
در بر سر پیرایان احوال و کاشفات و ریاضات و کین و کوری مستوی و در دل
سکون شود و معنی کلمه توحید الهی کرد و وی حریف و صوت بود و غری و پاری نباشد و در
غالب آید و در دل ذکر و معنی او قرار گیرد و چنانکه در این کلمات بکافی و بکافی باید بر در
و این نیز عظیم بود که چون دل نبوی ذکر است که کمال سعادت را همیشه در هر
بیدار نماید و در آن جهان پیدا آید چون زمین دل از خار و ساوس و نیا خالی کرد و در تخم
ورود و ولایت نهاد و اکنون هیچ نمائند که به اختیار و تعلق دارد و خستیا را اینجا بود و در آن
مشغولی باشد تا به آید و غالب آن بود که این تخم ضایع نمائند که می گان برید و در
الاخره نزله فی حرثه و ذکر کرد و در ام کلید عجایب ملکوت و قرب حضرت آلیت
و ذکر کرد و در ام همه نداشت که زبان یا بدل بود بلکه آن است که همیشه مراقب و ملازم دل
و دل را بعد از آنکه صافی گردانید و باشد از عدوت خلق و از ذکر ماضی و مستقبلی
محموسات و از غضب و اخلاق بد و شهوات و نیاوی و طلب و لذت و غیره
و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر باشد و دوام مراقبه دولت بزرگست و در
مراقبه موافق احکام الهی است و نیک و شوار بود همیشه دل خویش را یکی
حالت داشتن بود و مست بر مراقبه طریقی است موصل بحقایق و دوام در
مراقبه بمقتضی قطع علایق و عوالم و هر چه مخالفت نفس و آخر از از صحبت اغیار

دارد در پیشانم

وخلایف و پوشت حقیقت را که

باب فی التعلیم و التدریس

نه تنها در کار آن هم متغیر نشود و آن تقاضای این را غرضی بطلب
 این است که در این بوده باشد از ذوق طاعت و عبادت آن پندار
 محکم است و در کار آن هم متغیر نشود و آن خرید سبب قدیم که یعنی که او را پیش
 از خرید بوده باشد آن هم از و بایستد که اگر هنوز از متغیر نشود و آن سبب
 بستگی آن باشد که معشوق را برای عاشق دل قرار گیرد و اگر این هم متغیر نشود و آن
 به عبادت کشد یعنی آن محبت عبادت بدل کرده و نمود با بدنها
 بخشی در حق عجب کسیت سر تسلیم هر بدل کرد و سر کوفت که هست که
 همه در دشمنی بدل کرد و از حضرت خواجہ احرار قدس سره فرموده وقتی دیگر
 بخدمت مولانا جام الدین شاشی مشرف شدم در می اضطراب بود و از
 ایشان فرمودند مراقبه بحقیقت عبارت از این است نظارت و نهایت
 سلوک از حصول این انتظار است بعد از تحقق این چنین انتظار که ظهورش
 محبت است را بهر جز این انتظار است قدس سره فرموده
 در میان دو ابروی پر باشد ویرا در مجموع اوقات و احوال و امور و
 داند تا است عظمت پروردگار تعریف کرده هر چه بلام خود است
 مرید رخت بند و از رعایت این معنی بجای رسد که حجاب این را پروردگار
 مرتفع شود و مجموع مرادات و مقاصد پر بکار احوال و مواجید وی
 مرید کرد و از ایشان پرسیدند که چون خاطری باید و نیاز گشت از این

کشده و قسری

و متوجه شود که این شیفته‌ای نبوده یا شیطانی و فرمودند که فهم فرق حاضر قلمانی و شیفته
 که اگر خدا را بداند و متوجه شود حاضری باشد اگر در همان لباس خود کند و شیفته بسیار شود
 آن شیفته‌ای است زیرا که ابرام و لاجی صفت اوست و یکایک و اگر در حلیه
 اوست و بر آید پس روی آرزوی دیگر کند اما اگر در لباس دیگر خود کند شیفته نیست
 زیرا که مقصود شیطان اهلان و اغوست اگر درین لباس سالک تواند زد و نلباس
 دیگر آید و در دیگر لباس و تحقیق حقایق خطر در کتاب نکات الاسرار مفصلاً نوشته
 شده است از اینجا منزه و حاتوان دریافت ^{سرانگشت} خواجهاجم ^{تعلیم}
 در ملا و صورت تفرقه بیشتر هر شود و ^{بیکر این نسبت} نسبت محبوب را بخلوت خوانی
 راجع است ^{لطافت این نسبت} بر وجهی است که نفس تو به بوی مانع ظهور
 بیا که در ظاهر هر جمیله انعمی است که چون بایشان نیک متوجه شدند محبوب شوند
 اهل این سلسله در بارها و مواضع از دوام خلق از انجته میردند و می‌نشستند تا
 بسط خدمت خلق و کز است از شغل ایشان دل بکس حجاب نموجب شود که منور است
 و چون از آنند که است میشود و منجب میشود از مکره محبوب پس لازم است
 که ^{فدس سر خود} خود و قصد ترقی کار خود کند و حضرت
 چون می‌فرمود است خواجهاجم و الدین غجدانی جدا می‌شدم کفشد بخود قرار ده که تا فلان
 موضع از دست خود غافل نشوم چون آنجاری موضع دیگر را نشان کن همچین موضع عرض
 و منزل تمیز و درین این نسبت میکنی تا که حاصل شود که سفره قلمی است

که نسبت نیکین حاصل شده باشد و به اعتقاد ما مبتدیان غیر مناسب نیست که بر بنیادی
 حاصل نسبت ای را در نوشته می باید نیست و صفت نیکین حاصل باید کرد کسی که بدین
 مشغولیت در شهر ولایت خود بودن اولی است زیرا که تشبیح و ملاقات خویشان
 و آشنایان و ناموس از مردمان ویرانای می آید از آنکه بخلاف طبیعت کاری کند و در
 فعلی نامرئی است ن شود و بعضی مشایخ برخلاف این قیام اند و گفته اند که مبتدیان را
 تألیف میبایست و اوطان میفرستد اخوان از بعضی عادات رسمی مألوف طایفه
 شود و بواسطه ریاضات و مجاهده که از لوازم سفر است و برای آنکه تقیید و تزکیه حاصل
 گردد و آنچه معتقد خانواده خواجهاست در باب سفر و اقامت که مبتدیان را
 سفر باید کرد که بصحبت عزیزی ازین طایفه رسیده بعبده باید که ترک کرده خدمت و ملاقات
 ویران لازم گیرد و بر کار سجد تا که نسبت این عزیز حاصل کند و این نسبت مکنه ای کرد و اگر
 در وطن خود انجمن کسیر باید البته از خدمت و صحبت و یکدیگر طوطی رفود و غیره
 هر چه کند موجب تصنیع اوقات است و بهر خدمت و دشنام که از کسی نسبت تو
 شود بحقیقت دانی که توانی یعنی اگر ترا خوک و سگ گویند تقیید کنی که در راه
 صفات حصه است چرا که آدمی نسوخته است همچنانکه صفات ماک در از آن
 سعی و سعی هم جامع است و لهذا گفته اند ای آنکه ضلیفه را داده ای زهره
 ترا و صفت کیم فوق آنی مانوس و ناس و دیود و بیع و ملک و در آن
 غلبه آید آنی هر که از خواری و دشنام مردم خوش بر نیاید بگریزی

معانی مردان مشام با این آوازها رسیده میفرمودند صاحب و بنده
 با آن کرد را بی میرو و در میان آن راه سکی خفته باشند وی آن سکت نیز
 و با آن سانی بگذرد و در خود مذکور دان و بعد و حال باقی باید دانند که آن مکرر است از کرای
 و همی نسبت وی که با وجود آن فعل و مدح را بر او بی باز که داشته اند و مکرر است و در این یکی
 نسبت عوام در کز نسبت خواص مکرر است که نسبت خواص است الباقی حال است با حق
 کتاب هیچ خبر حقیقت انسانی را چنان پاک و مصفا نمیشود که ملا و
 نسبت بان حسیت اینها را رفع حجاب غلیظ اند مضمون حدیث آن باشد البتة
 علی الالبین ثم علی الاولیاء ثم الاصل فالامثل شایداً این معنی است و سخن خواصها را نسبت
 سهم الله تعالی که از یکایک آن بگریزند چنانچه از سر میگیرند آورده اند که وقتی فتوری درو
 شیخ ابو زید قدس سره راه یافت فرمودند که بگوید که در مجلس ما یکانه پیدا شده است
 بهر زحمت و جوی مبلغ گفته یکانه نیست فرمود در عصا خانه طلبید طلبید نه عصا یکانه
 باشد و در انداختن فی الحال آن تفرقه بجمیع مبدل گشت و بهرین مثال نقل می کرد
 که تاثر جمادات از اعمال و اخلاق مردم بسیار است
 و این باب که امری متصور است اینجی محمد الدین ابن عربی قدس سره درین باب جمیع
 بسیار است و این تاثر جمادات تا غایتی است که اگر شخصی افضل عبادات اگر
 تاثر است در موضعی ادا کند که آن موضع از اعمال و اخلاق با پسندیده جماعتی متاثر شده
 باشد بهر حال این عمل برابر آن عمل فروری نیست که در موضعی ادا کند که متاثر است

از باب جمعیت شده از چنانست که در رکعت از هر یک که برابر است مانند
 رکعت در غیر آن روزی نسبت بعضی حاضران از روزی بسیار میفرمودند که
 شمار نسبتی در صحبت با حاصل خود است سهل است محبتی است عاریتی نه ذاتی
 در روزی اصحاب را میگوشت که که امید از شما که نسبت بشمار نیده است یا بر
 زیاده تصرف نموده است و هرگاه بیرون رفته ضایع کردید کسی را و ادانگی از
 کرامت کردند باید که آن نور مصالح خود سازد و آن نور ظلمت خود را بپند
 زار از میان بردارد میفرمودند تا زمانیکه نسبت مرید قوت نکند و
 مادی مدارا میکند و مواخذه نماید آنچه از وی میرسد از افعال و اطلاق تا بلام
 اما چون نسبت وی قوت گرفت و او را اقیس بر این حاصل شد که با او
 اگر از وی امری در وجود آید که سبب کرامت باشد مواخذه میکند و سبب
 حقیقت نیست که حقیقت و تحت اختیار نیست درین طریق بدین
 افتاده است که روح صورت هر علی نیست است اگر قوت نبود و چشم
 نتیجه باشد هیچ عمل نتیجه ندهد و اگر چه در کسب اخلاص عذر از نظر
 داشت این که فرمودند عملی چند داشت نتیجه ندهد معنی آن حدیث است از او است
 عن بعض الصحابة رضي الله تعالى عنهم وروی ايضا مرفوعا لا جرم لا حبه و لا حبه
 چشمه است ثواب و نتیجه باشد و اجر و نتیجه عمل صالح هم در دینی بود و هم در دنیای
 فرموده است ابو سلمان دارانی قدس الله تعالی روحه لیس فی الدنیا ثوابا

خبر از فی الآخرة حضرت خواجہ میفرمودند معلوم نیست که در چه صفت میدارند ختم
بر کدام است خواب بود کمالی یعنی و کمالی انتظار است بی تیر و تیر است
ضروری هر کسی اگر کسب منفی کمال رسیدند اما عاقبت کار همه غیر بودن در حق با او
و تسلیم تصرفات غیب بودن وجود خود را بکلی بخت و واجب الوجود جل زکرتون
نمودن ابتدا و وسط معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم بر چه صفت است
تو بر چه حالتست به برین لوده اتنیخ عطار قدس الله تعالی روحه میفرماید

بشویا می کرد پس نه بد کاه بکاه از بی این اند جان خود را عیس حسرت نماند هم زمان و عجز
در کمال این بر دیوانی غرق گشته خبری از کسی و چنان دانی این است بود بلکه خبر از کمال
از ویران شده میگرد می ندانم چاره خبری که چند کوم خبر خوشی را بهت زانکه کس از بهر

اولیا و خداوند عزوجل وجود خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی کرده اند
و در هر نعمت را بکلی از انتفاع بوجدی که طالب حظ روحانی یا جسمانی نیست اند

زیرا که حزن بجهت نوات خطوط بود در ماضی یا در حال و خوف بجهت نوات آن
استقبال از ایشان برداشته اند و این تشریف ایشان را از زانی داشته

که الان اولیا و الله لا خوف علیهم و لا هم یخرفون و بحقیقت درین اسم ولایت
است این سلطان شده است زیرا که در هر ولایت که انصافی الله عزوجل انقباض

اولیا و الله عزوجل خیریت و هیبت عظمت و بلال الوهیت بجای حزن
و خوف نشسته است بجهت ترقی در درجابت ولایت ادا حق عظمت الهی

تا به این حد

در روحانی یا جسمانی بود یا انقباض شده و یا بر این حد
حزن را از سبب طوری در صفت طاعت

بعد از انقطاع مطلق بود از همه خطوط و نشانی
و روحانی و باین همه در مقام

از این ذات شده و از معنی پیدا و لیا و سندی با صلی الله علیه و آله فرموده است اما
 ما بعد و انشاکم بعد و خواب محمد بن علی کیم ترندی کدس الله تعالی و روحه فرموده اند لا یسبأ
 والمرسل صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام لم یأمنوا المکر و البیعة البیعة المکر عندنا الذی یفعل
 البیعة فیما فی التحویل فداک غیر ما یؤمن فادوا او من و بشرا و من فاما المکر الذی لا یحوز منه
 فاعظم شأنا چون ساکت را بعد از بلوغ تفرقه میان دین و زبان شود یعنی اشغال
 ظاهره از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطنی اشغال ظاهره حجاب کرده احابرت و موت
 خلقی بود و تجویح سبب و بلوغ ساکت عبارت از تصرف و وجود فساد روی و رسیدن به سیرت
 که مقام جذبه است و چون ساکت تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده
 کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و منظر صفت جذبه الهی مشاهده
 بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف وی تصرف خود بود
 باشد گفته اند حقیقت و لایه که باطن نسبت تصرف است در خلق بجن و دوی بجن
 منظر تصرف بنی است و علامه نبوت حال و لایه متابعت او است مرتبه خود را
 و مقرف بحتیقه کی نیست و از حضرت خواجہ احرار قدس سره
 آورده است که فرموده اند کلام را حجابی است بر آنکس که حق سبحانه و تعالی را نداند
 از چنانست که حق سبحانه و تعالی را عبد السلام به کلام فرستاده بخندید و از حق سبحانه و تعالی
 حجاب سخن است که مستمع را مانع می سازد و حال نمیدهد هر کلمه مکرر کلمه اولیا است
 خوانند به نشان بود ولی را از نخست آن مبنی که چو روی او به بینی دل تو بود

فان یفعل

مستتمی

و دریم مانده بر بزمین و نیز همه از نسی خود بگذشت در رباید یوم آن لو بخت
 دلی انفسی لم که در هیچ شتو او را حرکات بدناید مینمودند و در سینه
 در صحبت بوزر سه هفتا که می بختند و ملاحظه آنکه لغوی گفته شود آن صحبت است
 لا یسمعون فیها لغوا و لا کذا با اشارت بچین صحبت است فرمودند سخن
 از بزرگی سوال کرد که و غلط بچینست گویم گفت نیست در معصیت واقع نیست زیرا که
 پیش از وقت سخن گفتن بوضیحت کردن معصیت است فرمودند و وقتی گفتن
 زو است که مکمل بحقیقت آن رسیده باشد که زبان او نایب مناسب دل گفته باشد
 و دل او نایب حق بماند مینمودند شیخ ابوالعثمان صیری از بر خدیج ابو جعفر
 صد و در حکم الصدقانی استخاره کرد که و غلط گوید و خلق را نصیحت کند فرمود که باعث
 نند از عیبه صحبت گفت شفت بر خلق فرمودند تا چه حد گفت اگر عرض همه صفت
 ت محمدی علیه السلام مراد بفرح بر بند را می که ایشان خلاص شوند فرمود پس سر
 جانت و داند و خود در پای بنشینند و یافتح مجلس کرد در آن آنای
 با بخت در آن کذاب ابوالعثمان سخن ناماتم کرده از بنبر فرود آمد گفت از بر خدیج
 آوردند و گفته بودی که باعث بر غلط شفت است اگر ترا بر مومنان شفت
 و بخت با بستی کرد تا فضیلت جهان و ثواب آن یکی از ایشان را می بود
 که آن عین محروم ماندی تو بر این خیر اقدام کردی در **یا آورده است**
 که میان شاه شجاع و یکی بن معاذ و حمزه اندلغالی علیهما دوستی بود شاه مجلس محلی حاتم

بهر خاست و جاهد خواست ابوالعثمان از حال
 بهر آن از بر خدیج و بوی و از شیخ

نندی تا احکام کردند که حاضر شود روزی بر پشت برایش نهاده جان می بر سرش
نخن روی بسته شد و گفت امر در کسی حاضر است که به سخن گفتن از من او ایستاده است
گفت که آنرا نه فصل نیست و گفت اهل فضل را بر همه فضل باشد تا آنجا که فضل
خود را بپند چون فضل خود دید دیگر ایشان را فضل اهل ولایت نباشد ولایت نباشد
باشد که خود را بپند چون بدیدند دیگر ایشان را ولایت نباشد و گفت هر سرق است
ز نزدیک بنده چون قهرمان دارد این بود چون ظاهر داد اسم قهرار روی
اگر محبت اهل صدق صاحب دولتی را که قابلیت تاثر است
ایشان هست بی تکلیف ذکر ملاحظه نفی و اثبات دل از جمعیت ایشان جان من
شود که تمامی از هر چه غیر حق سبحانه است آزاد شود هر چند در خود نظر کند هیچ نیست غیر
در وجود نیاید کاهی غیر حق سبحانه را در دل او کنجی نماند انجین کس اند که تکلیف کرد
حاجت نیست او محتاج به نیست که شرط کار است این جمعیت را بداند کمال
و سلطانی آنکه تصرف خود تمام رعایا و خواص خود را از کسوت خود پوشانند چنانچه
نظر او بر که افتد جز خود را نه بیند و کمال اندکان او در آنکه از خود تمامی تنی شده اند
آنچه از یادش ایشانست نه بیند و نداند و از نادانستن و نادانیدن به نماند
اذا اتمم بفهم فلام الا انا حضرت مولانا نظام الدین روح فرمود که ایست
که کسی خود را در نظر مریدان مستعمل بحال تواند کرد پس زیرا که تا جمال نباشد بطور
ما براد و صفت محبت که واسطه جذب و لغزت بهمانست محکم نمیشود از نجا است

که نیست شایسته آن که بگویند ستار بزرگی بزرگی نوشت که برین
 برستند و آب گفت اگر گویند پر صد بفرستم امام بر صدق بهرین شایسته از جانب
 که بر یک می هم گفت فاما اگر می باشد بفرماید و
 بدیت بگویند پس دل بخیر از آنکه ای غیر حق بجای اگر پسند که ایا بدیت بگویند
 و درسی حق بجای اگر پسند که وحدت است بگویند خلاصی دل از علم بوجود غیر حق بجای اگر پسند
 سعادت است بگویند خلاصی از خود بدین حق بجای اگر پسند تفاوت است بگویند
 باز ماندن از حق بجای اگر پسند وصل است بگویند خود بشود نور وجود حق بجای اگر
 بر پسند که فضل است بگویند اگر در سر از غیر حق بجای اگر پسند که مکرر است بگویند ظاهر
 شدن حال بر دل که دل تواند پوشید چیزی را که پوشیدن آن پیش از آن است از حضرت
 خواجہ زکریا قدس سره کمال اهل البدرای عقیده خلق است و زیاده از آن
 از عقیده خلق غیر از بار خیزی دیگر نیست مقصود از آن عقیده و اظهار کمال اهل البدر
 تربیت وجود خلق است بار هستی را برای مسافت دیگران باید کشید و در باطن
 این از خود نفی باید کرد و بسبب تربیت و مسافت وجود ایشان در اظهار کمال
 و تصور و تامل است در نظر باطن ایشان و از نیمنی در دعا آمده است اللهم لا تمکن
 لی من نعمتک لی ذلک باطنه القدرت ولا ترفنی درجه الا خطیعی عن تقنی

هم لدنی و حال و سان کمال و مقام و سان المقام و وجه و توجه

واليقين وعلم اليقين وعين اليقين وحج اليقين ومناظره ومناظر
 وكشفه واللوايح واللوامع والطواع والمحو والاثبات والكسر
 والمحو والتفريق والجمع وجمع الجمع وتفريقه لجمع والتلون تاجاجيل
 ابن ابيت ومفت قول بطريق اقتدار است . والممكن والفرد درجات
 وامكان وعدم وفاء وقا وبان حقيق قلب سليم وتقيم والولاية والولي
 والملك والمجذوب والمؤمن والعارف والمتقن والمجاهل
 والمعرف الصوفي والمتصوف والملاهي وزاهد والفيقر والمجاهد
 والعايد والتوحيد وحقيق توحيد وفي ارباب اصناف الولاية والمعجزة والكرامات
 والاستبراج واثبات الكرامات وانواع الكرامات وفارق العبادات
 والواقعات للعالمات وتجليات صوري ومعنوي ودوري وسير روح في المنايا
 وعالم ارواح وعالم مثال وعالم اجساد وسير مستطيل وسير مستعرض
 ومعبودية وعبودية والعبادة الاضطراب والاختيار وحقيق الولاية
 وموت باربعاء وشرح بالفتح لوسائط ومالا يحتاج به وشرح من مائة
 اجمال والجمال وشرح قدرت وقررت الاله وكيفية الحق والحق
 عن مرتبة بمرتبة اخرى وكيفية كثرة قبور باطني وتفاوت خلق في مراتب
 بارتقائي وحدواهب العوالمات والعارف المتفرد من كلام الاله بركة من
 تعالى اسرارهم حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ

وشرح من مائة
 وشرح من مائة

سر از قدس فرمودند علم لدنی علی بود که اس‌ترب را بتعلیم الهی بوسیله معلوم و معقول فرمود
 و آن علم را برزنت دانت و صفات حضرت عزت تعالی باشد و آن علم را عالم
 درون در اندازد و قل ان ربی یقف بالحق علام الغیوب و این علم نبوت و جد
 و ذوق بود نه بدالات عقل و نقل و در وقتی که نور حقیقت ظهور کند و مباحث دل گردد بر
 حجاب صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی حسی بکلی صافی
 شده باشد و بنده از وجود بشریت بدرآمده و از لذت خویش ببدن حضرت خستمانه
 رسیده و از آن حضرت در معرفت دانت و صفات اوصل ذکره ادراک معانی
 و فهم کلمات توانسته چون ملائک کوی لا علم لنا تا بکیر دست تو علمنا
 کردین مکتب ناری تو بجا همچو احمد پری از نور حجاب دانستی باید که اصلش از سر
 زانکه هر فرعی اصلش است هر پری بر عرض دریاکی برد مالدن علم لدنی می برد
 یار علی القلب غیر الطرب او خزن او سبط او مقص و الحال سبی حال التحول
 فی لسان المقال از تحویل مضمون باشد نیز گویا باشد بلبان مقام دلالت
 که در مرتبه ایفتم باشد بزبان همان مرتبه سخن گوید مرتبه سکر باشد یا صحو اگر چه آن سکرهای
 مناسبت بصحو داشته باشد طایفه که نظایر آن هم غیرت و سخن ایشان همه فکر
 است انشای حال نیز بان سخن گویند فی در سلسله السلوک آمده است ابو
 یارود علی القلب بلا تخلف بعضی اهل معرفت گویند الوعد بر فی القلب لا یطلع علیه
 احد الا بعد تقالی و بعضی گویند و هر حق اذ احبوا احدنا یرج القلوب الی الحق و حق در

در محبت یحیی بن معاذ رحمه الله و آمد از سماع کلام آن مجرب و زیاده و جدی ظاهر شد
 و اضطرابی قوی کرد و فعال که در حال این اقال کلام الربانیه بجهت سرالوجه این فقیهیت
 صفات اینسانیه فطرت احکام الربانیه پس و جدی عالی است که در صاحب و جدی
 فقه این حرکات ظاهر ظاهر کرد و در چندان هزار زنده باطن بوده باشند که این
 در بحالت انزلاق روح شده باشد چنین گویند وقتی بزرگی و غلامی کرد و مردی
 از سماع و جدی حاصل شد پیر این بدید چون آنحال افافت بدل گشت آن بزرگ
 گفت درین حال که تو بوده در و شوق قلوب کتبه شوق جویب قال الکتب فی الوجود
 صلوا و اوسط مر و آخره مقیم اما حقیق اصل و جدی است که در باب اول در مذکور
 سر و در حضرت خواجہ جنبه قدس بر منقول است فان واضح است
 استعداد الوعد فی نفسه تواجد عالی را گویند که صاحب آنحال تکلف آنرا ظاهر کند و
 عالی است که صاحب آنرا بی تکلف او ظاهر شود و هویتوله من ان خود
 و هویتوله من الرجا و اما حال این شستن از خوف و الرجا اگر چه
 که قبض و بسط بالاتر از خوف و رجا است اهل ریاضت گویند که این
 حالت الافتقار و حاله البسط حالت الافتقار و نزد این فقر فی الحقیقه
 شدن عالی بدست مر مبدی را باشد یا غیر مبتدی را و بسط را نباشد
 اما معالجه منتهی حقیقی سغای این قبض و بسط است زیرا که قبض و بسط اما حال
 و وی از قال و وقت که است بوقت اوقات حضور می یافد است بمجمل

شایان قبض و مضطرب باشند پس متعین و سبط دی خوف در جابود و سواهی خوف و در جا
 قبض و سبط دی در حصول باطنی خواهد بود و حضور نفسی که متوسط بخاطر متعین است فائز است
 منتفی تحقیق

ماکان بطریق النظر والاستدلال

ماکان تجویب الانفعال عز لوت الصلصال و قبل العلم یقین

للاولین و عن الیقین لخواص الاولیاء و حق الیقین للانبیاء

اما حق ارباب تقوین است و هم اهل علم الیقین

هم اگر چه با غیبت لیکن اصل حق اصحاب تمکین است و هم اهل حق الیقین

امر است میان ارباب تقوین و اصحاب تمکین و هم اهل علم الیقین و حق الیقین و حق

ملقبین است که حضرت ایشان فرموده اند قدس الله تعالی مره الاقدس

مخبر حق است بطریق سیرت

بطریق اللوایح سیرت و الالباب الی غیره

الباقی و اقوی سلطانا و اودوم کن و بعضی میگویند الطوارق و الطوارق

یابودی و الطوارق و اللوامع و اللوامع الفاظ مستعاره معنی میسبادی الاحوال

رفع اوصاف العادات و الاشیات است

استیلاهی سلطان احوال العودانی

ما اختلفوا فیها المتباح ما اجمع علیه العلماء خواجه ابو سعید قرشی

که جمیع این تفرقه داشت میگوید اجماع هو ان يكون العبد فانياً في نفسه ويرى الاشياء
كلها بوجه واحد واليه ومنه التفرقة ان ينظر الى الكون وتزويج بعضي است که نه را از
حق باشد. تفرقه آنکه نه را از کرب خود بود فلا بل بعد من اجمع والتفرقة فان من لا تفرقة
لا لا عبودیت روشن لا اجمع لا لا معرفت از خواج حسن نوری کفنی اجمع بالحق تفرقه من غیره
والتفرقة من غیره جمع بر زمین هر که مشغول کسی است تفرقه لفظی است و هر که دیگری مشغول
است جمع نصیب او **خواج احمد ارشد من سده فرموده است که اجماع**

ان تجمع ما ر علیه مالک علیک وجمع اجمع ان تجمع ما ر مالک علیه
در مقام صحواست **صفت ارباب الاحوال**

صفت اصحاب الحق والکمال و صفت تلوین و تکلیف ازین کلام قدس نیک واضح
مستور که از حضرت خواجہ بزرگ آورده است که میفرمودند اثر توحید بر روحانیت
اولیای قرنی رضی الله تعالی عنه القطع تمام و تجرد کاملی طاهر و باطنی بود و هر که توحید
روحانیت قدوه الاولیا خواجہ محمد علی بن حکیم رندی قدس الله روحه نموده شد
اثران توحید بطور مضمینی محض بودی و هر چند در آن توحید بر افاد می باشد که از وی
مطالعه می افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت بود و هر چه
وجودی طلبد و آنچه سرباه ادراکت از خویش بخوبی مضمینی و بی نهایت هر چه
نه بین این سناز او قی می نمودند که از سادگی ساوک و احوال خود حمایت میداد
و توجهات خود را به ارواح طلبه مشایخ کبار رضی الله عنهم و بطور اثر بر توحیدی را

بیان می آورند گفته اند اولیا الله مختلف اند بعضی مصیبت اند ولی نشان بعضی نصیبت اند
 و بعضی صفات نشان آفته اند مثلاً گویند ایشان اهل معرفت اند یا اهل باطن است
 یا اهل محبت اند یا اهل توحید و کمال حال نهایت در حایت اولیا را در مصیبتی و ولی نشان
 گفته صفتی ایشان است بکثرت ذمیت و مقام است پس بلند و در حد است بکثرت
 و عبارت و اشارت از که انمرتبه قاصر است بر تر از علم است و بدون این
 دانش اندرستی خود ولی نشان و نشان جزئی از کثرت جبار و جزایف یکس است
 گریبان جوئی نهان آنگاه بود در نهان خواهی میان آنگاه بود در بهم جوئی جوئی است او
 این زبان از هر دو پند است صد هزاران طور از جان بزرگ هر چه خواهد که از آن
 بزرگان همراه شد با معرفت گویند در شرح آید ولی در صفت و کمال مرتبه صفتی حضرت
 شهاب المسلمین است صلوات الله علیه و سلم و همه بنیاد و اولی خورشید چنان خورشید است
 و تمام محمود که مخصوص حضرت اوست علیه الصلوة و السلام اشارت بکمال انمرتبه است
 و از اخص مرتبه صفتی ایشان است که صاحب این از اهل مکتب بود و از صحبت قلب صحت
 و صاحب است چگونه باشد و صفات و اخلاق الهی مشصفت و متخلق باشد و معرفت
 خود را در حال باطنی بنابرین اورا ابوالوقت گویند و از صفتی صفتی و ذاتی کمالی به اختیار
 خود تواند افعال نمودن و در بقایای وجود بشریت کلی صافی شده باشد و از نمایی
 گرفته اند صوفی این الوقت باشد در حال یک صافی فارغ از وقت و حال
 و حال موقوف به هم رای اوست بسته برای جهان آرای اوست باین

رتبه نباشد تا ایشان را به اختیار ایشان حضرت سلطنت نهند باز نمایند
 مگر این امر تیره و تر است که حضرت سلطنت ایشان را باین مناسبت خوشتر است
 و در کتاب آنکه اخبار و مطلق العنان کرده پس اهل مکه این حال ایشان از اول
 ایمن بود و مخایب از پیش بصیرت ایشان بجای نهجسته هیچ بی تغییری وضعی حال
 ایشان را دنیا به اعتدال مطلق هر چه چیز از ممکنات و شایدها و احوال ایشان از تنگ
 و در ایشان را از شایدها و محبوب بوی خود مشغول نتواند کرد اهل مکه را نیز تلوین
 احوال است اما فرق آنست که ایشان احوال ماطنی خویش غالب اند و حضرت
 و میتوانند پوشیدگان را از اهل اعدا کفر اند معصود از وعید تحویف است این
 سخن در ایشان در وقت مطالعہ الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه
 ان ایشان اما طایفه از اهل اعدا که احوال ماطنی خویش مقرون باشند باحوال
 را بر این شرح بچند اگر موافق قواعد شریعت بود در این اتماد نمایند و بطور
 و اگر نه اتماد نکنند یکی اگر بر اعدای مدعی ابرو احم میگوید لا اقبل من قبلی
 عدلین الکتاب و الله و ولی عزت و ولی عزت را هم بدینم و ولی عزت
 و ولی عزت از عزت به نسبت حال و ولی عزت افضل است بحسب
 مقرب از عزت است از ان کامل و انسان کامل و تحمل افضل است از
 و آنچه در تفسیرش وارد است ان مدعی عباد الیسوا بیا یفطمهم
 لغربهم من اعداء و جل و الله منی انی غریباً انهم كانوا من امتی و آنچه وارد است

در حادث دیگر که مشهور است و موافق تفضیل یک خاص بر خواص شریف و تفضیل
عالی بر بی است دفع آن و هم تحقیق جواب اذن بنا بر همین معنی است که فرستادن
شرف حال و قضیت کمال

و کمالان دوشم اند جماعتی از متوابعان حضرت الهی اند که بعد از وصول به رجب کمال
حوالت تکمیل بالایشان زلفت غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فنا مستهلک شدند
سکال قباب غیرت و قطان دیار حیرت اندایشان را از خودی خود آگاهی نمود و دیگر
کجا بردارند از اذ ذواق طور نبوت بهره نمود و دم از در صلالان و کمالان آفاق
که چون ایشان را از ایشان بر بایند باز تصرفات چنانی از ایشان را ایشان و مندی و
نیابت پوشانند و حکم ایشان و مملکت نافذ کرده و فضل و عنایت از ایشان را بعلو
و غیر جمع و لجه توحید از شکم ماهی قباب حل لغرقه و سیدان بقا خلاصی و مناصی از
در زنده تخلق را نجات و درجات دعوت کنند این طایفه اند کمالان مکمل بوساطه
که ال متابعین رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از آن در رجوع
تخلق بطریق متابعت ماذون و مامور شده اند قل زده سبلی ادعوا الی الله
و من اتبعنی الا الهه هر کجا فرو مانده و ظلمت سپایان تبحر لطلب لغو رقیقین برست
جودت و بجز ذات موحید با نفاس طلبه ایشان فرمودند مقام ایشان آن بود
که بگویند عیسی منم و مجر من این نفس است هر دل شنیده این تقسم زنده شود
و من حسن قول امین و عالی الله و عمل صالحی و قال انی من مسلمین الله و جعل منهم امیه

در مشق بیانی انکلی و در مریز و در کنش و در عظمی

بیدون با مرالی صبر و او کانوا آتایا تالیقنون الایه در صفت نفی نه گفته اند
 ای بس کوه آمد کمر راه دل بر کنده و بس صفت احد کاند نظر نموده ای مدعوت معنی
 دی ز دعوی پیش روی دو صد چند انکه دعوی کرده نموده ایشان تداولی اعتراف
 ایشان از اذواق طویرت نصیب هست بر حسب مراتب درجات ایشان
 در قدس است از حضرت خواجیه بزرگ قدس الله تعالی سره الا قدس که فرموده است
 که وجود عدم شاید که نمود کند هیچ غیر از ممکن است وجود قرار تغییر تواند کرد و مراد از وجود
 بشریت وجود طبیعی صلی است و وجود طبیعی عارضی وجود طبیعی عارضی حقیقت فنار از یان
 و آن صوت طبیعت بود و حقیقت طبیعت موسی اندر درخت التمش دید
 سبز تری شد آن درخت از بار شمت و در صمد صاحب دل همچنان دل
 و اینچنان انکار حدیث صحیح که دارد شده است انا انما بشر اغضب كما يغضب البشر
 وارضی كما یرضی البشر ناطق است بحدیث یعنی و اهل معرفت چون بعد از فانی الله بمرتبه
 بالله میسرند انچه می بیند در خود می بیند و انچه شناسند در خود می شناسند و حیرت
 ایشان در وجود خود است و فی تفکرم فلا تبعدون الایه مزه عرف نفسه فقد عرف ربه
 مراد از وجود عدم دوام این است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند
 زدوق این عدم احد جان جان بوجود زهی عدم که جو آمد وجود از
 و تیر گفته اند این نیستی است که محرومی نام است بلکه این نیستی است که انچه نیست
 غلام است و اول کسی عبارت از حال فنا و بقا باین دو لفظ کرد و در لفظ خود در دو لفظ

صفت کمال وجود بشریت اما در دو مقام کمال وجود عدم و وجود بشریت است

و عبارت مندرج که ایندلسان القنونی شیخ ابو عبد الله احمد بن عیسیٰ انحرار بود
 قدس الله روحه که کتاب را بنامیده اهل تصوفت از مشایخ مصر بود
 و در کتاب طبقات مذکور است صحبت او با ذوالنون مصری و سبزی سقطنی
 و بشیر خانی و غیر اینان از مشایخ که قدس الله تعالی ارواحهم بود و وفات او در سن ۷۰۰
 و سبعین و یاتین است پیش از وفات سید الطائفه حبیب قدس الله روحه ^{و دو سال}
 در تجربه و انقطاع شانی عظیم و شست و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و موز
 عالی گفته اند در قدسیه آمده است ف عبارت

از نبات سیرالی آمده است و بقای ثابت از بدایت سیر فی الله سیرالی آمده
 و قتی منتهی شود که سالک از وطن بالوفات و خطوط بشریت بکلی بیرون آید و
 در راه طلب توجیه است بجز بیاید و بادیه هستی را بقدم صدق یک برگی قطع
 کند تا بگوید وصال رسد **الیک یا منشی تجی و معتمری** **ان حج قوم الی**
تراب و احجار یعنی نسیان ما سواي بکلی رست دهد و حضرت خواجہ
 بزرگوار قدس سره فرموده است فزاره معنی آنست که صاحب او راه او صاحب
 و انحال خود شعور نباشد بلکه معنی نیست که از خود نفی بنا و صفات و افعال کند
 بدین ترتیب و اثبات کند مفاعل حقیقی را بطل فکرها آنکه صوفیه گفته اند قدس الله تعالی
 اسرار او هم که نفی اثبات جنک ندارد به این معنی نیست و سیر فی الله را نگاه میدارد
 که بنده را بعد از فنا مطلق که فنا در ذات و فنا صفات است وجودی حقیقی را بیا

دارند تا بدان وجود و تعلق با عالم القاف باوصاف الهی و تعلق به اطلاق ربانی
 ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسوع و بی پیرو بی منطبق و بی یا کل که ذات و صفات
 فانیه در مقام در سوت و خود باقی از قضا محض ظهور را یکپوشه شده است و نظرات
 خداست حق بی تعالی بر باطن بنده مستولی شده و باطن ویرا از جمع و ساوس و هموس
 فانی کرد انیده و صفات ذاتی خود را باطن بنده مستغرق گشته و او از آن که بخود
 خود تقرنی کند بکلی غزل کرده در مقام بنده هر سیه محفوظ بود در رعایت و طایف
 شریعت و اقامت امر و نهی و دلیل بر صحت حال فانی این بود اگر محفوظ نبود
 در رعایت آنچه حق غرض را بر وی است و دلیل عدم صحت حال فانی بود آنکه
 خوار قدس الله تعالی سره و بیخفی فرموده است ^{و ساوس} کل باطن بخواسته هر فناء باطل و تعالی
 هو احسن نسبت با کسی که از امور از مقام فنا گشته باشد شرک خفی بود و نسبت
 با کسی که بقا بعد القار سیده باشد شرک نبود و آنکه بنور در بدایت حال فنا بود
 از احساس غایب گرداند خون در مقام مشاهده ذات و صفات ممکن یافته
 بود از سر حال فنا بصورت غایت از احساس در مقام ممکن لازم نبود و نسبت
 که بعضی را اتفاق افتد و بعضی را نه بلکه باطنی غرقه لافا بود و طایفه
 آنچه میروند از احوال و افعال باشد اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت
 و حد آن و سرور مشاهده رسیده باشد و در عین مراد از مراد الهی مراد گشته تمام
 و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل خط و طایفه جانی و روحانی فانی

رسیدن برتر قشانی رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام فانی و محبت
 و احصا صلی است و سنت الهی برین فرقه است که عطای محض بحقیقت محبت
 باشد و صورت عطا و رعایت نبود هر آنکه رجوع نماید و نه از صورت عطا
 و رعایت عدم وجود عدم است و اینچنان گفته اند که الفانی لایرد و الفانی مضمی
 قدس قد تعالی روح فرموده است ما رجوع من رجوع الایمان طریق و موصول الیه
 لایرجع نیست معنی سخن حضرت خواجہ باقر قدس تعالی روح که فرموده اند وجود فنا هر
 بوجود بشریت عود نکند الی آخره و گفته اند که اگر بشریت بقا برساند بقا شد
 در برشتی در نظر این مسکین انیمه عدم است که بنا بر بیان ماسوا بعضی غایان نما
 بقا بقا کرده اند و فاکه نفس امارت مرتبه است که موصول و عود بقا منوط است
 شیا که نفیب از ارتفاع جبل موصول علم میسر است و مقام فانی مطلق اگر چه
 اما ظهور انیمه مقام بتدریج بحصول ثمر الطیبه است و شرط رسیدن بقا مطلق توجه
 تمام بجناب حق است سحابه بواسطه محبت ذاتی و احتیاج از انچه مقتضای
 ذاتی بود و او را فنا در محبت بشریت است و خلقت و انقیاد این جهت است
 زانو در سلطان جنه ربوبیت و حقیقه انیمه را تمسک کرده اند با بکه هر چه در سلطان
 آنرا از مقتضای صفت وی کرد و اما این تصرف آتش مثل اندر صفت
 عین این است آتش هرگز آتش نکند و چندان رویی که دوئی بر خیزد
 و نه است دوئی بر روی بر خیزد نواد نشوی و لیکن از جهد کنی جایی بری

سز تو قوتی جزیت و راه علم و عقل تا بساط دل دریا رفیع تر نیست بعد از آن چه
 و بی نشانیست و عجایب اینطور را نهایت نیست و احوال او در سلوک و سیر
 معلوم گزیده و عاشقی خربزه را نبوده و اینچا سبب از شو و عالم و حد است
 و در حد است بود فانی بجان توحیدش الکل نه حش کون کل شی موجودا به
 مع و مانع از حشیت آن از وجود اخصا یکدنه فانه محال و بعد از رسیدن
 بدو در فانی احد و بقا باید حکم تعین و تعید مطلق از بنده مرتفع نشود و مرتبه بقا بقا
 و انصاف بصفا ربانی او را تعینت حقایق باشد ابراهیم بن ششیا
 که از شیخ طریقت قدس احد تعالی ارواحهم مکیوید علم انفا و البقا و علی
 اخلاص الواحدا تیه و صحر العبودیه و ما سواي ذلک فی سبط و زندقه و فانی
 که در میان اهل احد متعارف است آن بود که چنانکه از وجود جسمانیت فانی گشت
 از وجود روحانیت نیز فانی گرد و تا در رویت حلال کشف عظم الوهین بر حق
 و غلبت آن حال دنیا و صبی فراموش کرد و احوال مقامات در نظر هر چه
 نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فانی فانی گردد و اندر عین قنار با ششیا
 و تن خاشع و خاضع گردد و در عین این هم حریت و بی نشانی بود
 کس می نداند از قوتشانی اینست نشان بی نشانی فیه و کینه و حشر
 خواهد بار اقدس احد تعالی روضه سوال کردند که فایز چند وجه است جواب
 فرمودند فایز دو وجه است اگر زباید گفته باشند اما باز گشت آن همه

فیه و کینه

و دریه است جواب ازین مذکور و وجه است اگر زیاده گفته باشند اما نگفت
 ان بر اینست و وجه است یکی فاعل از محو و ظمانی طبیعی و دیگر فاعل از وجود نورانی است
 و حدیث بنوی باین و وجه باطل است که آن الله تعالی بعین الف حجاب نور
 و ظلمه و بعضی از کبریا و قدس الله تعالی ارواحهم هم در بیان این دو وجه فاعل فرمود
 که خطوبان و قد وصلت و گاه گاه حضرت خواجه با قدس الله تعالی سر در بیان
 طریق و سیرالی الله همه حجت را یکی باز نمی آوردند و میفرمودند حجاب وجودی و
 نیست و عتسک و تعالی خود را بر در بیان و آنکه درون رو

از نو تا دوست را بنیت قوی در راه تو خاشاک و خسی نیست قوی
 و اینجا است که بعضی از کبریا و قدس الله تعالی ارواحهم فرمودند لا حجاب الا وجود
 و میفرمودند و حدیث بنوی که در صحیح وارد است املا الادی عن الطریق اما
 طه اذنی اشارت بتقی وجود است و وصول محبت محبوب که نهایت جمیع ال
 شریعت است بعد از فنا و بقا و مذکور صورت بند و قبل الفنا امکان وصول نیست
 که سطوات انوار قدم تا خشن آرد ظلمات حدشان را چه مجال ماند و همین
 در حد این وصول متصور نشود اما بعد از بقا و وجود محبت را محبوب وصول
 تواند بود و در محبت که بقا یافته است بمحبوب از سطوات نور تجلی مضمحل
 و ناچهره گردد بلکه قوت گیرد در تو که رسد کسی تا زود بیا یزد
 منع تو چون شود ولی تا ببرد بیا لتو بنابر این اهل وصول ادر مشاهدات

قرائی نشان از تماشای محفوظ بود بحقوق الهی منتهی میس بهانه جوانی که بقت یزق
 در جمع و اصل در همه احوال محبوب خود بود نه مشهود حق سبحانه و تعالی بخلق کرد
 چنانکه صاحب فنا و نه مخالفت خلق او را حجاب حق سبحانه و تعالی کرد چنانکه بندگان
 بنسبش نشانه و بقادر وی با هم مجموع بود در وفا باقی بود و در وفا فانی الا آنکه در حال
 ظهور بقیات بطریق علم در وی مندرج بود و مراتب وصول اگر مراتب سیر فی
 الله است نهایت زیرا که کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و هر چه در
 تاین برسد از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از آن مراتب نسبت آنچه
 مانده است و لغیر ابدی در کفایت نهایت آن تواند رسید و سیر با الله
 بقا بعد فنا است و سیر عن الله با بعد مقام تنزل است بمنازل عقول برای
 دعوت ایشان بجن در مقام خاص بالا احوالت پیغمبران مرسل است صلوات
 الله تعالی و سلامه علیه جمیع و ما رست از مرتب و لکن الله در می و در مقام
 تنزل در امری ایشان را رجوع بحق و دوام استغفار لازم بود و اولی را از انقیاد
 بتبعیت اینها بهره بود و قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصره انما نعبد الله و انما
 و ما انما من المذکرین و الله الهادی و صلی الله تعالی علی رسول الله و آله و صحبه اجمعین
 و زیاده ازین تحقیق مصدر و حقایق تفاوت معایده عدم و تفاوت صریح و غیره
 فصل دوم از باب ثانی در قسم ثانی و اوضح نسبت حضرت خواجہ علاء الدین
 عطار فرموده اند قدس سره که این طایفه را جز در مقام تلوین نتوان شناخت

و سر در حالت این دنیا را در یافت و تعلیم عمل کردی بده ماند ملک و نظر

ذلیل افتاد ز بدیقتی که اگر غایت فرمایند و خود را بوی نمایند انستی که در قدس

پوشیده ماند که نزد شیخ طریقت قدس متعالی اسرار هم تلون

عبارت از کردین دل سالک در احوال که بردی میگرد و بعضی گفته اند که

دل است میان کشف و حجاب نسبت غیبت صفات نفس و ظهور آن و هر آینه

سالک را در مقام تلون شناخت از رتبه تلون احوال و صفات متغایر

مثل قبض و بسط و صحو و اشغال آن و بکنین اصطلاح ایشان عبارت است از

دوام کشف حقیقت بواسطه اطمینان دل در موطن قرب و هر آینه سالک را در مقام

تلون شناخت زیرا که صاحب بکنین بر تبه علم به طبیعت رسیده است و در احوال

و شرب و بیع و شری و نوم و بقیطه و سایر صفات بشری مشابیه و مماثل اهل ظاهر شده

و تعلیم اهل بکنین را در موطن طبعی و ترک ریاضات و مجاهدات موجب خطر

زندقه است چنانچه بالا فرمودند قدس روحه ابا هرگاه که تلون را بران منفی حمل کنیم

نه در اقطاب الموحیدین و عنون المحققین شیخ محی الدین ابن عربی و اتباع

ایشان است قدس الله تعالی ارواحهم شن خشن صاحب تلون مشکل است این عربی که خود فرستم

در وقت است از شناختن صاحب بکنین زیرا که حضرت شیخ قدس الله عارض

در معنی اصطلاحات خود آورده که نزد اکثر مشایخ تلون مقامی ناقص است

و بکنین نزد ما افضل از کمال همه مقامات است حال بنده در وی همان حال است که خواهم

تلون عبارت از کمال
دل سالک در احوال

کلمات صمد در معرفت
شاید این عربی که خود فرستم

و نشان خود میفرماید کل یوم هونی نشان و یکن بر ما یکن است در تلوین است
 محمدی استادی مولانا رضی الدین عبد الغفور علیه الرحمه میفرمودند که معنی کلام حضرت
 شیخ قدس سر که فرمودند تلویح نزد ما احوال مقامات است نه آنست که هر زمان
 سالک بتجلی از تجلیات بی نهایت مشرف شود یا هر زمان مدرکی از مدرکات
 سجد و بیانات معلوم گردد و ملک مراد آنست که حقیقت آدمی بزرگ شود و مطابق
 اصل گردد که عبارت از ذات بحت بکیف و کم است پس چنانچه در اینجا کل
 یوم هونی نشان واقع است اینجا نیز هر زمان از حقیقت و بی نیکی بر آید و او را
 تابع خود گردانند و نسبت حقیقی او بزرگتر باشد بر شود و ملک هر لحظه مقتضای رزکی است
 الهی عمل کند و حقیقت خود بزرگ باشد منقسم که رنگ بزرگتر و منقسم است
 و نسبت به بی نیکی بزرگتر سارق شکست که شناختن آن چنین شخصی که همه
 رنگها بر آید نسبت به رنگها برابر بود و حقیقت خود بزرگ باشد مشکل تر و مشهور
 تر خواهد بود و از شناختن صاحب نیکی که همیشه در یک مرتبه است و بزرگتر است
 و منقسم میگوید که همان مرتبه یکن مقدم و افضل و اعلی است نسبت به
 اکثر که اعرافین قایل اند و حضرت شیخ را در آن اختلاف است که همان
 مرتبه فی الحقیقه دائمی و منقسم اصل است و مرتبه تلویح از ظاهر بی و باطنی و تلویح است
 نفسی در درجی و تلویح است سرخشی و رنخی هر نوعی که باشد از ادنی و اعلی از آن است
 یعنی ظهور مرتبه همان مرتبه است که مرتبه یکن معبر است و بزرگتر است از آن

سوره صافات

اینجا نیز در حقیقت

مرتبه شش ز باشد ^۱ بکف است یعنی معرفت اهل هر مرتبه فی الحقیقه معرفت
 آن مرتبه مقصود است پس هر که معرفت آن اهل آن بدرک حاصل بنور فکرت
 نیوزد البتة از آن مرتبه کل يوم هو فی شأن ^۲ با نصیب تکمیل هم نماند ^۳ و چنانچه
 کما فی ما بین که عبارت از خفی است اما هر چند تحقیق باین نیست مرتبه در مرتبه اخفی باشد
 اعلی تر است و نیز تحقیق آن نیز آنست که این صاحب تکمیل قادر است بر احوال ظاهری
 و باطنی چنانچه از حضرت خواجہ بزرگ در بیان این مرتبه مذکور شده است و اعلم
 بالصواب

بدانند که قلب

از دو حالت خالی نیست ^۴ یا سقیم اگر سقیم است کامل است که اهل تکمیل
 علی حسب اختلاف مراتب و اگر سقیم ناقص است که اهل اضطراب است و از نقص
 رستن و کمال رسیدن آن تعلق نفا عام دارد و بوجه العام و در انتم خاص دارد
 بوجه الخاص بعد از آن حقایق ممکنات ظاهری و باطنی و نفی جمیع تعلقات
 حیوانی و روحانی و بوجه الاحض بل بوجه خاص انوار خلوتی منوط است ^۵ و
 قلب سقیم بعد از اخلاق است چنانکه از حضرت ابوتراب نجفی مذکور است
 که با سقیم آن باشد که از رتبت حضرت خالی و از رتبت دیگر بر باشد اما حضرت
 که از آن خالی شاید این اند ^۶ الشکر و الشفاق ^۷ و الرغبة و المحرم
 و البتات و الجمل و العلاقة ^۸ و الطول ^۹ و اللام و المخرج ^{۱۰} و العجب
 و النجل و الامرار ^{۱۱} و الکبر ^{۱۲} و القنوط ^{۱۳} و النور ^{۱۴} و الطن ^{۱۵} و اللز ^{۱۶} و الخصال ^{۱۷}

و العبادات

و النجاة

و الجمل

و النجل

سیدان بر باید این اند ^۱ التوحید ^۲ والاحد ^۳ والسموت ^۴ والزم ^۵ والحق ^۶
 والیقین ^۷ والعلم ^۸ والتفویض ^۹ والیاس ^{۱۰} والانس ^{۱۱} وقصر المل ^{۱۲} والهم ^{۱۳}
 و ذکر المدن ^{۱۴} والحدود ^{۱۵} والموید ^{۱۶} والتواضع ^{۱۷} والخوف ^{۱۸} والرجاء ^{۱۹}
 و ذکر القدر ^{۲۰} ووجه ^{۲۱} پنجشی کارهای تمکین است این بخت ز من کو به پذیر
 سز تو خواهی بدان خبابی است بخت خدا کد او است بیکه

و ذکر المنن

بکمر

بدانند که یکی ولایه است و یکی ولایه خیا که دلالت و دلالت ولایه نقیض و او
 عبارت از قرب حق است تعالی و نوح و عبارت از امارت و تصرف
 بر خلق است ^۱ ولایه شوق است از فانی که قربت و ان برد
 قسم است ولایه عامه و ولایه خاصه ولایه عامه مشترک است میان همه مومنان
 قال الله تعالی اعدوا لی الدین اسوا یخرجهم من الطلقات الی النور و ولایه خاصه
 مخصوص است بواصلان از ارباب سلوک و بهی عبارت از فناء العبد فی الحق
 و بقائه تعالی که ولایه بر جبار است که یکی ولایه خیا که
 اما کمال آن مخصوص به برابر است یعنی فقیر او را و و خدام و غبار و و
 خاصه این نیز خیا که بالا گذشت و ان ولایه اولیا است سیوم ولایه انکس
 ملا را علی است چهارم ولایه خاصه انوار که ولایه انبیا است و ولایه انبیا
 جامع ان همه ولایات و ولایه محمدی که اکثر است یعنی اصل ان ولایه

در بیت اولی
 و در بیت دوم

و بسط و فساد و نافع و معطل و مانع و قابض و باسط حق را باید دانست

بی توقیف و رویتی او را عارف بخواند و اگر با اول جمله یعنی اول شی از آن

عافل بود و مقترب حاضر کرد و فاعل مطلق را جلی ذکر در صورت و ساد و زو

باز نشناخت و او را متعرف خوانند عارف و اگر یکی عافل بود و تاثیر

افعال را حواله نویسانند او را اساهی و لاهی و مرکب خفی خوانند مثلاً نمی

توحید را یقین میکند و خود را مستعرف بگویند و نیاید و دیگری از ابراهیم

الکاز با و باز گرداند و گوید این معنی نه از نه حال است بل نتیجه فکر و دیت است

در حال بر یکد و روی چشم گیر و ندانند که این بخش عین مصداق قول منکر است

والا فاعل مطلق در صورت این الکاز باز شناختی و روی چشم گرفت

که مرتبه متعرف کالبر خست یعنی پس مرتبه علم توحید و معرفت آن اما بعضی

بسی که معرفت درین مرتبه غالب تر است از نیستی که علم است و بعضی را

بر خلاف آن و معرفت الهی را مراتب است یکی آنکه هر از

که باید از فاعل مطلق جل شانه اند چنانکه گفته شد دوم آنکه هر اثری که

فاعل مطلق جل شانه یقین داند که نتیجه کدام صفت است از صفات او

آنکه مراد خلق را غرضی در تجلی بر صفتی ششم چهارم آنکه صفت علم را

معرفت خود باز نشناسد و خود را از دایره علم معرفت بل وجود آساید

کنند چنانکه از چند قدس سره پرسیدند که معرفت چیست فرمود معرفت الوجود

چنانکه عندی است که زنا ایضا فرمود بوعارف و المعروف و خدای
 آیت زاید سوز و آمار غفلت الهی هرگز در دو علم بجهل مشتمل نشود و در
 مکره زیاده گردد و حیرت بر حیرت افزاید و فریاد بر زدن پیرانیک
 از نشاء عارف بر خیزد و اینمندی که لقا و هم علم معرفت است معرفت بر معرفت
 امری و باقیست و تقریر از آن حاضر اما علم مقدمه است پس معرفت بعلم
 محال باشد و علم بی معرفت و بال

بدانکه مراتب صوفی اول شایخ صوفیه که بسط

حواله است رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از آن در
 جمیع دعوت خلق بطریق متابعت مازون و مامور شد و ایشان کامل
 مایل اند و طایفه دوم آنانند که بعد از وصول درجه کمال حواله تکمیل و رجوع خلقت
 نشان گرفت اما طالبان حق و طایفه اند مقصوفه و ملائمه مقصوفه و با
 بعضی صفات نفوس خلاص یافته اند و بعضی احوال و اوصاف صوفیان
 در دسترس و مطلع نمایان احوال ایشان شده ولیکن هنوز با و باقیات
 نفوس متشبث مانده باشند و بدان سبب از وصول غایات اهل قریب
 آن طایفه اند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت

عقیده صدق غایت جهد بذول دارند و در اخفا و طاعات و کم حیرات از نظر

خلق میبایند و حسب دانند با آنکه هیچ دقیقه از صواعق ایمان می آید از زند و تشنگ
 بیست و نهم و نوافل از لوازم شمرند و شریک ایشان در کمال است تحقیق
 احکام است بود و همچنین که عاصی از طور معصیت بر حذر یزدان ایشان از طواریات
 که مظنه ریایا باشد عذر کنند بعضی گفته اند الملامتی هوای لایطه خیر اول و غیر
 شر او این هر چند عزیر الوجود و شریعت احکام باشند اما هنوز حجب وجود
 خلقت از نظر ایشان بکلی منکشف نشده باشد بدان سبب از مشاهده حال
 تو حید و معاینه عین تغیر محجوب مانده باشند و فرق میان ایشان و صوفیه
 آنست که جذبه عنایت قدیمه صوفیه را بکلی از ایشان اشتراع کرده بود و حجاب
 و خلق و انانیت از نظر شهود ایشان بر داشته لاجرم در اتیان طاعات
 و صدق و خیر است خود را و خلق را در میان نه بنید اگر مصلحت وقت اظهار
 طاعت بنید اظهار کنند و اگر در انفعالی افتادند و طالبان آخرت حجاب طایفه
 زاهد و فقرا و خدام و عباد زاهد و طایفه باشند که سوز ایمان و اقیان حلال آخرت
 مشاهده کنند و دنیا را در صورت بیچ معاینه بینند و از آفات بریزند و از
 فانی او غیبت بگردانند و در جمال حقیقی باقی غیبت نمایند و تحت انوار
 صوفیه بایست که راه حفظ نفس خود از خلق محجوب بود و بهر جهت مقام
 و صوفی مشاهده حال ازلی و محبت ذات لم یزلی از هر دو کون محجوب
 از دنیا و آخرت پس صوفی را در زهد مرتبه بود و راهی مرتبه زاهد و زاهد

بران امانت آن ائمه اند که مالک هیچ چیز از اسباب اموال دنیوی نباشند
 و در طلب نسل و عنوان الهی ترک هرگز داشته و فقرا را با فضل سال پیش از
 اختیار بهشت و آید از مختلف فقیر از علمائیه و متصوفه بایست که ترک این
 است که ترک کنند نه افکار بلکه عمریه بی اختیاری جمعی رسیده باشند که در
 بهشت و خدایان خط بقتل خود است و ایشان طالب حق و آن صفت
 حاضر صوفی است الفقر عدم الاملاک و خروج عن احکام الصفات یعنی از عمل
 و حال خود بلکه خود ندانند یعنی از خود نه بینند و در اوصاف بودند و است محدود و نحو
 حقیقت فقر است و این فقر میگوید که این عبارت معلوم میشود که مراد حضرت
 مولانا عبدالرحیم از آن فقر ظاهر است نه اهل فقر حقیقی و خدام جامعیتی باشند که
 نسبت فقر و طالبان خیر کنند و بر نوافل هر یک نیست خلق با بر معاش
 و غیر آن تقدیم کنند غیر از فرایض و شیخ را از خلاصم فرقی نهاده اند که خادم
 در مقام ابرار است که طالب مراد است و شیخ در مقام مقربان است که مراد
 از فقر است نه مراد نفس عبادان طایفه باشند که بویسته بر و طایفه
 بعبادت و فزون نوافل مواظبت و ملازمت بنمایند از برای نیل ثواب
 در پس معلوم شد که و اصلمان دو طایفه اند و سالکان هشت طایفه و هر یک از این
 طایفه هشت گانه دو مرتبه دارد و حق و سبیل یا مبتدیه حق و صوفیان متصوفه اند و متبینه
 متبطل باشند جامعیتی اند که خود را در رزی صوفیان اهل اکت و از حلیه عقاید و حال

اهل فقر

و انما الیسان عطل باشند و خالی و لایقه اطاعت
 خلیع العیاد در موقع ایاحت میچرخند و گویند قیام بجایم شریعت و لایقه عوام
 و منتهی محقق می دانند و اصل طایفه باشند از اهل سلوک که ایشان هنوز در قطع
 منازل صفات نفوس بود و از تابش حرارت طلب و جوید ایشان در قلق
 و اضطراب و این پیش از طور تبایش هیچ کشف دانت بود و استقرار و
 در مقام فنا و گاه گاه برقی از نور برق کشف هم ز نظر شود ایشان لایح و لا مع
 و نفی از لغات و صل از مذهب فایضام دل ایشان پیوند و نزد این فقره ای
 فنا نفس امری نیست بلکه مرتبه عدم است اگر چه بقا کنه اندنجا که کلام حضرت
 خواجہ بزرگ نقشبند و اکابر دیگر نیز هم از تصانیف این بزرگان شاہد معتقد
 و مکشوف این فقره است و منتهی مبطل مجدد و بان و اصل طایفه باشند که در
 استغراق در بحر فنا و استنکاف و عین توحید کنند حرکات و سکنت خود
 هیچ بخود اضافه نکنند بلکه حق کنند و مراد ایشان از حوالت آن بجز
 بدادست حق نمیدانند و معاصی و مناهی بود دفع ملامت از خود بود و این
 طایفه را از نادانند و منتهی محقق بلا منتهی طایفه باشند که بتعمیر و تخریب نظر
 خلق مبالغاتی زیاده نمایند و اکثر سعی ایشان در تخریب رسوم و عادات است
 و اطلاق از قیود است مخاطبات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ فضا
 و طبیعت القلب نباشد و رسم بر رسم زدند و عباد ایشان صورت میزدند

در برادران و فرزندان ایشان رفاقت و طاعت از ایشان نباید و تنگ نگریم به آن
 و جمع و انباشت و نیویستین منسوب باشد و طلب مزید از آن نکنند
 ایشان را قلب بریه خوانند و این طایفه از حبه عدم را با علامتیه مناسبت دارند و اگر
 ایشان را حبه خوانند لا تقیر اما متشبهه منطل با متشبهه طایفه باشند هم از زنا و قد که
 و محوی احدا را نکنند و بر این فرس و فوج و سالقه نمایند گویند که مراد ما از این ملاست خلق
 خلق و اسفاط نظر مردم است و حق سبحانه از طاعت خلق بی نیاز است و از
 ایشان غیر متضرر و معصیت را در از از خلق منهدم و طاعت را در احسان
 اما متشبهه محق زاهدان طایفه باشند که هنوز رغبت ایشان بکلی از دنیا
 مصروف نشده باشد خواهند که یک یکی از دنیا رغبت بگردانند و ایشان
 را منزه خوانند اما متشبهه مبطل ایشان جماعتی باشند که از برای قبول خلق ترک
 زینت دنیا کنند و خاطر از جمیع اسباب دنیوی باز گیرند و بدان تحصیل طلب
 جاه کنند و میان مردم و این طایفه را مرآه خوانند اما متشبهه محق تقوا را
 که در پیش پریم قبر نشرسم بود و باطنش بحقیقت آن غیر مطلق بود و مرادش مجرور
 از دنیا بود این طایفه را هم مرآه خوانند اما متشبهه محق نجاد است
 که در دنیا و آخرت بنده کمالی نیام می نمایند و باطن میجو اهد که هست
 ایشان را شبیه غرض دنیوی یا جاهی مشوب بگردانند و نیست را از آن
 میجو و هو او را تخلص کنند و لیکن هنوز حقیقت زهد زبده باشد پس

خواهان حقیقت فقر و بیل
 هنوز میل بغیر و در حقیقت
 بر فقر ضرر میکند منتهی به میل
 بفقرا نیست که ظاهر به فقر
 بود و باطن

و حق بکلم غلبه حق است او بخواه یا آنچه بود جمعی را که در کسرت حق باقی باشد بنوعی محو
 و نماندست بلیغ رساند و بعضی را که حق خدمت نپسند محروم گذارد و همچنین کسرا را که
 خوانند اما متنبه مطمن بخادم کسی بود که او را خدمت بتی آخری نباشد که خدمت
 خلق را ادا مینماید و بنوی کرده بود و همچنین کسرا را متنبه محو بعبادت کسی بود که
 اوقات خود را عبادت خواهد ولیکن بسبب بقایا بدواعی طبیعت و عدم کمال تریکه
 نفس هر وقت در اعمال و احوال و اطاعات او فرات و تعلویات افتد
 یا کسی که هنوز خدمت عبادت نیافته باشد و بکلیف بدان قیام نماید و او را بعد
 خوانند اما متنبه مبطل با عبادت شخصی بود از جمله آنکه نظر او در عبادت بر قبول خلق
 بود و در دل او ایمان بنواب آخرت نباشد تا اطلاع ^{غیر} طبعیت خود نه پندیده
 قیام نماید اعدا و ناسیجانه

متغیر

اول توحید ایمانی دوم توحید علمی سوم توحید حالی چهارم توحید الهی اما توحید ایمانی آنست
 که بنده بتفرد و صفت الهی و توحید سخاوت معبودیه حق سبحانه و تعالی آیات و اخبار و قدس
 کند بدو اقرار دهد زبان این توحید مستغنا و بود از ظاهر علم و نمک آن خدا من از شرک
 جلی و انحراف و سبک اسلام فایده دهد و توحید علمی مستغنا و است از باطن و
 لغتن خوانند و آن بعد از مشغولی بطریق این طایفه بود و توحید ایمانی پیش از آنست و از
 توحید علمی خپان بود که بنده در بدایت بطریق بصوت از لغتن با آنکه موجود و حقیقی و موهوم
 مطلق نیست الا خداوند عالم است و جمله ذوات و صفات و افعال بر او روانه است

و حیوانات و فراوانی آن چون در یکی از مواضع
 در مرتبه دیگر که فوق اوست خواهد پوست درافتن آن مولود قوی
 بعد از آن بدیگر مولود که فوق اوست ابتدا کند چنانکه هرگاه تجلی کند از معادن
 سیاره نبات و غیر ذلک خواهد پوست در صورت معانی که افق نماید پوست تجلی
 کند از معادن صوری اقرب معادن است بر مرتبه نبات که در وقت و نحو است و کلام
 از نبات بحدیوان خواهد پوست در صورت کمال تجلی کند که افق نبات است و اقرب
 نبات است بر مرتبه حیوان که بعضی از خواص حیوانات که تا زمانه نرسیده و ماده با کمال
 و هرگاه که از حیوان مابین خواهد پوست در صورت فرس تجلی کند که افق حیوانات
 و اقرب حیوانات مابین از حیث شعور و زیرکی و صورت دیگر فوق انسان
 نباشد در کلیات صوری غایتش آنکه نبات تجلی صوری در مرتبه نبات آن بود
 که حق سبحانه و تعالی بصورت صاحب تجلی بروی تجلی شود سالک را اثر القدم صغیر ازین بود
 که تمام سخاوت بروی تجلی کند هم بصورت او چنانچه سالک در آن تجلی غیر خود کسی دیگر نمیبیند
 در اندام خود را ایند و کلی موجود است را محاط خود یا بدو معنی سبحانی یا غم شانی یا حق
 نیست چنانچه سوی احد و هل فی الدایره غیر و امثال آن همه ازین تجلی روی نماید و
 بیشتر اهل کشف را که قدم لغزیده درین تجلی صوری بوده تا چنین جرات نموده اند حکما
 را اثر القدم در تجلی معنوی بوده که روی از سالت ابیاعیه السلام گردانیده اند و کلمات

در حال سکون

آن آتش عید و مسلم محفوظ اند اگر از نباتات سکر از ایشان سپهر و صوره
یون بر کرده اند علامت حرم حق تعالی است از از منارل تجلیات صورتی

عبور زاده بتجلیات ذوقی ذاتی رسانیده و از هزارال اقدام یافته و سطرانی را
بنیمیم مقیم تجلی ذات رفیع الدرجات و اصل کرد آینه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و ذوالفضل العظیم

خدمت مولانا عبد الغفور روح در بیان وجود مابری تعالی و نسبت محبت وی کاشیا میفرمود
که وجود ممکن غیر حقیقت اوست و عارض حقیقت او مثلاً زید مصور در ذمه من تحقیق است
که این وجود خارجی عارض الحقیقت شده و منظم بوی گشته و آن حقیقت بواسطه این ضمیمه است
مبدأ آثار شده پس حقیقت این وجود عارضی مبدأ آثار باشد و از وجود تغییر بختری
میکنند که مبدأ آثار باشد و وجود واجب عین حقیقت اوست بکلاف وجود ممکن پس
آن حقیقت بگو و مبدأ آثار است بی انضمام هیچ شیئی بوی و اختلاف است حکما و صوفیه را که
آن وجودی که مبدأ آثار موجودات شده چه وجود است شیخ زکریا علی و الله و الله
و قلیلی از صوفیه و اکثر حکما و متکلمین بر آنست که آن صفتی است از صفات حق تعالی
که افاضه وجود کرده بر موجودات و سببی است بغیر وجودی عالم و نفس الزمینی و غیر
و حضرت شیخ محی الدین ابن العربی و اتباع ایشان در نموده اند که آن وجودی که مبدأ
آثار باشد هم وجود اوست سبحانه که این حقیقت خود اوست لا غیر پس همه ممکن است

بهر حال که در این کتاب آمده است که معیت موهول
 است و تحقیق از این و سبب و اولی و کمالی تمامی نثر این معیت و حقیقت
 بهر حال که در این کتاب آمده است که معیت موهول شده اند بر معیت بقدر استعداد و نسبت
 این که مشایخ این علقه است بیان فرموده اند که بقدر مناسبتی دارند آنکه فی الواقع بیان
 کنند که نسبت عارض است بمعروض فقری بعد از وفات خدمت مولانا محمد باقر
 را بچند روز نشی بجواب دید بخاطرش آمد که از دنیا رحلت کرده اند شریعتی سلام گفته
 به جواب سلام شنیده بعد از آن پرسید که محمد و ما چون مدار آخرت نقل کردید از تشریف
 وجود و نسبت معیت وی پیشیا که حضرت شیخ محمد الدین ابن عربی در آن سخن گفته اند
 شمار آن معلوم شد فرمودند که چون این عالم آدم را با حضرت شیخ ملاقات واقع شد و از
 این عالم پرسیدم فرمودند سخن همانست که نوشته ایم باز آن فقر پرسید که آیا در تمام
 آخرت عشق و عاشقی و تعلق خاطر بعباده می باشد فرمودند چه بسا که می باشد آن عاشقی است
 که انچه است زیرا که حسن عالم حجاب که از ترکیب اجزا مختلف حاصل میشود و در تغییر و تبدل
 میگردد و بواسطه صفت آن اجزا با یکدیگر و بدان سبب عشق زایل میگردد و تعلق خاطر
 نیز از دست می افتد این عالم که از جمیع بیاط حاصل شده قابل فنا و زوال است هرگز تغییر و تبدل
 نمی پذیرد و وجه بیان این اجزا از آن صفت و مخالفت نیست لاجرم همیشه انچه عشق بر
 فرزند است غایتش آنکه در ابتدا و انقطاع روح از بدن بواسطه علقه و نسبتی که روح را بدن
 باشد و در روزی متشوشی بگوهر روح راه می یابد اما چون حادث و پاک میشود و پاک میشود

سزاوارت عشق و محبتی که از جانب خداوند تعالی بر او نازل شده است
 و رسیده است از جمله اسرار آخرت است و میگوید اموات مازون فی جنت
 و این پوزیشت بحثی که آن سخن است و این که عوام گویند و اصلی ندارد که در نزد
 بسیار پیغمبر اعلیٰ الله تعالی مایه آرزو و کمال این است را قدس الله تعالی اسرار
 و از ایشان غریب و عجایب عالم آخرت معلوم کرده اند که از اسرار آخرت جایز بود
 قریب و حدیث مابین ماطن نشی باری و دیگر در جهان ایمان آن فقیر نجواب دیگر که حدیث
 مولوی چنانچه بخاطرش گذشت که ایادین چه سر است که در میان حق سبحانه تعالی اگر اوقات
 با فایده و بیانات مبتدای باشند فرمودند که سرش آنست که در مرض در با فایده موجب
 تنقیه دماغ و تصفیه قوای دماغی است و چون دماغ تنقیه می یابد هرگز نه متعلق این قوت
 دماغ میشود آن نور مطلق بسیط که محیط جمل موجود است و مقصود همه کیانات و ظهور استغنی
 نیست بعضی دون بعض بلکه هر فردی از افرادانی را که این بقوه و تصفیه در
 و بدان نور مطلق بقوت دماغی متعلق شود و اکنون ای برادران این فقره میگوید که از آن
 سوال جواب مصدوره که در خواب واقع شده احتمال آنست که معقول کسی آن شود و این
 در آخرت اولیا آمد مقرب باشند اصل همان باشد بلکه بدان سخن بعضی زاحل که در
 روی دهد بدانند که برکتوف آن احوال و مواجید حمل اصالت و کمان تبری از ظلمت
 بگشاید مستغنی نشوند که بر ظاهر یا پیرت باطن در مرتبه قلب یا روح یا سیر یا خفی یا اخفی
 هر چه معلوم و مشهود است در مرتبه از فراست تجلی معبود است و هو اعلم بحقیقه ذات عز و جلال

باب علمی در بیان
در این مورد افزون است اگر اندک نیست در روان
و بسیار است و معلوم نمایند که بقدر صحت خواب معنی آن خواب
نیز که در هر مرتبه و هر حالی که کسی در دنیا است در همان خسر او در آخرت است و آنکه
نزد بعضی بزرگان مقرر است که آنکه که ترقی بعد الموت واقع است در همان مرتبه و آنکه
بود که تعیشون تموتون کما تموتون تخشرون حدیث صریح است و الله تعالی اعلم بالصواب
تا قتی که آن بزرگه فانی قبول قول اکابر قدس اسرار هم نکرده قبول دارم که آن خلاف است
بلکه حق است اما در مرتبه از مراتب چنانکه شان هم در جمیع اقسام تعالی علیهم تکفیر اند که سخن کما هی
بالاصالت همین است و بس عرض ایندرویش تفسیر ناقص است بنا بر شفت تلجائی
قانع نشوند و همیشه هست معروف اند از آنکه مشغول طلب نفس ذات مبرا از کلیات
اسمائی و صفاتی و ذاتیه باشند ما دام که در نشه دنیوی بوند که معرفت صفات است
او بجهان و رای الود است ثم و را الود را ثم و را و بنا بر همین اختلاف باقی است اکابر
از معرفت وجود و مراتب دیگر هم که کجایی معرفت صفات و ذات اوتیای معلوم
نیست محبوب منتب شود و از منظر طور کند هرگز نمیکرد و هر چند که اولیا و برگزیدگان و معبران
او هم رسا بکشف اعلی معارف انقضی افزوده و نواخته میشوند پس بالاها نفس وجود است
و صفات او را هم او شناسد تقدس و تعالی شأنه و استعداد طالب اهل فطرت
بالا همیشه منظر هست اعلی ذاتی بکجایی او است غرض جل و آنکه بعضی افراد را علم اصلی

بنوازند و بر او سزایست
 آن مرتبه ای که بیرون است خواهد بود و باره از اسرار خلقت و تدبیر
 و محبت احاطه حضرت خالق تعالی وجود او شود و در قسم نالی ابرار
 خواهد شد انتقام

در قدسیه است که حضرت خواجہ بزرگ فرموده اند که در طریق سلوک ارواح مقدسیه
 و در وصول فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما در طریق حدیث که طریق و در خاص است هیچ در
 در میان نبود و مقصود از ذکر لا اله الا الله توجہ بود به خاص است که ضروری بود و توجہ
 و التجا و اهتمام بصفت قبولیت است شیخ عطار قدس الله تعالی علیه السلام میفرماید

با دشمنان دل خون آغشته ایم بای تاسرحون فلک کشته ایم گفته فرما بشایم روز و شب
 بکینفس قانع میباشید از طلب چونکه با لطف چنین هماییم لطف تو خورشید و ما چون
 چه بود خورشید بی سیرکان اگر کنه داری حق همایکان ز هر گشتوزانکه گمراه آدم
 دولت ده که به بگاه آدم هر که در کویت و دولت یارشد در تو کم گشت و خود پیر
 مستدامی خوش و حیران تمام کردم و زینک همزان تمام نیستیم نویدیم مستقیم
 بو که در کیر و یکی از صندهار

ساک را میرد و صفت حلال و جمال پرورش دهند
 اورا جمال بود و جمال او را جمال باشد در استیلا و خوف و در غلبه و جلال
 باشد و درین ازمان که صفت حلال کرد و بصفت جمال تواند توجہ نمود و آن

بروشن یافته

نظر سلطان العارفين بودی و وجود بشریت او شلاشی نگشتی حضرت خوا به
 خلیفان است و آن امری صفت جان پرورش یافته که برود و صفت بودی او را نوشت
 کشید آن نظر سلطان العارفين بودی و وجود بشریت او شلاشی نگشتی حضرت خوا به
 میفرماید وقتی محمد را که درویش صادق بود و در صحرائی بودیم کابری بیرون آمده بودیم
 و تشریف با ما آورد و حالتی پدید آمدنیش را که شستم در وی در آن بیابان آوردیم و با هم گذار
 هر نوع سخن میگفتم باید انکار رسید که سخن در عبودیت و خدا نیست او گفت خدا را چنان
 باشد که گفتیم تا غایتی که اگر درویش را گویند که ترا می باید مردن در حال میر و درین زمان سخن
 شتی در میان پدید آمد که وی محمد را که دردم و گفتم بمیر در حال محمد را هدایت و در روح از بدن وی
 کلی مفاقت کرد و منتهی بدین صفت بگذشت تن او بعد از مفاقت روح بقیاده بود
 و پشت بر زمین و روی در آسمان و پای سوی قبله از جانب است تا نیم روز و آن روز هوا افتاد
 کرم بود و افتاب در برج میزان بود از آن صفت قوی مضطرب شدم و یکم
 شستم و یک آنجا سایه بود زمانی در آن سایه در حیرت بنیستم و بازار از آنجا نزد وی آم
 در روی آنجا که دردم زنک روی از آنجا خبر گرمی هوا بسیار میزد و حیرت من زیاد شد از
 ۵۶ در آن حالت الهامی بدین رسید که بگوای محمد را هدیه شده شوره بار این
 که را بگفتم از حیات در روی ظاهر شدن گرفت و در اعضای دی حرکتی پدید آمد
 و زمان ساعت زنده شد فرمان خدا بقا و جل و کمال اصلی باز آمد و بگفت
 پدید آمد کمال زخم و این قصه را برایش عرض میکردم و چون در آن وقت که گفتم روح از بدن

و مغایرت کرد در این مرتبه هم نیز در همین مرتبه است بر سرست گفتنی بود
 گفتیم که در آخر الهامی بمن رسید تا چنین نعم و او کمال خود بار آمد و آنست که گفتند این مرتبه
 در در صفت حجاب سالک را قوی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسید و یکی از غرر است این
 بحقیقت محبت ذاتی سالک را آن بود که حجاب صفات مقابل محبوب همچو نیاز
 و با اولال و ضرر و نفع نزدیک سالک یکسان بود و نیز اهل محبت گفته اند یطی الحق سبحانه و مجرب
 من اولیای فی الدنیا اول یعطی اهل محبت فی الاخره و هو قوله کن فیکون و ملک الکلیه و در
 الارادت الکلیه در صفت این مقامی است آنچه گفته اند چون چنین خواهی خداوند
 میدهد حق آرزو بچشمین کان رسیده بوده در ماضی تا که کمال احدی پس آید جزا
 اما کمال ادب اقتضا آن کند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق
 گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود سازد و نشانه آنست که آن حضرت بقصبت
 نشاید و اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی بود چون ولی است از این
 تیر حبه تا که از راه آن و نیز گفته اند اولیا آمد در وقت ظهور مثل انصفت
 عیسوی المنته باشند یعنی این مرتبه زنده کردن ایشان از این سطر و حاکمیت
 عیسی باشد علیه الصلوٰه و السلام

از مرتبه حیوانی به مرتبه روحانی و از مرتبه روحانی به مرتبه جسمانی بعد الموت یعنی از مرتبه
 که ملائکت مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه رجوع داریم داشتند میفرمودند که روزی
 در مجلس و خطبوا به شمس الدین کوسوی قدس بودیم ز سر بر سر فرمودند بدلی از ک

نیز آمده اند پس به یاد داشت معلوم است که این شود و حیوان را آن
 صفت است که از ایشان اکنون ظاهر است و همانانی شود و یعنی نه در این
 دنیا با کاین و ثابت باشند اما در حسب حال بعضی آن در حسب افعال بعضی این
 عالم علم بالصواب

بزرگ میفرمودند از ملاقات مشایخ که با قدمی سرهم زیارت کنند بهمان مقداری
 نمی بزرگ صفت آن بزرگ شایسته است و بهمان صفت توجه نموده و در این صفت
 اگر چه قرب صوری را در زیارت مشاهده می نماید بسیار است اما به توفیق
 با روح مفیده را بعد صورت مانع نیست در حدیث بنوی صلی الله تعالی علیه السلام
 که صلوات علی خیمه گشتم باین دربان این سخن است مشاهده صورتش اهل قبول کم اعتبار دارد
 در جنب شایسته صفت ایشان در توفیق و دران زیارت و با این همه حضرت حجاز بزرگ
 و نس سر میفرمودند محاور حق بودن حق و اولی است از محاورت فوق حدیث
 بزبان مبارک ایشان بسیار گشتی تو تا کی کور مردان را از این بستی
 بگرد کار مردان گزشتی درویشی از خدمت شیخ رکن الدین غلام الله علیه السلام
 کرد که چون این بدن را در خاک ادراک نیست و بدان مکتب با روح و روح از
 مفارق شده است و در عالم ارواح حجاب نیست به احتیاج است به خاک رفتن
 و فایده ضمیمه به هر مقام که توجه کند روح بزرگی باشد که در خاک او رفته باشد
 شیخ فرمود که فایده بسیار دارد یکی آنکه چون زیارت کسی می رود و حجب آنکه نزدیکی که توفیق

زیرا همیشه و در هر حال که باشد در هر حال که باشد
 و دیگر چه که در هر حال که باشد در هر حال که باشد
 یکی بستاند و بدنی که چندان مدت با او صحبت داشته باشد و بدین نحو که
 به از حشر ابد الابد خواهد بود و آنجا باشد بدان موضع نظر او و تعلی او پیشتر بود که موضع
 دیگر پس حکایت کرد که یک لونیست و خلوت جنید قدس الله تعالی سره بودم
 از خلوت وی ذوق تمام میرسید بسبب جنید که در آن خلوت بوده و چون
 تمامه و بر خاک او رفتم آنجا آن ذوق یافتیم این معنی را خبر است شیخ قدس الله تعالی سره میگفتیم
 و نمود که آن ذوق بسبب جنید یافتی یا نه گفتم بلی گفت در وصفی که در عمر خود پدید است
 که چند لونیست آنجا بوده باشد وقتی که ذوق پدید حاصل میشود در بدنی که چندین سال
 و ایم با او صحبت داشته بود و اولی باشد که ذوق پدید حاصل شود اما شاید که بسبب مشغول
 بچنین بر سر خاک در توبه تقیری افتاده باشد یا آخر در خرقه که اهل دلی پوشیده باشد
 و فوق آن مشاهده میتوان کرد و بدن از خرقه نزدیکتر است و فواید زیارت بسیار است
 کسی اینجا توجه کند بر ذمات حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فایده یابد
 اما اگر بخواهد بی نظریه و در روحانیت او علیه السلام و الصلوة از رفتن او در رنج راه او
 یا خبر باشد و این آنجا رسد بحسب مندر و ضمه آن حضرت را یکی متوجه شود فایده آنرا
 بقایده این به نسبت و اهل مشاهده را این معنی تحقیق باشد و معصود از زیارت مشاهده
 که بر رضوان الله تعالی غنم جمیع می بیند که توبه حق سبحانه و تعالی باشد و روح آن برگزیده

در این زمان که در این دنیا هستیم و در این عالم که در این عالم هستیم
 با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست و با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست
 و با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست و با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست
 و با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست و با این بود که حقیقتی که در این دنیا نیست

در ریشات آورده است روزی در تحقیق احوال جن سخن می گفت خدمت مولوی
 فرمودند که حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره فرموده است اخلافت
 در آن که ابوجن طیس است یا غیر او و تحقیق است که وی غیر طیس بود ابلیس یکی از این
 ابوجن خشی بوده است هر دو را آن حوزر ابراهیم می شود و فرزندان از آن تولد
 میکرد و چون ترکیب و بود ایشان از آنش و به واسطه که دو رکن خفیه است
 لا جرم در ایشان تحقیق است الحق ترقه العقل قد سخن صحافه و تحقیق صحیح است
 حقیقت که روح با آن منقسم شده باشد پس ایشان لغایه سبک و سریع البر و اگر چه
 ترکیب ایشان بسیار است ولی بنیاد است و مانند آنکه از آن زاری یا گران
 ماری که از بنی آدم و غیر هم ایشان میرسد از هم میزند و هلاک میشوند و خشت
 عمر ایشان کوتاه میشود و چون جنیان بر کسبی ظاهر میشود بصورت مثل رفته بگریزند
 و از نظروی غایب شوند و طریق حبس ایشان بر وجهی که از نظر نتواند که گشت
 که نظر بصورت ایشان دو زبده و هیچ از نظر او غایب نتواند که گشت و منتهی
 رهای

کشف الیقین و در بیان حقایق
 که در این عالم است و در این عالم

[illegible]

و معلوم فرمائید که ایشان از صاحب جلال حضرت اسمائیل علیہ السلام در مرتبه رسیده است و دست
 ایشان را چنانچه تاثیر است و در او اهل حوالی که خدمت مولانا در خدمت
 کاشغری در هر یو دویم با یکدیگر میسر میگردیم و هست بر یکی از آن دو پس میگویند تا
 غالب میشد با خاطر زبان دیگری داشته می شد آن دیگر غالب میشد همچنین خدای تعالی
 می افتاد و مقصود آن بود که معلوم شود که تاثیر هست چه مرتبه رسیده است و در آن
 اعتماد شود میفرمودند که اگر بگویند که این یک معارضه با قرآن ممکن نیست معارضه
 با اهل است عارف غایب است مرادات از وی مختلف نیست هر که چنین بپوشی
 معارضه کند البته مغلوب شود تا که گفته اند اگر کافری همیشه خاطر خود را بر می و هست بر می
 کار و البته میسر کرد ایمان و عمل صالح در آن شرط نیست همچنانکه قلوب مسافره تاثیر است
 نفوس شیرین را تاثیر است میفرمودند آنکه در بار مردم در می آیند یکی از دو مورد است
 میتوانند بود یکی آنکه وقتی که شناسائی و غیری را مرضی و عالتی و یا ابتلا و مصیبت عارض شود
 طهارت میسازند و نماز میگیرند و تفرغ و زاری میکنند و از حضرت حق سبحانه تعالی بخواهند
 که او را از آن عارضه پاک و مظهر گرداند و صورت دیگر آنست که صاحب و مصدر آن
 مرض یا مصیبت خود را میداند و بجای وی خود را اثبات میکند و بعد از طهارت
 دنیا را تمام تفرغ و زاری میکند و بصدق و اخلاص توبه و انابت رجوع مینمایند و
 آنقدر از خاطر غول میدارند و هست بر میکارند که او را بتامی از آن ابتلا و مصیبت نکند

میرزا محمد علی بیگ کرمانی ربیع ثانی ۱۲۸۵

میرشد و وقتی که از این در زیری بسیار است بهمت مدد کردن
 پس خوب است و چون می باشد یکی اگر نیست می حضرت باشد که مرض مرتفع
 شود و نیز که در اینست مرض تفرقه مرتفع شود و آنچه مقصود اصلی است نفس است که در
 لفظ است و نقطه بار و کلام است گاهی است گویند و از آن طرفه کیفیت
 مخصوصه و معموده این طایفه علی خواهند و گاهی صفت غلبه و مگر نفس کسی از او ده کت و گاهی
 بار گویند و کرانی بی نسبتی خواهند چنانکه گویند فلان باری آورد و یا فلان مارا در بار خست
 و قتی که یکی ملاقات کند که بطریق ایشان مناسبتی ندارد و از نیست او متاثر شوند اگر چه آن
 از اهل سلوک باشد یا اهل علوم و تقوی باشد زیرا که نیست این عزیزان فوق همه شتمناست
 بوجه غیر آنست بار خاطر ایشان است و گاهی لفظ بار گویند و از آن مرضی و عارضی اراد کنند
 چنانکه گویند که فلان بار فلان برداشت یا فلان بر فلان بار انداخت مراد ایشان رفع
 شرمین یا عارض باشد و رفع مرض و حواله مرض مخصوص لطیفه و حاجان است و در مسالمتی هم
 حضرت مولانا عبد الرحمن جامی میفرمودند که حضرت خواجہ احرار قدس سره فرموده اند سرور آنکه
 آن اهل الصدق را این چهاران می آیند آنست که توسط صحبت شریف ایشان باری از بیماری
 برداشته میشود و چیزی از غلایق و وایق کثیر کرد
 آورده است
 که شاه شجاع فرمود علی الرحمه چنین بکنند که از حرام و تن از شهوات و باطل آبادان برداشت
 و ایم و ظاهر است متابعت است و خویند بکمال حزن هر که چنین کند از است او خطا
 نمیشود از خواجہ احرار قدس سره که حدیث قدسی است فرموده

کمال من و این را بجهت سبب از این جهت
 که سبب سبب بود و یکی از این است که از این جهت
 غیر سبب است و سبب سبب است که یکی از این است
 می تواند بود و یکی که سبب است و سبب است
 سبب شود و سبب سبب است که سبب است
 منکشف می شود یا اینکه سبب است که سبب است
 اگر یقینی بطلان است حاصل است مراحت آنها و شود و موقوف است به حضور او
 سبب بود مستقی است از این جهت را و صاف می توان گفت که این است و این است و این است
 و خلق

در تینفی حضرت خواجہ احرار روح میفرمودند کہ بعضی عارفان را قدرت آن داده اند کہ هر
خواهند خلق کنند و فرق میان مخلوق حق بجانب و مخلوق عاریت آنست کہ مخلوق عاریت
باقی است مادام کہ از او حضرتی از حضرت اثبات کند میفرمودند کہ لازم نیست
کہ عارف مستوجب مخلوق خود بود بتوبہ حسی شهادی بلکه اگر در حضرت مستوجب صورت مثالی بود
کافی است در العیای وجود خارجی آن موجود شهادی پس مادام کہ آن توبہ از عارف
باقی است باین موجود شهادی در حضرت مثالی حضرت شهادت آن موجود دیگر است
در حضرت شهادت و هر گاه ان توبہ منقطع شود آن موجود فی الحال بعد دوم صرف کبر
حضرت خواجہ احرار از قدس الله تعالی روحه در آیه الحمد لله رب العالمین میفرمود

سواء بیکدیگر میگویند که بیکدیگر بیست و نه سال است که در این عالم

حاضرند و این بیست و نه سال است که از پدر خود ششیده اند

بهری و زور و خورسندی کنوسن با شش نیکو طریقی که در این جا خبر آمد طریقی از مائینا

بس طریقی از بیان احوال مواجید خود لازمی باید تا بیان زد نکرد و البتة و کمال

بالمطلق و اطلاق احوال و خوارق پیش از نامور شدن یا پشویی شدن از سکر کمال

با اختیار خود حرام است و در شهرت آفت است و در کن می حیرت

و جمعیت و امد و لی التوفیق و هو ولی الرشاد علی صراط المذا

در رساله حضرت مولانا

شیخ یعقوب چرخ قدس تعالی سر آورده است که حضرت خواجہ شمس قدس تعالی

سرہ اللہ قدس سرہ بودند درین آیه که ابراهیم علیه السلام رب اربی کیف تجی الموتی قال اولم

تومن قال بلی ولكن یطمین قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم علیه السلام منظر

قلب احمی و حق شود و میفرمودند که اتول این آیه را که الا ان اولیا و اعدا لا خوف علیهم

ولا هم یخزنون با آن آیه انما المؤمنون الذین اذکرا اعدا و صلبت قلوبهم تنافض

زیرا که درین آیه صلب خوف و غم از اولیا نسبت و عده الوهیت و صفت جمال

حق است و درین آیه و من یکفر بالباطل غوت مراد از طغوت ماسوا حق است بجزئیة

که روزه مانفی ماسوای حق است و نماز ماکانک تراست و بعد از حصول مشهور

و وصول مقصود معلوم میشود که طاعتی که لایق حضرت حق باشد نمیتوان آورد و ماقصود

از حق تعالی و مقصود همیشه
 نور تجلی مقصود همیشه ظاهر است زندگی دل و جان و تن بواسطه آن نور
 از رتب لفظ بر تو انوار بی نهایت از مظاهر ممکنات منقطع شود از مجموع هستی اثر
 مانند دانائی در عقل از وجودیائی در دل بر تو از نور ارادت او و کبرائی در دست و
 روانی در پا و پنبائی در چشم و شنوائی در گوش بی تاثیر تجلی او محال حاصل آنکه همه با او همه
 دلی او همه هیچ و بی یکن و بی یکن و بی یکن ماکان کلام دل که سعادت
 آگاهی تجلی بی شرف نیست اگر یک لفظ آگاهی از دل دور شود دل مانند تن جدا
 آگاهی دل بواسطه وصول آگاهی است بحجج ابرار بدن اگر مد فیض الهی که بواسطه آگاهی
 میرسد با فرا بدن منقطع شود بتأثر وجود انسانی بجلای قریب گردد و لیکن خط و فر
 انوار حق سبحانه و تعالی است که وجود غیر برای احوال آگاهی خود نکرد اندیس تجرید آگاهی از غیر حقایق
 عینی سعادت بود و وفوف بود و خود در مقام حضور عین خیران باشد حیات
 حیات دانی کسی است که در مقام حضور تجلی حیات خود را از نظر خود تواند پوشید و در دیده
 شعور خود شود و خوا و سجانه باشد در مقام هر چه خرق است سجانه در حق انوین
 که باشد شعور او به نیستی نیز از نیست شده باشد او را فانی گویند اگر لطیف است
 باقیست توان داشت که وصول در مرتبه از مراتب است و آن فناء است از
 که نسبت آگاهی او از غیر و تقالی منقطع گردد یعنی منتهی به ما و ام که روح

مسدود باین نیست تا آنکه در این عالم جبر و قهر نباشد
 بر روح و اشباح تا پیش از آنکه در عالم کمال کمال نباشد
 بکدام این اینست که چون حضور در کفایت ذکر که مشرف است از عرف و معرفت
 موافقت بر ذکر درجه ترقی کند که دیگر برادر حقیقت دل کجایی مانند در خیالی دل مشاء
 و حق را مشاهده کمال و ذوق ازین مشاهده وقتی دست دهد که اکاهی او از وصف حضور
 بشود و و حضوری باشد بی مزاحمت شعور و حضور به مقدار شعور و حضور نقصان در حضور واقع
 شود و ذات معنی او از آن برتر است که در دید بصیرت دل باید کیفیت که در نظر
 حسن از نجاست که عطش معطشان زلال وصال مشاهده سری هر تسکین پیشین نیامد
 بلکه تشنگی بر زبان زبانت کرد و حکیم مطلق غرض از آدمی بقوت طبیعت مبتلا
 گردانیده است و بار مقیاسات او در بناده و او بوجود این آثار محجوب شده و
 احتجاب جمال معصوم بوجود این آثار حاصل شده و درین این تکلف تجلیها و از این
 عبودیت انیا فرموده ابتلا و تکلیف از نغمه که هر دو فعل حضرت حق اند و حکمت
 و عدل و فضل است اگر چه وصول عقول انسان را بکنه وجود حکمت و عدل و فضل
 لیکن اگر دیده بصیرت از غشاوه طبیعت پاک شده باشد در مراتب انجذاب دل
 بجهت تجلی و از روی غلظتی از او از قیود موانع جمال حکمت و تکلیف الهی مشاهده نماید که
 و در آن انجذاب نفس عیون خود که سبب دوری است از حق سبب از حجاب حجب ابتلا
 ظاهر منبذ چون داعی نظر آثار لطیف از حق است بحسب قابلیت خود قبول لطیف

۲۷
ثبت بکنایه از اینست که در او اعیانیت و کمال و کبریا و کرامت
محببت خود گرداند تا توسط محبت و تصرف بهر طرف ظهور محبت حق بجانه مشرب
شده سلطان محبت انحضرت اورا لال او از گرفتاری بغیر انحضرت آزاد گرداند و آری
بخود مشغول گرداند چنانکه میگویند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمیع
یعنی انچه تیه ذات که بحقیقت ذات که در عالم عین بحسب اسم الباطن و اسم الظاهر هر دو
متعین شده است بصورتیکه صور عینه نظردین تقییم عجیب باشد که تکلم در ادای وحی
قرآن خود باشد هر که خواند و بر هر که خواهد پس باید که قاری حوزر اسامع و است زبان
حوزر امثل شجره موسوی دانسته چنان داند که بحقیقت حق بجانه قار نیست ارحق بشود
حوزر ادبی قاری که مناسب شنیدن از انحضرت دارد اگر از نیغام ترقی کرده بدو رسیده
که او از میان ریخیز و سامع و مکالم خرق بجانه رانه بند و از خود تباهی آزاد گشته غیر حق بجانه
هر چه پست تباهی از نظرش بر فیض دانست فنا حقیقی و وصول بابین معاد است مابقی اول
است و جماعت و قطع محبت غیرواقعی توسط دوام ذکر و مراقبه و ادای امور واجب
از مناجای و هم از فضول متوسط است چون جلال الوهب است از مراتب
کائنات ظاهر است بحسب مباهون گرفتار هزله نباشد فقر محتاج الی کل شیئی از نیاز
توان دانست که همه اجزای عالم گرفتار یکدیگر دارند آدمی گرفتار همه چیز است بحقیقت
همه گرفتار یکی نیستند بلکه همه گرفتار خودند هر موجود دنیا بدو چون جسم سوار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

منزل بیست و نهمین گرفتاری و غیرت جوانان است

محمودى خاص مويد گرد است در بيان نيكوگان ظاهر مكر و انقيست

و یانم شود و االی متمم کرد این و ظاهرش را در میان خلق موجود و قوت خاص میران

اشاره به این معنی شده که کرده اند به اشتغالش موهم بر دل از او جسته و میشود و خوبان به

مخالف اول جامع وحدت و کثرت خلقت است اگر تغییر از وجود در لغت نشان بقا

فوتین کن دور نباشد گویا که وجود ایشان دایره الیست محیط امور هم مشغولی

منیت و از درج اقب رسا قط است او او فی اشارت بر فال این خط موهم

از عطش که از قح آب می خورند در درون آب حق ناظرند سبحانه و تعالی

اعجاز علیہ نیز از سخات این چهار شعر مرقوم میشوند

تسبیحی که از آن هر یک از اعیان ثابت که موجود خارجی گشت منظر است

تجنیص ملائکہ کے مرجع الپن همان اسم بود کہ فطرت ان شدند و حضور و ولادت

و اینان از آن اسم بود و هرگز از آن اسم تجاؤز نکردند ما بسم و دیگر دایره کریمه و ما

حسنة الامم عوام منبى ارتميني است بکلاف انسان که او چون تيرکى طلومى چوبى

نست از غنویت و خفیت و یقین انسانیت خود گریزان شد و قومه ام بخیری

بخصوصیت توین و مکر و زانجر و طاعون که در سایه اینده امر خدایی نمایانند

مستحق است که در این عالم بهر حال
 توفیق دهد و در این عالم بهر حال
 خود را بهر حال توفیق دهد

لایزال و در این صفت بر دل زند که آتش محبت که در دل است
 هستی او را تباراج داده غیر هستی حق سبحانه هیچ مانند آگاه از عبارتی یعنی با آنچه حکمت
 بر پیرامین و ام می تواند ماند اگر از وجود کسوت وجود بی پوشانند محض غایب است
 و اگر تبارک او باغبین وجود نکند و اندا و کم شد در بحر بی که غلامی از آن نیست و ب
 انخی ابو زید فی ال الیهین الی الله اشارت به است چنان سقوط تکالیف که فایده
 کمال آن کمال برده اند غیر زندقه و سچ نیست ایضا حضرت خواجہ احمد راقی در روح میفرمودند
 در جواب شخصی که پرسید آنکه بعضی گفته اند هر که در نزد بزرگان تا حق سبحانه تعالی را در حق
 بجای نیکند آن دل را استعداد ادا و ادب و طلب او سبحانه حاصل نمیشود و میگوید
 میل و انجذاب بجناب او تعالی است پس طلب را چه فایده است جواب طلب
 از برای استیفاء و حفظ است و دیگر آنکه وجدانی که طلب مقدم است بر وجه حلال است
 و فایده و طلب آنکه ان اجمال تقبیل باید و مگر خاصه علوم مستد او را
 و خداوند آنها علم تصوف و موضوع این علم کثرت وجود است که سبب پذیرد بر جمیع مراتب
 الهی و کونی نیست الا یک و در خطا هر صورت علیه خود این محبت بنیات و تقوی است
 بشعقل و تحمیل در آن خوض کردن زندقیه و خداوند است چه درین عالم سک و خوک است

در این مقام است که از آنجا که این مقام را میسر نیست
 حضور و مشاهده باشد لیکن در این مقام و شایسته آنکه که در این مقام
 که در کتب و رسائل این مقام را از سوی متقدمین
 و بت خیرین حدس است و این مقام را میسر نیست و الا من القاس القیة حضرت ائمه
 حدس است و این مقام را میسر نیست که در این مقام را میسر نیست و این مقام
 شده اند و چنانچه نشود که بنویسند از این خود بعضی فضل خداوندی جل شانه از آن کمال
 محبت انور و آل اصحاب انور و رعیت او علیه و علیهم الصلوة والسلام معلوم بود
 که در کتب و رسائل آمده است که در این مقام را میسر نیست و این مقام
 و اینست بر کمال غلبه محبت که در او این ابتدا بر سلوک حضرت ائمه
 من کون بجایند بنحیث است که او تعالی رب محمد است صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم
 و بارک و باریک دیگر از این نعمت بیکروند اما این فقیر بنوعی از حضرت از رسول این
 کمالات بر قدر اعتدال و خویش بود علیه و طفیل و تبع نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام
 بره من گذشته بود و ذلک فضل صدیقه نبی شاد و اید و الفضل العظیم و در این مقام
 که بعد از قرون سطاویر و از منتهی متباعد خلاص از انحضرت قدس سره ظاهر شده است
 مکتوباتی بجهت از تصانیف انحضرت ورج کرده میشوند

مکتوبات

و تنبیات

مکتوبات
 حضرت ائمه
 و تنبیات
 و تنبیات

مکتوبات حضرت ائمه

قدس الله تعالی سره عالم یقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علمی نماید این

شود

مشهور است که در این کتاب که در این باب
 اتفاق است که در این کتاب که در این باب
 و این کتاب که در این باب که در این باب
 از این کتاب که در این باب که در این باب
 پروین نکند و غیر از استدلال از این کتاب که در این باب
 ششتم آیتانی الافاق و فی الغنم تثنی لم انه الحق و دیگران سیر افاق را از علم یقین
 دانسته اند و علی بن الحنفیة و حق یقین در نفس اثبات نموده اند و بدون نفس یکفیه
 آن است نه در چوبینم یارب میداند که حضرت حق سبحانه و تعالی از بنده بنده
 نزدیک است پس از بنده تا حق سبحانه و تعالی در جانب اوست یکسیر و یکمختلف است که وصول قطع
 آن منوط است این میراث تیر فی حقیقه مثبت علم یقین است هر چند از دایره
 ظلمت بدون است اما از شایسته طلیت پاک و میراث زیر آسمان و صفات
 واجبی جل سلطانانی حقیقه طلال حضرت دانند تعالی و تقدس و هر جا شوی طلیت
 داخل آثار و آیات است پس این از سیر علم یقین که از مخصوص بعلم یقین ساخته اند
 و سیر دوم از آن محصل بعلم یقین و حق یقین گردانده اند و این است لب کشاده و این
 علم یقین تمام شود و عین یقین و حق یقین هنوز در پیش است
 حقایق کن کلیات من بسیار است و حق یقین چگونه و اگر گوید که نمک
 گو که در مایه است از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت و در زنگ

شخص در وقت تدارق وقت است از سر نو اندک بگذرد و در هر دو وقت واجب است
 و رسول و استیذان است که مغایره در میان است و در حضور بی حضور
 حضور است که در این حضور و در غیور نیست و حضور در غیور است که
 در غیور است که در این حضور و در غیور نیست و حضور در غیور است که
 که دوام آن متذکر است که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام فعلی انقباض است
 و بعد المثل الاعلی علم حضوری نیست بجناب قدس و احیی جل سلطانیه بر سبیل تشبیه
 و تظلم است چه آنکه از خود نزدیکتر بود تعالی است تا از حیطه علم حصولی و عام حضوری بیرون
 باشد از باب معقول هر چند آنرا تصور نتواند نمود و از نزدیکتری نتواند دریافت
 اما نزدیک از باب علم لدنی این معنی واضح است و بعینیت خداوندی جل سلطانیه
 سهولیت حاصل نباشد از آنکه از یک رحمه و بیانی نامرزا باشد

اعلاق علم حصولی و

در احمد مدب

العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین پایه آخر آدم است و آدمی
 که در مقام محرمی که نگردد و باز مسکین زین سفر نیست از روی بهجکس معجزتر
 و چون بغایه الله سبحانه و اعز و حی اصول خود که او در زنگ طلست مر آن
 اصل را واقع شود در هر اصلی از اصول او را افشائی است و در آن اصل و لغز را
 بقای آن دین ف و بقا اطلاق اما او را از آن طلست که باین است اطلاق
 خواهد یافت و خود را بجا اصل خواهد داشت و همچنین چون از آن اصل کرم حرم

اصول که در وقت تدارق وقت است از سر نو اندک بگذرد و در هر دو وقت واجب است

بر این مبنی که هر چه قوت و اثر در این عالم است بر این مبنی است
 فاعل است که در این مبنی اصل ثانی حاصل خواهد کرد و در این مبنی اصل اول
 که در این مبنی خواهد بود و خود همان اصل ثانی خواهد بود و در این مبنی
 اصل ثانی را اصل ثالث اگر مروج واقع شود و اطلاق انما بر این اصل ثالث
 خواهد یافت که اصل ثانی ظاهر است و همچنین در اصل تحتانی که در زیر یک ظل است
 بر این اصل فوقانی را همین نسبت کاین است که اگر محض فضل خداوندی جل سلطان مروج
 واقع شود و از ظل اصل که در این مبنی اطلاق انما بر این اصل ان قرار خواهد یافت
 و خود در این اصل خواهد داشت الی مشارع تعالی علی تفاوت درجات
 الاستعداد و این اصول این کثرت و با این رفعت اخروی او خواهد گشت و در این
 را دریا خواهند ساخت و گاه را گاه خواهند کرد و این اصول این اصول این اصول
 او باشند و چهار ریزگات و کمالات شان نیز بهر کامل نصیب او خواهد گشت
 و کمال او جامع کمالات ان اخرا خواهد بود و از بجا فرق در میان این کمال
 و سایر افراد آن توان گفت که آن دریا محیط است و اینها در زیر کمال
 محقر آن دریا پس اینها را در این مبنی خواهند ساخت و در این مبنی خواهند ساخت
 این صحبت این که اولی خود را کردی هر چه پیش از این ساخت ترا مانند این
 را ساخت و چنانکه در میان انسان کمال انسان ناقص کمتر نیست و این
 تفاوت است و اینها در این مبنی و حیات اینها نیز مانند این تفاوت

در این مبنی

شماره کرد زبان بر نه میزبان یاقه یکدیگر نیست و در میان
زبان بدنه و این که بنام او حق نماید طایفه ایمان بر فرق دیگر را
بیغی قیاس باید و رتبا اتم نوزاد و اغفرنا انک علی کل شیء قدیر

[illegible]

ولست في هذا على سيدنا ومولانا وشفيق ذنوبنا محمد وآله واصحابه وسلم ان السجادة
 وتعالى اظهر على ان في الكائنات نقطة مركز العالم اظلي وتلك النقطة اجمال جميع العالم
 والعالم تجاير بفضل لذلك الاجال وتلك النقطة كالشمس في الافاق يتشور
 ما في الافاق فكل من يصل اليه العقب من سجاية يكون يتوصل تلك النقطة وتلك
 النقطة محاذية لنقطة غيب الهوية وتلك النقطة كائنه في مرتبة النزول فاما كين
 في هذه المرتبة من البسوط الاسفلية لا يكون العروج الى ذلك المرتبة المسماة بغيب
 الهوية وفيه النزول للبعوث التكميل وفي النزول والذي يكون برتبة تلك
 النقطة يتجلى كان الوجه الى العالم والظن اليه سبحانه وطهران هذا التوجه الى العالم وال
 انقطاع عنه سبحانه انما هو الى الموت فاذا جاز وقت الوصول انعكس احوال في
 هذه البثاة الفراق والشوق من الحارين والخلقات انما يكون بعد الموت
 وظن مني الحديث القدسي الاطال شوق الابار الى لقاءي وانا المهيم لاش
 شوقا واعلم ان مع تجويز النزل في هذه المرتبة لم يشن من الساكن ومن السجادة
 من اجاب بل انجب لها نفوذة وكان التوجه اليه سبحانه منقوذة ومن التوجه

الزوجة

در بیان آنکه معالجه عیانت بجائی میرسد که صورت هیچ معلوم در وجودی در

نمیکنند از این هر قدر در دراز است او را شاه در هیچ مبطوب و محب

اینهاست بمنزله محب حق است سخنان بعضی او بعضی او قالی و چنین است

او و آل و اصحاب انوار بر آباء او بهترین نسبت است علیه علی آل الصلوٰه

و السلام این معصیت نقل بنی یافه خون عارف مقامات ظلال را طریقه

مطالعہ اربعه اصل بر صل سبب از این باین و آنکه کبریا شایسته است

در بیان آنکه معالجه عیانت بجائی میرسد که صورت هیچ معلوم در وجودی در

نمیکنند از این هر قدر در دراز است او را شاه در هیچ مبطوب و محب

اینهاست بمنزله محب حق است سخنان بعضی او بعضی او قالی و چنین است

او و آل و اصحاب انوار بر آباء او بهترین نسبت است علیه علی آل الصلوٰه

و السلام این معصیت نقل بنی یافه خون عارف مقامات ظلال را طریقه

مطالعہ اربعه اصل بر صل سبب از این باین و آنکه کبریا شایسته است

در بیان آنکه معالجه عیانت بجائی میرسد که صورت هیچ معلوم در وجودی در

نمیکنند از این هر قدر در دراز است او را شاه در هیچ مبطوب و محب

اینهاست بمنزله محب حق است سخنان بعضی او بعضی او قالی و چنین است

او و آل و اصحاب انوار بر آباء او بهترین نسبت است علیه علی آل الصلوٰه

و السلام این معصیت نقل بنی یافه خون عارف مقامات ظلال را طریقه

مطالعہ اربعه اصل بر صل سبب از این باین و آنکه کبریا شایسته است

[illegible]

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ مَسْجُودًا

این قدر است که اصل صورت تعلیق در

بندهای روست از حدیث حدیسی و سوت آن قلب
و تو آزار آنک میگوئی تشکی آن باعث عدم کنجایش ماسوی است

در روی و وسعت آن ایستایم و نور قدم است فلان فانت این فقره

رسایل خود بقراردان قلب این عبارت کرده است الصبیح الاوسط والوسط

الایبط والاقلام اکثر
نمایان افندی حقیقت با مملکت کبریا

موضع که از عالم این قضیت ازکی بایست

امرکہ اور اک عوام بلکہ اور اک اکثر خواص و رزان فریت قاصر است

بن فیه در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی اعظمی در بیان طریقی نوشته

ساخته اگر روزی مانند راجا تشفی طلب حقیقت این منصفه انیسو عباد

ترکیب عناصر را میسر رسیده است و خواص را یکجا در حق خدای تعالی

بدر سلوک و جود و عبادت نفسیه و تزکیه و تعبیه کمال

نماز کرم خداوند بخواند سلطان از ترکیب و زیاده و قیاس

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

سحر به زهر نرسد و نه به زهر نرسد و نه به زهر نرسد و نه به زهر نرسد
 و نه به زهر نرسد و نه به زهر نرسد و نه به زهر نرسد و نه به زهر نرسد
 تقدیر غایت و اتحاد است و نه منظمه حلول و تقوین و مع ذلك از تقدیر مثال
 این عبارت نمی پسندد و هر چند از این مفاسد میر است زیرا که شایان مرتبه تقدیس و تقدیر
 نیست جل سلطان اینها باشند که او بوند تقالی در کدام آیت در آید او
 و ایشان را یاری آن گشت که با اعتبار ظهور هم بر وی تقالی محمول کردند اگر منظر ظلی از ظلال
 کمالات از منظر و آن ظلال که آنها منظر او نبیند خداوند جل سلطان که او را چندین مرتبه
 با ذات اتالی در میان بوده باشد در کتب سبعین الف حجاب من نور و ظلمه کشیده باشند
 پیش خاشی منظر ظلی از ظلال کمال او را که بجا نه بر وی تقالی محمول داشتن و او است گفتن
 بسوی او است و کمال حرارت اما چون در غلبه سکر حال است تقدیر ناموم نیست
 و همچنین بر توحید ثانی مشهود خور اعین حق دانستن و باعتبار آن محمول شدن نیز شود
 او است بکمال خلافت و رقیق آن مشهود هم ظلی از ظلال کمالات او است سبحانه و او
 و او را او است ثم و را او را او را و نیز هر چه مشهود است شایان نفی است پس حق
 و از این و علا و خواج نقشبند میفرماید و کس سره چو دیده شد و شبنده شد و دانسته
 شد آن همه غیر حق است سبحانه بحقیقت کلام نفی آن باید کرد و آنچه نمی این حق است و عین
 و مناسب شان تقدیس و تیزه است عبارت همه از دست این خود سادق است
 مع ذکر اینها عباد و بکر هم است که علماء و اربابان متکلمین اند و صوفیه بدینست

نه بانی معنی که علم ظاهر را بر آن انصاف نماید و گوید که حد در حق است

به پیوست آن محتمل گشته و آن ارتباط امثال ظنیت است یعنی اگر وجود ممکن است
 ناشی از وجود و حیثیت تعالی و پرتو وجود او است بجان و همچنین اگر حیات است تا حیثیت
 حیات او است بپرتو توان حیات مقدر است علی هذا لقیاس العلم و القدرت
 و الارادت و غیره پس بطور صوفیه علم هم صادر از روست بجان و هم ظلال کمالات او بپرتو
 از کمالات بنسبت او تعالی شد و وجودی که ممکن داده اند به امر است که بر خود باشد و ظلال
 او را حاصل بود بلکه آن وجود ظل وجود و حیثیت تعالی و همچنین حیات و علم و غیره بجا که وجود
 بعد و از ضائع تعالی اینها ظلال کمالات وی اند بجان و صورت امثال آن کمالات همین
 ارتباط کمالات احوال و ظلال صوفیه باین مرتبه گشته اند معامله صوفیه را با علایق برده است
 و نقیض و بقا رسانیده بولایه خاصه متحقق ساخته و چون علما و طوایف را این دید میرسد
 از فنا و بقا بهره نرسیده و بولایه خاصه متحقق نشده و صوفیه چون کمالات خود را کمالات
 واجب تعالی یافته اند و وجود و سایر قوای وجود را عکس کمالات دانسته بجا خود را
 پیش از امانت و از کمالات او ندیده اند و غیر از مرایای آن کمالات نبوده و چون
 بحکم الله ما یمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها این امانت را با اهل امانت پسندیدند
 کمالات را درست مذوق باصل بهند خود را معدوم یا نبود و است بهر وجود و در
 چون به اصل نیست معدوم و است ماند و قیاس متحقق گشت چون باینستی تو را و از آنست
 سوی اخفرت نب کردی درست و آنرا دانستی که ظل گشتی فارغی که در غایت گزینی
 بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازند سرشته ثانیه وجود و توانی وجود و از صفات که از او

به محکم بنسبت اند نه امور از آنکه با استقلال نبوت
 از ضائع تعالی پیدا کرده اند بلکه ۳

است خوانند فرمود و ولادت ثانیه مستحق خوانند ساختن این پنج ملکوت السموات بر
 یوله مرتبه ثانیه لایزال بلفظ ثانیه یا از ترکی عبارت الفاظی که در اطلاق
 آن وارد نشده است در رنگ ظنیت و غیره اطلاق نمایم و میگویم وجود ممکن ظاهر
 فعلی و صفات کامله او سبحانه ازین اطلاق ترسان و از زانیم چون اولیا را توبه این اطلاق
 نسبت نموده اند امیدوار غفیم ربنا لا تو افندنا ان نسین او خطا باید دانست ازین
 تحقیق که نموده اند واضح گفت که صوفیه که قایل اند بکلام انا و بکلام همه اوست عالم را با حق
 جل و علا متحد نمیدانند و حلول و سرایان اثبات نمیکند و حلی که میانیه به اعتبار ظهور و
 نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از هر عبارت شان احتیاج وجودی متوهم میشود اما حاشا
 که مرادشان آن بود که آن کفر و احادیث و چون حمل یکی بر دیگری به اعتبار ظهور گشت
 نه باعتبار وجود و معنی همه اوست همه از دست آمد که ظل شئی ناشی از ان شئی است و
 بهر چند در غلبه حال همه اوست گویند اما فی الحقیقه مرادشان از ان عبارت همه از دست
 باشد خدا بحال لاطعن فی کلامهم و احکام تفصیل قایلیم و کیفی هم بدانکه ظل شئی عبارت از ظهوری است
 نه ثانی یا ثالث یا رابع مثلا صورت زید که در مراتب منعکس گشت است ظل زید است
 و نه زید است در مرتبه ثانیه و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود اصل خود است که ظل
 حوزة احوالات ظاهر است بی آنکه در ذات زید و صفات او تلوی و تغیری
 رود و چنانکه گشت انشئی که دارند سر دانا که نزد این نفر میس ظهور خداوندی صفا
 و ذات بواسطه ظلال و عکس با وجود و واسطه ظلال و عکس بمظهریت و مظهریت عالم

واقع است از تشریح و رای الود است و درین باب است بی احتیاج بود
قبول عقل سلیم علماء را سخن عظام و در حجب نفس و حدیث است و هیچ تخلف درین
تشریح ندارد و از این جهت در قسم ثانی این کتاب واضح و واضح خواهد شد تا بدانکه

بدانند این چنین نیز حق و حقیقت توحید و وجودی و نشود که اگر شایع این زمانه بدان قایل
وقایع اندک شود فرمودند و این حقیقت چون بجنوب پر دستهای خود متوجه اند که
الافس عرض کرده بودم باینست مقبول فرموده بودند و می از آن اظهار می نماید که آنرا می شناسد
صاحب آن توحید و ظلال مرتب اسمانی انوار صفاتی اند که در پیشان اصول است
و یکیف نمند و بعضی تکی را اصل بجای ذاتی ناست که از غیب انوار مراتب عشق و محبت
سالك حسب الاستعداد و مرتبه و مظانته صوره گرفته اند و تشکلات را نمایند و خواست
همه عالم بخیم حشمت آب اما شرط است که کشف و تحقیق و انشود تا که از دریای
هر دو توحید و وجودی و نشود که برآید بل حتی که از شد و ظلال مرتب اسماء و صفات مگذرد
و این را باید و گذشت بطریق اجمال خواهد بود زیرا که اگر کسی را در تفصیل اندازند بخواهد
طی تجلیات ممکن فی و این که تجلیات هزاران هزار نوع نور و صورتی و نورانی
بزرگان میشود و شده اند و هر چه که باشد تمام تفصیل خیال نباید کرد که ظهور و ظهوری
از جبر و نیت تجلیات مرتب اسمای صفاتی او نوعی و از یک در احوال یقین و عرف و یقین
مطلوب و حقیر بداند و بنابر آنست که هر طریقی را اصل خود انصافی خاص است برین باب

ریشن برایش از کبر و حقیت او سیاف نامند که ایشان را در برین احتیاج بود که در محرم
 سنایت حضرت رسالت صی الدی به سلم بوسیله غیری سرورش می یابند و بخت او پس از آن
 و این پس بنیم تقوی بود که اگر انجیاسا سازد اما آنچه حقن مکرره درین باب مراتب فقط در غایت
 و انماست و خلافت و حقایق مراتب آنرا برین مسکین تحقیق تقضیل متحقق است بشیر و شیم
 ثانی این کتاب واضح خواهد شد انشاء الله تعالی

اولی از فعل خارق العادات علی انسان ملک

اما ان یکون مقرونا بالدعوی الولاية و دعوی التسخیر و طاعة الشیاطین من ذل و العیبة انما
 القسم الاول من الالهیة و عوذا صحابا طور حوزارق العادات علی بدیهه غیر معرشته کما نقل آن
 فرعون کان بدعی الالهیة و کان یطیر علی بدیهه حوزارق العادات و القسم الثانی اودا النبوة
 و هذا القسم یقتضی بین الاله اما ان یکون ذلک المدعی صادقا و کاذبا فاما ان صادقا
 ظهور حوزارق علی بدیهه و هذا مستوف علی بین کل من افریق النبوت و اما من کان کاذبا لم یجوز
 ان حوزارق علی بدیهه و یقید بران یطیر و جب حصول المعرشته و اما قسم الثالث و هو ادعاء
 الولاية فالقائل بكون کبرایات الاولیا خلقوا فی انه هیل یجوز ادعاء الکفر منته ثمران
 و نفع دعواه اما قسم الرابع و هو ادعاء التسخیر و طاعة الشیاطین فغن ایضا بان
 حوزارق العادات علی بدیهه و عند المنع له لا یجوز و اما ان فی و هو ان یطیر غیره
 علی بدیهه الانسان من غیر شی من الدعوی فذلک الانسان اما ان یکون صالحا من عند الله
 ما جئت بذنب و الاول من القول کبرایات الاولیا و قد اتفق اصحابنا علی حوزار و اکثر

و در این کتاب من ملاحظه فرماید
 در حق بتی بن المعز و لکرمسته و سدرج و خضایم
 بن فیصل بحسب حقیقه وضع نموده اند بجز در قسم ثانی این کتاب
 و استقامت

در کتاب بعد از لی و الاثنا الصیحه مرویه و اجماع اهل السنه و اجماعه فی ذلک

انواع ذرات عادات بسیار است چون ایضا و معدوم و اعدام و موجود و اطلاق و امری و غیر
 و مترجمی و هر دو استجابه و عا و قطع مسافت بید و در مدت اندک و اطلاع امور غایبه
 از سر و نهی از زبان و مانع شدن در زبان و احد در اکنه مختلف در حیا و معنی و اقامت
 بی و سماع کلام حیوانات و نباتات و جمادات از شیخ غیر آن و خضایم و طعام و آرا
 و وقت حاجت بی بینی و هر غیر ذلک منضمون الاعمال انتمه للعاد است کاشی
 و بنابر و هب فی البوار و کالاکل من الکون و کاستخیر الحوانات الوحیه و کالتوت الظاهر
 و کالذی افعل شجرة بر بنیه اصلها و هوید و فی السماع و ضرب الی علی الحیاط
 و بنیه یا بعد الی شخص لیتع قیغ او یضرب علی عنق احد بالاشارت فیطر
 و بنیه الی بنیه حوزت حق بهانه و تعالی کی از ویان خود را منظر قدرت کما یخود
 و در هر حال و المهر نوع و هر که خواهد تواند کرد و بالحقه ان اثر و قدرت حق است بحانه

و در هر حال و المهر نوع و هر که خواهد تواند کرد و بالحقه ان اثر و قدرت حق است بحانه

شبه
 سحر و اهرام و اشیاء
 عجب و اشیاء
 و غیره

مختلف

از آنکه فرموده در پیش من است باید تا عاصی الله ارتقا
 در آن دلیل قبول طاعت نیست این غیر مسکوک و در حق
 هر چند راه و اوقات بر سالک که گشتن یاقاید سپهر است و راه ترقی گشتن
 دانسته که در اوقات بعضی را مثل آب نماید و بعضی را مثل باد و بعضی را مثل
 بعضی را همچو شعله و بعضی را مثل شبنم یا کوه یا آسمان و بعضی را دیگر نور یا ظاهر مشرق و مثل
 نور سرخ و زرد و سفید و سیاه و غیره و بعضی را صورت تبریز از یاد و خشان یا صورت خرمی
 کانی همچو لعل و مروارید و غیر آن و زرد و نقره و حران و بیالی و صورت حیوانی چهار پایی
 و پرنده گان و بعضی را صورت انسانی و بعضی را صورت نجوم شمس و قمر و غیر آن و گاهی باشد که
 و احداث همه صور و انوار و آثار و یا اکثر از اینها نمودار شدن گیرد و بعضی با هر
 بعد ویر و دیگر و گاهی باشد که همان شخص هیچ و گاهی باشد که نسبت شخصی کمتر از اینها
 و گاهی باشد که هیچ و زبرگان ظهور انیمه نوع را بطور آثار و انوار و ضو و نیاز نماید
 نوافل و تسبیحات و یا آثار انوار قلب و روح و نفس بیان کرده اند چنانچه باید دانست
 شیخ شرف الدین محمد بنی منقول است و بعضی زبرگان همچنین این مکتوبات
 یا بهوشی تجلیات صوری قایل اند و نزد این فقیر توفیق در بیان این و حق این
 طایفه است که اگر در احوال آن شخص را بدان ظهور یکین و آرام یقین یافت
 بهوشی شود و یا بهوشی نماید تجلی صورتی زیرا که همه نور و ظهور عالم حس و غیر آن

خبر می ظهور خواهند کرد و در اینجا کسی هم درین
توق حضور نیست و صحبت پس منظر را ستاده جمع کرده
بناشایند تعالی و در تقدیر تعالی اعلم بالصواب

و این حقیقت ازین مکتوب حضرت ایشان که مباد برالدین
عالم ارواح و عالم مثال و عالم احیاء و در یافتن است واضح می شود
الحمد و سلام علی ما به الذین صطفی نوشت می دهند که روح پیش از تنوع بدن در عالم
مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن عالم مثال احساس نمایند نوشته بودند که این
سخن شاخص بسیار دارد و اگر قبول دارند شروع بسیار برین سخن متفرع خواهد
ساخت بدانش که این قسم خیالات از حد قلیل الغیب است مباد اگر شما
را بدین متعارف دلالت نمایند جنبه کلمه بضرورت با وجود موانع در تحقیق این موضوع
و احد سحابة الهادی الی سبیل الرشاد ای را در عالم ممکنات را به قسم قرار داده اند
عالم ارواح و عالم مثال و عالم احیاء و نیز گفته اند که عالم مثال در یک مرتبه است که
و مطابق این هر دو عالم اگر معانی و مطابق احیاء و ارواح در عالم مثال تصور
چه در اینجا مناسب هر منی حقیقی صورت و بهریت دیگر است و آن عالم فی
متضمن صور و هیات و اشکال نیست صور و اشکال در دو عالم دیگر متعکس
ظهور یافته است در یک مرتبه فی حد ذاتها متضمن هیچ صورت نیستند اگر چه

عالم مثال
و عالم احیاء

مثال با خود در وقت استعاضا به در عالم مثال
توابع بود و در آنجا که در خواب در عالم

و این است که توفیق است خداوندی و توفیق است

الطالان سوال از کرمه العبدی توفیق و توفیق است

توفیق توفیق النفس خیا که در موت در خواست نیز توفیق است

توفیق دنیا نمون و عذاب دیگر را از غدا بهای آخره گفتن بکدام وجه است

توفیق توفیق از آن قبیل است که توفیق از وطن مالوت خود توفیق و غایت از برای

و تماشای بیرون آید تا فرج و سرور حاصل کند و خرم و شادان و بزرگواری و بزرگواری

او عالم مثال است که توفیق عجیب ملک و ملکوت است و توفیق موت و حیات است

که انجام دهد و وطن مالوت و تخریب بنا و معمور از اینجا است که در توفیق توفیق محبت و

حاصل نیست بلکه توفیق منج و سرور است و در توفیق موت شدت و کلفت است

لین وطن متوفی توفی دنیا بود و معالیه که به او نمایند از معالیه دنیا باشد و توفیق مرگ

بعد از تخریب وطن مالوت خود انتقال با خبرت نموده است و معالیه او از معالیه دنیا

احزوی که غمناک است فقد فاته قیامت نشینند

بیر متظیل در بعد است و بیر متذیر در قرب و در اول مقصود از این

خود طلبیدن است و در ثانی در کرد و دل خود گشتن و مقصود از خود

عبادت عبارت از امتثال احکام شریعت و عبادت عبارت از انقیاد و توفیق

و عبادت عبارت از دوام اکرام است

جمله باریک
جمله باریک

در باب معرفت محبت باریک اضطراری و محبت باریک

در باب معرفت محبت باریک اضطراری و محبت باریک

تفاوت است در شرح معنی این سخن حضرت مولانا عبدالرحمن جامی که در شرح خود
نموده که محبت باریک اصطلاحی و مراد از این ادراک بسیط است چه چنانچه
مدرک را بر وجهی بفرموده که قدرت واجب وجود حق سبحانه تعالی است بی شکی و این بدان
سبب قدرت او حاصل است زیرا که هر چیزی از موجود که مدرک او را بداند او را وجود
را در یافته است بعد از آن آنچه را پس وجودش به نور است که اول وی مدرک شود و در ادراک
بعد از آنکه اشیا محسوسه و چون مدرک محبت قدرت واجب وجود حق سبحانه تعالی است پس شرف
و کمال او وجود لازم آن بر وجه اضطرار است و این تا نیز انقیاد و تذلل است که در این است
وجود حق تعالی و اقصی اگر خواهد و کند تا نشانه قبول وجود خارجی و لوازم آن کرده
و نفس انقیاد و تذلل حقیقت عبارت است که محبت حال او حاصل است پس عبارت است
از نظری محبت حال این ادراک بسیط موجب عام است که عبارت از نفس وجود است
در اصطلاح است بر مدرک و سایر موجودات و طبق است بنفس الرحمن و ادراک
در ادراک است به محبت باریک اصطلاحی یعنی چون ادراک کرد این معنی مدرک او واجب وجود
پس عبارت محبت باریک اصطلاحی و محبت واقع و کسب محبت حال آنجا خواهد بود که صفت
در ادراک است بگویند باطن باشد و حال آزادی او موافق حال واقعی گردد و این ادراک

در اصطلاح محبت

مستقیم

محبت واقعی حال باشد پس عبارت حق سبحانه و قبول او امر و خواهی بود باینکه توفیق هر دو به حق

۱- سبب اولی آنست که بعضی از ائمه و اولاد ایشان در مقام طهارت
 و نظارتی و در باب عبادت و عبادت اختیاری و اجباری
 آنست که این عبادت اختیاری مطابق شود با عبادت اضطرری که در
 بحسب انقیاد و تذلل حاصل است و اراده مطابق شود و چون در
 در شجاعت آمده است که حضرت خواجہ اعرار قدس سره فرموده است
 سبب اولی آنست که بعضی از ائمه و اولاد ایشان در مقام طهارت
 و نظارتی و در باب عبادت و عبادت اختیاری و اجباری
 آنست که این عبادت اختیاری مطابق شود با عبادت اضطرری که در
 بحسب انقیاد و تذلل حاصل است و اراده مطابق شود و چون در
 در شجاعت آمده است که حضرت خواجہ اعرار قدس سره فرموده است

و مانند است به شافعی علیه الرحمۃ فرمود اگر در شعر گفتن فایده بودی شافعی از رسیدی
 خوشتر نوشتی آن را و سواجید و جمع کردن آن و اظهار آن و تصنیف سایل و اندیشه
 عباد است و عادت است بهی و متوسط شوند و بنمایند و شغلک غزل نقد و نو فکانت
 اللهم استعنا بک من سواک حدیث است و خاموشی شعار خود باید ساخت و خبر است
 که عبادت و عبادت است نه خبر و ارزان و سکوشت و یک جزو در حکم و انصاف است
 بلبل موکل بالملطق و شیخ الاسلام گوید هیچ مانبر پسند مکتوبات خوانند و در کارها
 تعجیل نکنید و سر طایه بسود بسیار مدید و سودی که در آخرت زیان دارد بفرمود
 و در قرآنست قل متاع الدنیا قلیل و حدیث است الدنیا ملعونه و ملعون من فيها
 الا ذکر الله تعالی و لقن صریحیت فاما من طغی و آثار الحیوة الدنیا فان الحکم هی الماوی
 و اما من حاف مقام ربّه و نهی التفرغ عن الدنیا فان الجنة هی الماوی خود را از این
 مسافرت بر جهاندار احسان از آن و زمان از حقوق اینها ببرد مکان خود را
 باید داشت و این است این است که در باب او نهادند و او را
 من اقصات القل و الدین و شیخ طایفه علیه الرحمۃ صحبت بیان و زیان
 این بود از سیرت و نایزدان و نیز از ولایت رحمهم الله تعالی و خبر از این
 جاهلی و کاهلی سختی بود بیکسی ناکسی هر چه شد بخت و شکر از آن
 که در لغت احتیاط لازم است باید که بزند طعام بر طهارت کس
 و از روی خود آگاهی میزد و دیگران نند و انشا فرزند و بر آنکه

این و حدیث معروف است چنانکه از اطلاق حار
 اعمود باشد شیطان الرجیم تعالی الله عن ذلک علو اکبر اسحاق رایت
 انا انیسون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

۳۱۲

فخر امیحات
 سیرت مفضول
 کوه و خوارق چاه بند دایره سیرت مباح تنگتر گزیده شود
 که کن سود یافتنی
 که امانت مبرک بود و را ظهور
 تا در اندیشه خوارق شریعتی شمرده شود

و بکبر
 و بکبر
 و بکبر

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحيم سورة التيسيات فلو قلت وكنت حذرق كثر عذبي

فصل ششم و مضمونیت نباشد در و فلا نیز که شرط نیست موجب تقدیر نیست

انحریم که مقصود اصلی از ریاضات و مجاهدات انبیاء علیهم الصلوات و المتبیتات

تک از حق نشان مباشرت مباحات را بر نفوس خویش بحقیق طو خوار

بودن است که بر ایشان واجب است که در صورتی که آن بود نه در صورتی که نبود

قرب الذي يتأخر عن الصلاة والعبادة في محبة الذكر

و محبت کنان کنان این را می ریزد و بی منت منت سازد

انگیزه است و ارادت که ریاضات و مجاهدت از برای

قرب الهی بخدا برکت که راه حمد نیست واجب راه مراد آن مرید

و دست بامای خود میروند و فرزندان را باز و تنم میروند و بچند

فرب میرساند باید دانست که با صفت و مجاهد است شرط اهل انابه

۱. دوستی است. و در راه جیب مجاهد است شرط نیست. نمود اکس نامور

منه تخم را که نشان اند میزند و او را با این کشش بهی و بخت خود

نور و نورانی بعین الحال و قوای و صفات
 که در کتب کور شده است و هم جدا و کفر طهارت و نظافت باطن از ملوثات دنیای
 دنیه هر قدر که از حوائج ضروری است داخل دنیاست و آنچه فضا است
 از دنیا است و منف و یکدیگر در ریاضت و افتقار بر ضرورت قدرت و مواضع
 و اینها سبب است در حاجت اخروی است چه قدر که در دنیا
 اصناف از آن در مرتبت مرتبت پس و بکریم از
 و مجایبات این علیهم الصلوٰه و التسلیمات سوای وجهی
 ندید است پس واضح شد که ریاضات و افتقار بر ضرورت
 شرط وصول در راه اجتناب است اما فی حد ذاتها محمود و مستحسن است
 و باید که نور ضروری و لازم ریاضات است از آنکه ب رحمة الهی از آن فرار

م علی غایت البدی

در سبب العافیة فی الزاد و غفرانی العافیة و باید که در ریاضات
 که در سبب العمل الصالح و سبب رسیدن به صفات و باید که در ریاضات

بندیم که تائیدت فایده و اعلی ملایه و ارضتوا بقصه که به زلفی و امینوا حق و تائید
و اجبتوا بن معاصیه سانه انا و انا الیه اجمعون قال الله تبارک و تعالی یا ابراهیم
فمعه فیما استبکم و یعرفون من کثیر فتقوا الی الله سبحانه استغفر و استغفر و استغفر
و استغفر العفو و العافیة غیر الله سبحانه فانه تعالی توجب العفو و اجبتوا الی الله سبحانه
فان الی الله لا یطاق من بین المرسلین علیهم الصلوات و التسلیمات و من فی بین
الصلوات مع العافیة فلهذا یحایر احمد و الله و الله و السلام علیکم و علی آئله و صحبه اجمعین
متابعه المصلحین علیهم و علی آله الصلوة و التسلیمات علیهم

احمد و رب العالمین و الصلوة

علی نبی و رسوله و آله و صحبه اجمعین و علی آله اکرام و احوال و انعم الی یوم القیام حیوان
بمقتضی نبوت و خلیفه منبذ که الی جل سلطان و شغال نماید و ریاضات و تمارین
شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف و ذلک و ذلک و ذلک
و توبه و انابت او را میسر کند و خوب دنیا از دل او بیرون رود و هر چه و هر
درضا حاصل آید و انعم الی حوصله خود را بتدریج و ترتیب در عالم مشایخ و
نماید و خود را از که در این مرتبه و از زایل صفات آن پاک و مصفا نماید
و آفاق را تمام کرده باشد جمیع اربطایفه در مقام احتیاط و زنده اند و هر طیفه از
لطایف ربوبی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار نشان بران قرار داده
و علامه صفای هر طیفه را بطور نوری از ان انوارشالی مقرر داشته اند و این

[illegible]

[illegible]

از این امر معلوم می شود که جوهر اقلی است

[illegible]

این بر سر هر درختی قطع آن میوه است که در این درخت است و چون آن درخت
 و از آنجا بر آن مکان است پس این درخت قطع دایره امکان نمک نیست و فایده هر یک
 الخیران دنیا و آخرت آن سرور او و این الفایده اولاً تقصیر الیقین نیست و ثانیاً
 والا تقصیر الیقین است و الکمال سبحان الله هرگاه نیکان از آب بر سر کف
 کنند و الی الله را فی الله کارند و امکان از وجوب تصور کنند و چون باب همچون پیر
 فرمایند از خوردن و است و طرآن چه بکنایه و اظهار سخنانیت کند و بایستد نفس را
 بکدام اعتقاد حق که اندر جل و علا که سیر از ابا وجود و نهایت بی نهایت الهی که است
 و صفات واجب جل سلطان و مراتب سالک که درین سیر نفسی قرار داده اند آن ظهور
 ظلی از ظلال اسما و صفات است که درین اسما و صفات چنانچه تجلی یافته و در این
 مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی بکنم و چگونه این سواد سب را با وجود
 علم و تفسیر نجیب قدس او تعالی جابر و ارم و در ملک او تعالی غیر او را از این سبب نام
 هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرار هم بر وجه خود لازم دارم که به او عرض
 مرای باشد که اما حقوق حضرت و حسب الوجود جل سلطان فوق حقوق ایشان است
 و تربیت او تعالی فوق تربیت های دیگر این چنین تربیت او تعالی ازین حد طریقت است
 و در ملک مقدس او تعالی غیر او را هیچ شریک نباشد و آنچه که از او تعالی بداند از او
 نمندی لولا ان هدانا الله لهدانا و است رسل ربنا ما یحق او تعالی چون و چگونه است
 و بهر چه پانچ حوالی و حیدر می قسم است از جناب قدس او تعالی سلسله سبب برین

در بابی نفس او را سجده نمایند باشد و هر چه در این باب هر دو در زکات
و پس از آفاق و نفس باید گذشت و او را سجده نماید و آفاق و نفس باید
در این دروازه امکان در آفاق و نفس حاکم است و او را سجده کنی نیست سجده
نمات او را تعالی نیز کنجایش زود هر چه در این باب است ظلال و کوس سما و صفات
معانی و لغات و شرح و مثال اینها بکلیه است اسما و صفات و مثالیت اینها نیز در
آفاق و نفس اینها پس از تعینیت و زیاده از انتقاس فتمت نه ظهور کرد
تجلی کی زیر اگر اسما و صفات او سجده در زکات و آفاق و تعالی و سجده
و بی شبهه و بی غوغاست از آفاق و نفس بیرون روی معنی ظلیت اسما و
صفات او تعالی ندانی فکنت الوصول الی الله اسما و الصفات تعالی و قد
جایب کار و بار است اگر مخفی از مکتوبات و معلومات یقینه خود بگویم اگر
مندان متناهی باشد و مطابق مکتوبات ایشان بود از من که با و در درو که
مستول کند و اگر بگویم و تشبیه کنم بجزیرات من حقیق باطل کرده باشم و حواجز اطلاق
مالا بخور علی حق تعالی لغزش نموده بضرورت آنچه حق است و شایان جناب
قدس است سجده و تعالی الهام میبایم و آنچه نامناسب جناب قدس است
سجده و تعالی سلب میکنم و از خلافت دیگران پاک ندارم و غم نخورم و خوف
نیست و گفت و دیگران وقتی متحقق شود که در محاطه خود تندیب و انهم و در مکتوبات
تشیبه نام هرگاه در زکات فلق صحیح حقیقت کار و ایانند و در زکات قرآنی البدر

ملازم تمام باشد و از پنج و شش سال بالا برسد

که در وقت خواب و بیداری سره میزنند و اگر عظامت صحبت احوال حصول بقول

بر کمال این قضا و قضایا چگونه صورت پذیرد این است

اصول احوال معتره این بزرگواران میر شده است و عادت

آنها و احاطه بر این مکتوف کثرت و مشهود ایشان بحصول

و وقایع معلوم است اینان بوضع انجاسیه و نامدیتا در مقام اقامت و زنده

و اقبال و کثرت انالاته الله تعالی و ارسیده آخر الامر نقیض خداوندی جل جلاله

ظاهر گشت که اینهمه شغریای ظلال است و گرفتاری بنده سوال مرطوب ما و را و در

۳۲۱

اینهاست و مقصود سوار و عوای ایشان ناچار روز از همه نافه متوجه حباب

فردین چون گشت و از هر چه بدایع خدی و بی فتنه است میری شد انی و

و جبهی للذی فطر السموات والارض حیفا و ما انما من المکین اگر نه انجین بودی هر

خلاف مشایخ انکشاری و نظن و تخمین با ایشان مخالفت کردی و اینها این

خلاف اگر ندانست و صفات و برجی جل سلطانه متعلقند استی و سخن از تقدیر

و تشریه او تعالی شودی البتة این خلاف مکتوف این اکابر بوقوع نیامدی و

مستن از مخالفت و علم ایشان بحصول نه سویی که هر کینه خوشه چنین خرمه

دول ایشانم در ذیل نه بر و بر جز انانی نعم اینها مکرر اظهارینمایم که ایشانند

که با انواع تربیت مزی ساخته اند و با صفات کرم و حسان در استقامت کرده اند

بدانقت و شایسته او که مالی افتد و معلوم شود که اطلاق بعضی امور شایسته این جناب
 قدس است نیست تعالی درین موطن سکوت و در زیدن و از خلاف و بیکران برین
 از فزون و دیانت و در نهیست مقام بندگی و اطاعت از ارزایند خلاف علما با
 شایخ رحم الله تعالی سبحانه و را امور خلافیه کمند که التوحید و غیره از راه نظر استدلال
 است و خلاف این فقیر با نشان درین امور از راه کشف و شهود علی بقیه
 امور قابل اند و این فقیر بحسب این امور بشرط عبور خلاف شایع علما والد و له در شده
 وحدت و جو به نظر علما مفهوم میشود و تعجب ان ناظر است هر چند برای کشف در امان
 در این کشف از اشیاء نه اند زیرا که این مسئله بضمین احوال غریبه است و شمل
 معاد است عجریه یا فی الباب اقامت درین موطن مستحسن است و الکفیه این
 احوال و معاد است زینبیه **سوال** برین تقدیر شایخ بر باطل باشند و حق با و را
 سکوت و شهود ایشان بود **جواب** باطل است که محلی از صدق مذکور در
 سخن فیه نیست این احوال و معاد غلبه محبت حق است سبحان الله
 و تعالی برین که نام و نشان اسوار او در نظر بصیرت نشان نماند و اسم در سم غیر و
 بیزت را امور و شهود در وقت ناخود را بر سطح کوه غلبه حال با و را
 معدوم خواهند دانست و خود و حق را نخواهند دید اینجا باطل حدیث و بطلان
 درین موطن استیلا حق است و بطلان باطل این رز کوادان و محبت

۲۲

بسمی جل سلفه فون حقوق آسایا

در بیان این که هر چه در این کتاب است
 از حقیقت ایشان بهر چه در غیر این است
 هر چه در این است که باورای این احوال معارف کمال است
 در این احوال معارف است به آن کمال است حکم فطره و در این است
 در محیط آسمان است بهر چه در این است و در این است
 کتب بهر چه در این است و در این است

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهین
 ۳۲۳ اخروی اغری سیادت بنای میسر حسین و در این کماز او اموش مکرده باشند
 و رعایت ادب این طریق علیه که از سایر طرق شایخ کرام نوجوه امتیاز دارد
 از دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود و در این
 اینجایی بعضی از حضا یحیی کمال است این طریق علیه که در ضمن معلوم باشد و معارف
 نیز تحریری آورده میسر اند که او را که انقیاس معلوم و معارف باطل است
 مستحق بعید است اما از این معارف بهر چه در این است یکی از این
 استعداد است اگر چه در این است و در این است و در این است
 اما فی حقیقت مخاطب کسی است که محرم این معارف است و این معارف
 در این است و در این است و در این است و در این است

۳۲۳

۱۴۴۱۷